

تاریخ مشروطه ایران

نوشتۀ احمد کسروی

جلد اول



تاریخ مشروطه ایران

جلد اول

نوشته
کسروی تبریزی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۶۳

تهیه و آماده سازی نسخه الکترونیک
توسط کاوه آهنگر

<http://groups.yahoo.com/group/adabestan-kaveh-ahangar/>

برای آگاهی خوانندگان

«تاریخ مشروطه ایران»، بهترین اثر تاریخی احمد کسروی می باشد که به صورت سلسله مقالاتی از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۰ در مجله بیان منتشر می شده است. پیرامون تکرش تاریخی کسروی در «مقدمه نشر» به طور مبسوط سخن رفته اما آنچه که یادآوری آن در اینجا لازم می نماید این است که در تحلیل تکرش دینی و تاریخی وی نباید حوادثی را که در زندگانی سرنوشت ساز بوده و تأثیر عمیقی در افکار و احساسات او بجای گذارد از یاد برد. همانطور که در کتاب «زندگانی من» می نویسد وی طبعاً مدرسه عمیه طائیه تبریز بوده که بر اثر نژاد خواهی سوزگین خواهی و ضرب و شتم «طلاب دهاتی» قرار می گیرد. او که روحاً منسوخ و سخت بی حوصله بوده، تحصیل علوم دینی را رها کرده و به تعلیم و تدریس زبان انگلیسی و آلمانی در مدرسه امریکایی تبریز می پردازد. در نیمه دوم حکومت رضاخان وی با استفاده از آزادی قلم و بیانی که رضاخان برای حمله به معتقدات دینی و روحانیون فراهم ساخته بود، به نشر اندیشه های خود تحت عنوان «پاکدینی» پرداخت. پاکدینی کسروی که جوهر اعتقاد فلسفی وی بود، متأثر از وهابیت گری، مبتنی بر پذیرش توحید و مبارزه با هرگونه آداب و مراسم دینی به نام خرافه پرستی بود. پاکدینی او که بتدریج در حلقه به اسلام و تشیع شدت یافت به طور عمده در انجمن وی، «ورجاوند پیاد» آمده است.

«تاریخ مشروطه ایران»، محصول دوران نشر پاکدینی اوست؛ بطوری که در جای جای کتاب می توان به کدینگی او را در برخورد با معتقدات دینی و مؤسسات مذهبی و علما و روحانیون مشاعنه کرد. نامیدن مذهب شیعه به «کیش شیعه» و حضرت عبدالحق (ع) به «عبدالعظیم» و علما به «ملایان» و... چیزی جز تحقیر و تحریف آئینا به نام پاکدینی نیست؛ عقیده سخیف و منحرفی که سرانجام حوصله مردم مسلمان را به سرآورد و خشم انقلابیان در شیر گلوئی ای به دست یکی از فدائیان اسلام به حیات او پایان داد. با تمام این اوصاف «تاریخ مشروطه ایران» کسروی تقریباً مستندات فراوان تاریخی که در مقدمه نامر بدان اشاره رفته ضروری بنظر رسید که به چاپ مجدد آن اقدام نمود.



کسروی، احمد

تاریخ مشروطه ایران (جلد اول)

چاپ سیزدهم: ۱۳۵۶ - چاپ چهاردهم: ۱۳۵۷ - چاپ پانزدهم: ۱۳۵۹

چاپ شانزدهم: ۱۳۶۳

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران
حق چاپ محفوظ است.

تیراژ: ۱۶/۵۰۰ نسخه

مقدمه ناشر

گرچه بیش از ۷۸ سال از انقلاب مشروطیت نمی‌گذرد با این وجود هیچ واقعه‌ای مانند آن با جعل و تحریف و ابهام رویرو نبوده است. علت آن را باید در سيطرة غریزگی بر فرهنگ و تفکر کشورمان دانست که مشروطه‌زدگی وجه غالب سیاسی آن است.

همه نویسندگان و مورخان که به نقل آن واقعه پرداخته‌اند از آن روکه خود در سلک مشروطه‌خواهان بوده و یا تعقی فکری و سیاسی به آن دوره داشته‌اند به تعریف و تسجید از مشروطه‌خواهان برخاسته و مخالفان آن را همگی در یک صف قرار داده و یا چماق اتهام، آنها را بسوزن همه پیاندهای ناگوار مشروطیت دانسته‌اند.

«تاریخ مشروطه ایران» کسروی از این اسر سستی نیست و این عیب کلی در سرتسرش دیده می‌شود. اما امتیاز کتاب آن است که نویسنده کوشیده است تا مشاهدات و مسموعات خویش را که در هنگام انقلاب جوان بذقی بوده و در جریان کفن اجاز و رویدادهای دوسین کانون انقلاب (تیریز) قرار داشته و بسیاری از سران انقلاب آذربایجان را از نزدیک می‌شناخته و به رفتار و کردار آنان و سهم هر یک در پیشبرد انقلاب واقف بوده، در کتابش بیاورد؛ هر چند که در سواردی از راه صواب منحرف شده و به نقل شایعات پرداخته است بدون آنکه در کشف مبحث و ستم آنها کوشش نماید.

ارزش تاریخی کتاب در نقل این رویدادهاست. اما چون نویسنده در جریان مشروطیت و پس از آن تا ساجا در تیریز بوده، از حوادث و رویدادهایی که در تهران و مرکز انقلاب می‌گشسته اطلاع درستی نداشته و در نقل رویدادهای پایتخت از کتاب «تاریخ پیداری ابراتیان» ناظم الاسلام کرمانی سود جسته است.

این بی‌اطلاعی سبب شده تا رویدادهای تهران را بدون ذکر جزئیات و فوازه‌های حساسی آن را به اختصار برگزار کنند و در عوض به تفصیل رویدادهای آذربایجان بپردازد. این، یکی از عیوب عمده کتاب است که بعداً بدان خواهیم پرداخت.

اگر سورخ را صاحب دید و فلسفه خاص تاریخی بدانید، کسروی بدون شک سورخ نیست زیرا بر این کتاب نگرش و فلسفه تاریخی خاصی حاکم نیست و اگر عرض از سورخ شخصی مطلع از حوادث و رویدادهای سیاسی یک دوره باشد باز او را نمی‌توان سورخ دانست؛ زیرا وی از حوادث و جریانات سیاسی مهمی (مانند قراردادهای روینر و لاتاری و تشکین

فرانسوزی) که حدود شصت سال قبل از مشروطیت در کشورمان به وقوع پیوسته است. اظهار بی‌اطلاعی می‌کند (ص ۸ و ۱۰).

قرارداد روسیه که هجده سال قبل از قرارداد رژی (فقیه تلیاتکو) با کمپانی روسیه به امضا رسید بزرگترین قراردادی بود که تا آن روز با یک کمپانی خارجی بسته می‌شد. براساس این قرارداد تمام منابع زیرزمینی و زمین‌های کشور به مدت هفتاد سال به یک کمپانی انگلیسی واگذار می‌گردید.

این قرارداد ننگین که در زمان صدارت سپهسالار و با مشورت میرزا اسکم خان منعقد شد، با بایمردی و سقاوت حاج بلاغی کشی و سید صالح عرب فسخ شد. کسروی بدون اطلاع از عینت آشکار سلیم خان در عقد این قرارداد و نیز در معاهده ننگین لاتاری که به عین وی از مقام سنارت انگلستان انجامیده، او را «دسوز» کشور و مخالف امتیاز دادن به بیگانگان می‌دانند (ص ۱۰). همچنین وی از فرانسوزی که بزرگترین جریان سیاسی کشور در عهد ناصری است اظهار بی‌اطلاعی می‌کند (ص ۱۰). و حال آنکه اکثریت قریب به اتفاق رجال نورالفکر دوره ناصری و مشروطیت یا از اعضای فراموشخانه (فرانسوزی) محسوب می‌شدند و با از تعالیب آن ستم بودند و روشن است که بدون اطلاع از اهداف فرانسوزی، تحلیل و بررسی انقلاب مشروطه ممکن نیست.

کسروی مانند اغلب مورخان رواج روزنامه و ایجاد دبستان را از عوامل بیداری مردم و انقلاب مشروطیت به‌شمار می‌آورد (ص ۱۰۸). ولی حقیقت آن است که تعداد محدود دبستانها و روزنامه‌ها و افراد باسواد ناچیزتر از آن بودند که منشأ حرکتی انقلابی شوند؛ بخصوص وقتی که در نظر آوریم که باسوادان غیر روحانی از طبقه اعیان و اشراف جامعه و حامی استبداد بودند و فرصت طلبانه به‌صفت انقلاب پیوستند، کم اهمیتی عوامل مذکور بیشتر روشن می‌شود.

انقلاب مشروطیت در نتیجه مظالم و فشار روزافزون شاه و شاهزادگان و حکام و مسوران دولتی به توده‌های محروم و نیز بر اثر بداخلاقان در صدها کشور به وجود آمد. به گفته ناظم الاسلام کرمانی مردم چنان به‌سوء آمده بودند که «همین قدر منتظر بهانه یا اذنی از طرف علما بودند که دکاکین را بپندند» تا با این قدرت‌نمایی دست عمال دولت

۱. رجوع کنید به: محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، ۲۳، تهران، اقبال، ۱۳۵۲، ص ۱۰۰۸-۱۰۴۷.
۲. برای اطلاع بیشتر از علل مخالفت کمی با ملک‌خان و قرارداد روسیه رجوع کنید به نامه کشی به ناصرالدین شاه در کتاب: عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، تألیف ژنرالیم تیموری، تهران، اقبال، ۱۳۳۲، ص ۷۴.
۳. برای اطلاع بیشتر از تاریخچه و اهداف فرانسوزی در ایران رجوع کنید به: اسماعیل رانین، فراموشخانه و فرانسوزی در ایران، ۳، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷. و نیز: محمود کتیرایی، فرانسوزی در ایران از آغاز تا تشکیل شورای بیداری ایران، تهران، اقبال، ۱۳۵۵. و نیز: حامد الگار، درآمدی بر تاریخ فرانسوزی در ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۰.
۴. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ۳، در یک ج، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۲، ص ۲۶۸.

و بیگانگان را برای همیشه از جان و مال و ناموسشان کوتاه کند. حوادثی از قبیل بدچوبه بستن تاجر نقد در تهران و انتشار عکس نوز پلژیکی در لباس روحانیت که در آخرین سالهای سلطنت مظفرالدین شاه رخ داد در واقع جرعه‌هایی بود که بر بخار بازوت خشم مردم خورده و یکبارده شعله‌های آتش انقلاب سر سر کشور را فرا گرفت.

کسروی برای نظر امت که دو به‌شوای روحانی مشروطه (طباطبایی و بی‌بهای) با اطلاع از معنی و هدف مشروطیت به کوشش برخاستند (ص ۱۰) و «در نتیجه کوششهای مردانه و بخردانه یکسال و نیم دو سید و همستان ایشان، مشروطه در ایران پدید آمد» (ص ۱۰۵) وی از اینکه آن دو سید پس از داده شدن فرمان مشروطیت و باز شدن مجلس و توشه شدن قانون اساسی تلاش بیشتری برای پیشبرد مشروطه نکردند از تقوا انتقاد می‌کند (ص ۱۰۶). واقعیت امر آن است که بدجز طباطبایی که به‌سبب سفرهایش به روسیه و کشورهای عربی و ترکیه و دیدن رهبران و سیاستمداران گوناگون، از بدو ورود به تهران در سال ۱۳۱۲ «به‌خیال مشروطه نبودن ایران و تأسیس مجلس شورایی نمی‌بوده، هیچ روحانی دیگری معنای واقعی مشروطیت را نمی‌دانسته است» طباطبایی نیز تنها سبب برجسته شیعه زمان خودش بود که سخت‌انگیز مفاهیم ملیت به‌معنای نو آن را در برداشت... اینکه باسواد و معسومات بودن را برای یک رژیم نو مشروطه لازم می‌دانند نشان می‌دهد که طباطبایی به‌خوبی می‌دانسته که معنی مشروطه چیست. اما وی در جریان مبارزه علیه عین‌الدوله و اوج‌گیری نهضت، از شاه و صدراعظم ایجاد «عدالتخانه» و «مجلس» «انجمنی» را که به‌داد خامه مردم برسد، طیب می‌کرد. در نامه‌اش به مظفرالدین شاه می‌نویسد: «تمام سفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب از تمام اعیان مردم کنه در آن انجمن پدید دادند مردم برآمدند، شاه گدا در آن ساقی یافتند [از میان خواص برد]» طباطبایی آشکارا اعلام می‌کرد که وی مجلس عدالتی می‌خواهد که مردم را از ستم حکام محلی برهاند و قانون اسلام را اجرا کند. او مشروطیت و جمهوریت را برای مردم ایران زودرس می‌دانست: «... مشروطه نمی‌خواهیم یعنی مردم ایران هنوز به آن درجه تربیت نشده‌اند و قابل مشروطیت و جمهوریت نمی‌باشند زیرا که مشروطیت در وقتی است که افراد یک ملت عالم شوند»^۱

ایجاد عدالتخانه خواست اصلی همه علمای تهران بود که به‌عنوان اعتراض به اعلان حرکتی‌گرانه عین‌الدوله و بی‌تفاوتی شاه در برابر آن در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند. آنان یکی از شرایط بازگشت خود را «ایجاد عدالتخانه دولتی» دانستند تا به عرایض کلیه رعایا و مظلومین رسیدگی شود و رفع ظلم از مظلوم حقا و عدلا به‌عمل آید و در اجرای عدل ملاحظه از احدی نشود»^۲

۱. کسروی معلوم نمی‌کند که چرا ایجاد عدالتخانه که خواست اصلی علما و مردم بود
۲. اسلام کلمه یادداشت‌های سید محمد طباطبایی، ص ۴۷۴ (به نقل از) تقی و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تألیف عبدالهادی حائری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰، ص ۱۰۵.
۳. تضع و مشروطیت، رشون، ص ۱۰۴. ۷. تاریخ بیداری ایرانیان، پیشین، ص ۳۳۹.
۸. همان، ص ۳۸۱. ۹. همان، ص ۳۰۴.

به مشروطیت تغییر یافت در حالی که این تغییر را باید نخستین انحراف از خط کلی نهضت عدالتخواهی مردم دانست. زیرا همه مردم و علما نسبت به عدالتخانه تصور روشنی داشتند اما شناخت دوستی نسبت به مشروطیت نداشتند، حتی اغلب آزادیخواهان و متوالانفکری که مردم را به آزادیخواهی و مشروطه طلبی تشویق می کردند، تصویری مبهم و نادوست از آن داشتند. کسروی در این باره می نویسد: «... بیشتر اینها به یکبارگی سرمایه و خودکستانی می بودند که اگر کسی یکی از آنان را دیدی و چنین پرسیدی: «اینکه می خواهی روزنامه بربا کنی آیا چه در آن خواهی نوشت؟...» دیگری هیچ نپنداشید و خود نمی دانند که چه خواهد نوشت! بلکه نمی دانند روزنامه را بهرچه نویسند و همین اندازه که دیده دیگران به چنین کاری برخاسته اند؛ او نیز به عوس افتاده.» (ص ۲۷۴). وی همچنین می نویسد که آنها معنای واقعی آزادیخواهی و مینهن دوستی را نمی دانستند و به نام آزادیخواهی، پرده دری می کردند و به نام مینهن دوستی، شعرها در ستایش آب و هوا و کوه و بیابان می سرودند (ص ۲۶۲).

* * *

پیش از آنکه به علل تأیید و حمایت علما از نهضت مشروطه بپردازیم باید ببینیم که لفظ مشروطه کی و چگونه در بین مردم رواج یافت.

کسروی اشاره ای به معنا و مفهوم لفظ مشروطیت و منشأ انتشار آن در تهران که مرکز تحولات و تصمیم گیریهای انقلابی بود نمی کند^{۱۱}، اما یادآور می شود که نخستین بار نام مشروطه را کنسول انگلیس در تبریز بر زبان آورد و مردم تبریز نیز از آن پس با لفظ مشروطه آشنا شدند (ص ۱۵۶).

در این باره ناظم الاسلام کرماتی (مؤلف تاریخ پیداری ایرانیان) که در تهران می زیسته و جزو مشاوریین سیدمحمد طباطبائی بوده، اطلاعات دقیقی راجع به انتشار لفظ مشروطیت و تحولاتی که منجر به اعطای فرمان مشروطیت گشت بدست می دهد. این فصل حساس از تاریخ مشروطه که سأسفاته از نظر بسیاری از مورخین مشروطه و از جمله کسروی بی اهمیت تلقی گشته و اشاره ای بدان نشده یکی از فرازهای حساس تاریخ مشروطه است که بدون شناخت آن، نمی توان علت انحراف نهضت را جستجو کرد.

کرماتی بدون آنکه خود توجهی به این انحراف داشته باشد مراجع انحراف نهضت را به دقت شرح می دهد. این انحراف از همان روز هجرت علما به قم آغاز شد. در بعد از ظهر آن روز جمعی از تجار به توصیه بهبهانی* و به منظور حمایت از حرکت علما و اعتراض به ۱۰- برای اطلاع از معنا و مفهوم مشروطیت و چگونگی شیوع این لفظ در ایران رجوع کنید به تشیع و مشروطیت، ص ۲۵۲-۲۵۹.

* کسروی برخلاف کرماتی بر این عقیده است که «خواست بهبهانی این بود که منبر انگلیس در میان ایشان و شاه میانجی باشد... این هرگز گمان نمی رود که بهبهانی یا طباطبائی به پناهیدن مردم به سفارتخانه خرمندی داده اند و با چنین گفتگویی در بودن ایشان می رفته... این اندیشه از خامان سر زده» (ص ۱۰۹).

در نوب جولای بهبهانی نفعه به منبر نوشت و باوری او را در خواست نمود. سفیر پاسخ داد که دولت انگلیس باوری به کسانی نتواند کرد که رفتارشان با دولت خود دشمنانه است. (ص ۱۰۹)

سیاستهای سرکوبگرانه عین الدوله به سفارت انگلستان بنا نهاده شده. مخالفت انگلستان که مؤید رژیم استبدادی بود کوشش داشت تا با رخنه کردن در نهضت، رعبریت آن را بتدریج از دست علما خارج کرده و به دست مشورالانکران بپیرال انگلوفیل بسپارد تا توسط آنها این نهضت می را در جهت اهداف خود هدایت کند. تعصن بست نشینان در سفارت انگلستان، این فرمت ضلایی را به آن دولت داد.

مخاطب این سیاست بود که به اشاره سفارت انگلستان «سریازها که در کوچه و بازار چپانده زده بودند و مردم را اذیت می کردند به اردوی خارج شهر رفتند. یک نفر سرباز در شهر دیده نمی شد. جز عده ای، سریاز که در خیابان علاءالدوله گماشته برای محافظت مردم که میادای یکی از دیوانیان به یکی از محصلین بی احتیاسی کند! [! سرده با این حال که دیده شد به طرف سفارتخانه می رفتند یا برای انعاق به محصلین یا برای تماشا و سیاحت.» و برای جلب قلوب بست نشینان «اجزاء سفارتخانه نهایت حسن سلوک و پذیرایی» را ظاهر ساختند و حتی برخلاف سیاست بین المللی و موضع گیری پیشین، سازوکار (کاردار) سفارت هم با آنها همصدا شد.

سفارت ساسنی شده بود برای بست نشینان تا به دور از آزار سربازان، ضمن صرف شاه و ناچار مجانی، آموزشهای سیاسی لازم را فراگیرند. ناظم الاسلام در این باره می نویسد: «می توان گفت سفارتخانه در حکم یک مدرسه شده است، چه در زیر هر چادر و هر گوشه ای جمعی دور هم نشسته اند و یک نفر عالم میانی از شاگردان مدارس و غیره آنها را تعلیم می دهند یعنی چیزهای تازه به گوش مردم می خورد که تاکنون احدی جرأت نداشت بر زبان آورد.» کرماتی توضیح بیشتری پیرامون این آموزشها و نیز مذاکرات بحرمانه اجزاء سفارت با تجار متحصن نمی دهد^{۱۲}. در این مدت دست اندرکاران سفارت تلاش می کردند تا مردم را با مجلس شورای ملی و اهداف آن آشنا سازند. به این منظور تلگراف می ساختند و با «از مضامین آن آثار کذب هویدا بود» از جانب پادشاه انگلستان انتشار دادند و در میان مردم پراکنده. «مردم را هیجانی حاصن گردید و به گوش آنها لفظ مجلس شورای ملی رسید و دانستند که نجات دهنده همه از ظلم و تعدی، مجلس شورای ملی است.»^{۱۳}

اما در این زمان مهمترین مسأله دولت و ملت هجرت علما به قم بود. اهمیت این مسأله تا بدان حد بود که با وجود تلاش اعضای سفارت، احدی از بست نشینان جرأت نمی کرد جز بازگشت علما، تقاضای دیگری نماید^{۱۴}. اما بتدریج مسأله بست نشینان، خود مسأله بتولج دیگری در جوار مسأله هجرت علما شد و بر اثر آموزشهای سیاسی شاگردان دارالتفنون «در آخر امر بست نشینان دولت قانونی را تقاضا می نمودند.»^{۱۵}

مفتوالدین شاه که زیر فشار سیاسی و روانی عظیمی قرار گرفته بود عین الدوله را عزل کرد و عضدالملک (از رجال خوشنام قنجان) را برای دادن اطمینان به علما و معاودتشان به تهران، به قم فرستاد. در این زمان، عسائی مهاجر که از تهران به دور بودند اخبار و رویدادهای پایتخت را از طریق سفارت دریافت می کردند. سفارت گرچه این زمان نقش

۱۱. تاریخ پیداری ایرانیان، ص ۲۳۵ و ۴۵۷. ۱۲. همان، ص ۴۵۲.

۱۳. همان، ص ۴۲۳. ۱۴. همان، ص ۴۴۶.

بیکن را اجرا می‌کرد اما در واقع به تصمیمات عمدای مهاجر جیت می‌داد. به عنوان مثال پس از عزل عین‌الدوله «متحصنین [سفارت] تنگرافی به علما و مهاجرین مخایره کردند و بد آنها رسانیدند که بدون اجرای مقاصد و اشاره ما مراجعت نکنید و فریب نخورید» و از طرف سید عبدالله پاشا رسید که «ما فریب نمی‌خوریم... تا مقصود به عمل نیاید و نامین از سفارت انگلیس و اطمینان بهمن ندختد حرکت نخواهم کرد...»^{۱۵}

مظفرالدین شاه به تاریخ چهاردهم جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۴ دستخطی خطاب به صدراعظم صادر کرد و در آن با تشکیل «مجلسی از مستخین شاعرانگان و علما و قاجاریه و امین و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف و مشغلات طبقات مرقومه دارالخلافت» موافقت نمود و از وی خواست تا با ابلاغ دستخط به آقایان علما «هرچه زودتر تشریف فرمای دارالخلافت شوند»^{۱۶}

صدراعظم نیز صورت دستخط شاه را به قم تلگرافی کرد. نکته قابل توجه اینکه «صحنه گردانان سفارت، دستخط شاه را به این بیانه موعود که محترم نیست و ضمانت اجرا ندارد توسط عمال خود از درویش‌ها گرفته و اصرار داشتند که «باید وزیر سفارت انگلیس ضمانت اجرای آن را بنماید»^{۱۷}

پس از صدور دستخط شاه، عمدای مهاجر به منظور اطمینان یافتن بیشتر از نظرات شاه نمایندگان به تهران فرستادند تا صحت و سقم اخبار را به اطلاعشان برسانند. نمایندگان عمدای عبارت بودند از: سید محمدصادق طباطبایی (پسر سید محمد طباطبایی) و سید مطهر و سید علاءالدین و میرزا محسن (از اقوام بیخانی). اما این نمایندگان هیچ اقدام صلاحیت این امر بزرگ را دارا نبودند و وجهه‌ای نزد مردم نداشتند: «مردم از اعتماد الاسلام و آقا میرزا محسن خینی بد می‌گویند و خائف می‌باشند...»^{۱۸} و سید محمدصادق نیز به سبب مخالفت با حجاب بانوان^{۱۹} و پوشیدن نیشهای نامناسب و گرفتن رتبه مورد انتقاد بود.^{۲۰}

به هر صورت نمایندگان عمدای پس از دیدار با بست نشینان عمراء صدراعظم به نزد شاه رفتند. از جزئیات دیدار و گفتگوی آنها با صدراعظم و شاه، نظم الاسلام سخنی نمی‌گوید، اما پس از این دیدار بود که شاه دستخطی در تکمیل دستخط اول در روز شانزدهم جمادی‌الثانی صادر کرد که ضمن تأیید دستخط پیشین، بر تشکیل مجلس شورای اسلامی تأکید شده بود.^{۲۱}

صدور این دستخط جدید پس از دیدار نمایندگان علما با شاه، مبین آن است که عمدای قم خواهان تشکیل مجلس شورای اسلامی بوده‌اند و صدور این دستخط جز اجابت خواست علما و اطمینان دادن به آنها نبوده است. از سوی دیگر صدور این دستخط به معنای آن بود که علی‌رغم تلاشهای سفارت، شاه و دربار تسلیم نظرات علما هستند.

۱۵. همان، ص ۴۵۹. ۱۶. همان، ص ۴۶۰.

۱۷. همان، ص ۴۷۲. کسروی می‌نویسد که چون در آن فرمان نام نوده (ملت) برده نشده و از آن سوی جمله‌های آن روشن نمی‌بود... کوشندگان سفارت آن را تعدیل کرده و با خواست خود سازگار نمیدادند و کسانی فرستاده چاه‌شده‌های آن را از دیوارها کنده... (ص ۱۲۰)

۱۸. همان، ص ۴۷۵. ۱۹. همان، ص ۱۶۰.

۲۰. همان، ص ۴۹۷. ۲۱. همان، ص ۴۶۶.

پس از صدور این دستخط، کوششهای وسیعی انجام شد تا این دستخط تغییر نیابد؛ چه این دستخط ضمن تأیید رهبریت علما، مجلس آینده را طبق ضوابط اسلامی وعده می‌داد. در چنان مجلسی طبعاً بسیاری از متورالفکران نپیرال که به جهانی دین از سیاست قائل بودند جایی نداشتند. از این رو این دستخط با مخالفت کاردار و صحنه گردانان سفارت و متورالفکران روبرو شد. حتی تاضل الاسلام کرمانی که به طباطبایی و فرزندانش ارادت می‌ورزید ناخشنودی خود را از علما و نمایندگان نشان داد که «سببان اصلی صدور دستخط دوم شاه بودند... اظهار می‌دارد»^{۲۲}

پس از صدور دستخط دوم، نمایندگان علما متن آن را همان روز به قم مخایره کردند. صحنه گردانان سفارت که پس از صدور دستخط دوم شاه جرأت نداشتند ناخشنودی خود را ابراز کنند بیانه آورده‌اند که «نا سفارت انگلیس ضمانت اجرای دستخط را و عمل به مضمون آن نکنند و قول تأسیس و تشکیل مجلس... را ندهند» از این سناریو خانه حرکت نمی‌کنیم و خارج نمی‌شویم و بازارها را باز نمی‌کنیم»^{۲۳} به همین جهت روز بعد ظاهراً به منظور اطمینان یافتن و گرفتن ضمانت و در باطن برای تغییر دستخط شاه همراه با کاردار سفارت به نزد صدراعظم رفتند. کرمانی نتایج این مذاکرات را چنین شرح می‌دهد: «... قرار شد دو دستخط سابق را تغییر دهند و مضامین هر دو را در یک دستخط بنویسند و نیز در دستخط دوم [که مجلس شورای اسلامی نوشته‌اند باید این عبارت به مجلس شورای ملی تبدیل شود، چه شاید بعضی به اعتراض شخصیه، یکی از جمعوتین را تکفیر کنند و توفیق بگویند کافر دو مجلس اسلامی چه می‌کند و شاید یک زمانی مانند حاج شیخ فضل‌الله سلاسی پیدا شود که به شرف شخصی خود، همه اهل مجلس را تکفیر و لا اقل تفسیق کند آنوقت سحر که مردم شود که کافر و فسق را به مجلس اسلامی چه کار است. دیگر آنکه طایفه یهود و ارمنیه و مجوس نیز باید منتخوب خود را به این مجلس بفرستند و لفظ اسلامی با ورود آنها نمی‌سازد، مناسب لفظ ملی است. یاری پس از مذاکرات بسیار، صدراعظم سلبین گردید که همه مقاصد آقایان و تجار و کسبه را برآورده نماید»^{۲۴}

یک روز پس از ملاقات کاردار و صحنه گردانان سفارت با صدراعظم، نمایندگان علما به سزل صدراعظم رفتند و از آنجا عازم محل سکونت شاه شدند. نظم الاسلام کرمانی علت این دیدار را شرح نمی‌دهد. زیرا پس از صدور دستخط دوم شاه مبنی بر موافقت کامل با خواست علما، دیدار دیگر، موردی نداشت. این دیدار به منظور تأیید مذاکرات دیروز نمایندگان بود، زیرا تغییر دستخط بدون جنب نظر موافق نمایندگان علما امکان نداشت. چه، اگر فوراً بدون موافقت آنها این امر عملی می‌شد احتمال آن می‌رفت که پس از ورود عمدای مهاجر به تهران و مشاعره دستخط تغییر یافته شاه، به اهدای توطئه می‌برده و به شاه اعتراض نمایند* و بلوای مجددی شروع شود در حالی که حضور نمایندگان عمدای

۲۲. همان، ص ۴۷۸. ۲۳. همان، ص ۴۷۹. ۲۴. همان، ص ۴۷۹ و ۴۸۰.

* شیخ فضل‌الله در یکی از نواای خود به تغییر دستخط شاه اشاره می‌کند، و آن را یک توطئه می‌داند و می‌نویسد: «از آن جمله در مشهد سلفانی که توفیق بود مجلس شورای ملی اسلامی داریم لفظ اسلامی کم شد و رفت که رفت. این قلمر مدد صحیح دارد و عندالرحمه مذاکره و

آنها، این خطرات احتمالی را برطرف می‌کرد.

نمایندگان علما گرچه متن دستخط دوم شاه را دایر بر موافقت با خواسته‌های علمای مهاجر روز شانزدهم جمادی‌الآخر به‌قیمت معاینه کرده بودند مع ذلک بدون کسب اجازه از علمای مهاجر دو روز بعد به دیدار صدراعظم شتافتند تا ضمن تأیید نظرات صحیحه گردانان سفارت، تغییر دستخط دوم را از شاه بخواهند. پیش از ملاقات شاه بین اسپرینادر (وزیر دربار) و سید محمدصادق طباطبایی مجادته‌ای روی می‌دهد که شایان توجه است. دلایلی که سید محمدصادق جهت تغییر دستخط دوم می‌آورد مانند دلایلی است که صحیحه گردانان سفارت روز پیش برای صدراعظم عنوان نمودند. براین اساس گمان قوی می‌رود که نمایندگان علما یا صحیحه گردانان سفارت جلسه‌ای داشته‌اند که طی آن از نظرات آنها مطلع شده‌اند. اما کورسائی به این ملاقات اشاره‌ای نمی‌کند ولی به شرح دیدار و مجادته وزیر دربار و سیدمحمدصادق طباطبایی می‌پردازد. این ملاقات سوم می‌تواند برای پژوهشگران و علاقه‌مندان به نهضت مشروطیت فایده و توجه و بررسی جدی باشد زیرا چرخش نهضت و انحلال آن، توسط نمایندگان علما به‌وضوح دیده می‌شود.

مؤلفه جریان دیدار وزیر دربار و سیدمحمدصادق را چنین می‌نگارد: «... وزیر دربار گفت [مجلس] شورای اسلامی خوب است چرا به شورای ملی پس گردید؟ جناب آقامیرزا محمدصادق جواب داد برای اینکه رعیت (یعنی سفارت) این نظر را خواست [بیرا] که فردا اگر کسی را از اهل مجلس بخواهند نفی و تبعید کنید خواهید گفت این بی‌دین و خارج از اسلام است. بدانید بهانه اشخاصی که مخالف میل شما رفتار نموده‌اند یا نه خارج شوند اما لفظ ملی این عیب را مانع خواهد بود. دیگر آنکه اگر اسلامی مبدل به ملی نشود مردم از سفارتخانه بیرون نخواهند آمد.»^{۲۶}

نمایندگان علما از دیدار مجدد با شاه بهره رفتند زیرا که همه خواست علما در دستخط دوم برآورده شده بود و دستخط سوم دیگر معنا نداشت و در صورت پرسش شاه از علت تغییر دستخط دوم، پاسخ مناسبی نداشتند. چون نیم آن می‌رفت که در صورت حضور اسپرینادر در آن دیدار، وی شاه را از تغییر دستخط صرف‌سازد تهدید یا صحنه‌سازی قبلی فقط صدراعظم را همراه با استدعیات خود به‌نزد شاه فرستادند. «... صدراعظم با تائب السلطنه حرکت کردند که بیرون حضور اعلیحضرت شاهنشاه به‌جناب آقامیرزا سید محمدصادق و دیگران هم تکلیف کردند که شما هم بیایید حضور [شاه] و با هم عرایض منت (سفارت) را عرض کنیم. وکلای آقایان به‌ملاحظه اینکه شاید در حضور اعلیحضرت مجبور شوند به‌قبول آنچه میل دربارها در آن است لذا عذر آورده و گفتند که ما از طرف علما و آقایان مهاجرین آمده‌ایم که با وزراء مذاکره نماییم نه با شاه. تائب السلطنه چون می‌دانست اگر اسپرینادر حضور اعلیحضرت مشرف نبود سنگ جلوس می‌اندازد و مانع اصلاح خواهد گردید لذا به‌صدراعظم رسانید و گفت شاید شما بخواهید که با شاه بعضی مطالب بحرمانه را گفتگو نمایید و شاید

مشهور می‌شود. در کتب، اسامی آقا شیخ فضل‌الله نوری. به‌کوشش هما رضوانی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲. ص ۲۸.

شاه بخواهد بعضی فرمایشات سری بفرمایند. من با وزیر دربار نمی‌آیم. صدراعظم قبول نمود و تنها رفت حضور شاه و آنچه می‌دانست عرض کرد. اعلیحضرت شاهنشاه استدعیات را قبول فرمود. فرمان را [مخاطب خواست نمایندگان علما] نسا و مهر نمودند. کار تمام شد. فرمان را آورد و داد به وکلای آقایان.»^{۲۷}

گرچه تاریخ دستخط سوم روز هجدهم جمادی‌الثانی بود اما تاریخ آن را روز چهاردهم جمادی‌الثانی نوشته‌اند. ناظم‌الاسلام کورسائی معتقد است «سخن اینکه مطابق باشد یا روز تولد شاهنشاه، تاریخ آن را در چهاردهم نوشته‌اند.»^{۲۸} این احتمال ضعیف بنظر می‌رسد. ظن قوی آن است که در ادامه آن همه مذاکره و توطئه‌ای که برای تحسین این دستخط انجام شد، تغییر تاریخ آن به روز چهاردهم به این منظور بوده است که دستخط سوم شاه را همان دستخط اول وانمود کنند. زیرا دستخط سوم شاه عین همان دستخط اول است با این تفاوت که در دستخط اول نام «مجلس» آمده در صورتی که در دستخط سوم این نام به «مجلس شورای ملی» تغییر یافته است.

پس از صدور این دستخط نمایندگان علما به‌حضرت مشیرالملک (بزرگ بزرگ صدراعظم) به‌سفارتخانه آمدند و مراتب را به‌اصلاح رساندند. «بعد مشیرالملک حلیه (مشیرالملک سابق) ... رفت روی صندلی، فرمان اعلیحضرت شاهنشاه را که کشف از اذن و اجازه تشکیل مجلس شورای ملی بود... قرائت نمود.»^{۲۹} پس از قرائت آن، مشیرالملک تلگراف علمای قم را در پاسخ تلگراف سیدمحمدصادق که دو روز پیش سفارش کرده بود برای بستن نشیمن سفارتخانه خواند. در این تلگراف، علما موافقت و خشنودی خود را از دستخط دوم شاه اظهار داشته و به‌بست نشیمن سفارت داده بودند که «مقاصد شما و ما انجام گرفت از سفارتخانه برخیزید و پیش از این نمایند که مقاصد پرماندن زیاد می‌باشد که در تلگراف نمی‌توانیم اظهار کنیم. اگر مقاصد شما بقیه در روز حضرت عبدالعظیم می‌مانیم تا آن بقیه هم انجام گیرد.»^{۳۰}

جواب تلگراف علما پس از صدور دستخط سوم شاه توسط مشیرالملک قرائت گردید مربوط به دو روز پیش یعنی روزی بود که شاه فرمان تشکیل مجلس شورای اسلامی را صادر کرده بود، اما چنان وانمود گردید که علما با دستخط سوم شاه که مجلس شورای ملی وعده داده شده بود موافقت کرده‌اند. نکته سیمین که علما در تلگرافشان خاطر نشان ساختند ترک سفارتخانه بود. این نکته می‌رساند که علما می‌بایست به‌بست نشیمن در سفارت انگلستان نظر خوبی نداشته و از عواقب آن بیمناک بوده‌اند.

پس از قرائت تلگراف علما گروه کثیری از مردم، سفارتخانه را ترک کردند و به بازار یا سارن خود بازگشتند.^{۳۱}

به این ترتیب فقط مجلس شورای ملی در تهران و در تبریز از طرف سفارت انگلستان

۲۶. همان، ص ۶۸. ۲۷. همان، ص ۶۸. ۲۸. همان، ص ۶۸.

۲۹. همان، ص ۶۸.

۳۰. کسروی بر این نظر است که مردم پس از صدور دستخط دوم شاه به تاریخ شانزدهم جمادی‌الثانی، همان روز سفارتخانه را ترک کردند (ص ۱۲۰).

۳۱. با توضیحاتی که داده شد قول کسروی نادرست بنظر می‌رسد.

در بین مردم شایع شد و از آن پس چنانکه سلاطین خواهید کرد عمده تلاشهایی که برای ایجاد عدالتخانه یا مجلس عدالت می شد در جهت تشکیل مجلس شورای ملی قرار گرفت، زیرا در صورت ایجاد عدالتخانه، علما یا زمام امور را در دست می گرفتند و با لاقابل در تقاضای بر اجرای احکام آن که قاعدتاً می بایست مبتنی بر احکام اسلامی باشد نقش عمده ای می داشتند و حال آنکه با تشکیل مجلس شورا و تدوین قانون اساسی موضوعه، طبعاً جایی برای مداخله و تقاضای علما باقی نمی ماند. اما جای این پرسش باقی است که چرا علما با ایجاد مشروطیت و مجلس شورا و تدوین قانون اساسی که مشأ اختلافات عظیمی گشت موافقت کردند؟

فردوسلیج آن است که در آثار متورانیفکران مشروطهخواه عرب از قبیل کواکبی و ایرانی همچون ملکه خان و مستشارانولده که مستقیم و غیرمستقیم از مشروطیت و قانون سخن رانده اند، نه تنها نشانی از تعارض و مخالفت مشروطیت و اسلام دیده نمی شود بلکه آنها کوشیده اند تا در مواردی مشروطیت و اسلام را یکی بدانند. این قبیل منابع که مورد رجوع علما بود سبب گشت تا آنان وجوه اشتراک و همانندیهای زیادی بین مشروطیت و اسلام ببینند و در نتیجه از مشروطیت دفاع نمایند. دکتر حائری، نویسنده کتاب تشیع و مشروطیت در این باره می نویسد: «کوششی سخت دینی گیر از سوی اندیشه گران نوخواه ایران صورت گرفت تا رهبران مذهبی را نسبت به اختلافهای اساسی و تعیین کننده موجود میان نیت های نویسی و اسلام بی توجه نگاه دارند. آنان به اندیشه های نویسی در انگلیس و فرانسه دسترسی مستقیم داشتند ولی به حکم اقتضا و مصلحت، اندیشه های مشروطه گری را رنگ اسلامی زدند. آنان معنای واقعی مشروطه گری غربی را پنهان نگاه داشتند و در مواردی هم مشروطه و اسلام را یکی دانستند. نوگرایان به اصطلاح لیبرال و آگاه به شیوه های فکری اروپایی به حمایت علما نیاز فراوان داشتند، زیرا علما تنها مقام مؤثر و با نفوذ در میان بورژوازی ملی و طبقه توده های مردم بودند. از سوی دیگر نوگرایان لیبرال علاقه داشتند که علما به برخی از مسائل مربوط به ناهماهنگی اسلام و دموکراسی بی توجه بمانند و گرنه از پشتیبانی کامل علما در انقلاب مشروطیت بی بهره می ماندند. خود علما هم توانستند حقایق لازم را درباره مشروطه گری از منابع عربی و ترکی بدست آورند، زیرا آن نوشته ها نیز به دلایلی از برخی حقایق بی بهره بود. نیز باید افزود که عنوان آزادی، برابری، دادگری و بسیاری دیگر از موضوعهایی که در حوزه بحث مشروطیت بود پیشاپیش در اسلام، به معنای ویژه خود وجود داشت و آن مفاهیم در حدی بیهم و دور از مرحله فعلیت خود در هر یک از دو حوزه مشروطه و اسلام با یکدیگر شباهت و همسان خود تعالی می کرد. چون نوگرایان و اندیشمندان دنیای اسلام تقصیری صادقانه و نهی از مصلحت و اقتضا از آن سقاهیم بدست ندادند برخی از رهبران مذهبی ما با استفاده از نوشته های آن نوگرایان بدین باور شدند که آن سقاهیم یا اسلام ناهماهنگ نیست و در نتیجه خود نیز کوشش کردند که آنان را در چهارچوب اسلام نفسیز کنند.»

کسروی نیز بر همین نظر است و می نویسد: «اگر راستی را خواهیم این علمای نجف

و دوسید (طباطبائی و بیبهانی) و کسان دیگری از علمائیکه پافشاری در مشروطه خواهی می نمودند معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونهای اروپایی را نمی دانستند و از ناسازگاری بسیار آشکار که میانه مشروطه و کیش شیعی است آگاهی درستی نمی داشتند.» (ص ۲۸۷) البته او در مورد مشروطه خواه بودن دوسید متناقض سخن می گوید و در بسیاری موارد آنها را مشروطه خواهان واقعی که معنا و حنف درست مشروطیت را می دانستند معرفی می کند (ص ۵۰، ۵۱، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳).

با توجه به نفوذ یارز علما در جنبش مشروطیت بود که تا چند ماه پس از اعضای فرمان، کسی یارای مخالفت آشکار و نیز اختیار درست مشروطیت را نداشت. به قول کسروی «چون بسیاری از ریشگامان از ملایان بوده و در سخن گوئیها چنین نموده شده بود که به رواج شریعت کوشیده خواهند شد و هنوز جنابیی میانه خواستها پیدا نینمده بود از این رو [از سوی مشروطه خواهان] کوشش بسیار به دینداری می رفت.» (ص ۱۶۵)

با تأیید و حمایت بی دریغ علما از مشروطیت بود که دانیوه مردم به یکبار از مشروطه و معنی آن ناگاه می بودند و تنها به نام پیروی از پیشروان به جوش و تکان برخاستند.» (ص ۲۶۱) و ساده دلانه آنها داشتن این قانون (قانون اساسی) را چاره همه در دعا می شمردند. (ص ۱۸۸) همچنانکه پیش از این درباره دبستانها این خوش گمانی را می داشتند و چنین می پنداشتند که همیشه جوانان از آن دبستانها بیرون آیند ایران گلستان خواهد بود.» (ص ۱۸۸)

* * *

پس از صدور فرمان مشروطیت و گشایش مجلس شورای ملی، آزادی سیاسی بدون جدو حصری در کشور بوجود آمد. شنباه های متعددی نوشته شد و روزنامه های رنگارنگی منتشر گشت و روزنامه نگاران هر یک از ذوق و سلیقه خود در پیرامون مشروطیت و اهداف آن قلمفرسایی کردند و به اظهار فضل پرداختند. ترفیخو هم و مشروطه طلبی سنگری شده بود تا مشروطه خواهان لیبرال در پشت آن به شعار و سنن دینی و سنتات مذهبی بازند و گوی سبقت از یکدیگر بریابند.

مخالفت آشکار و نهان مشروطه خواهان با معتقدات دینی و روحانیت که در روزنامه ها و محافل عمومی و خصوصی اظهار می شد سبب گشت تا بتدریج گروه کثیری از علمای مشروطه خواه دست از حمایت مشروطه برداشته و در برابر آن شدیداً ایستادگی کنند و با انشاکریعی خود مردم را به انحراف آن آگاه سازند. این مخالفت زمانی جدی و آشکار شد که مجلس جهت تکمیل تقاضای (قانون) اساسی، نوشتن مضمون آن را آغاز کرد. در نوشتن این مضمون شش تن شرکت داشتند که دو نفر از وکلای آذربایجان (تقی زاده و مستشاراندون) از اعضای آن بودند. این مضمون نیز مانند متن قانون، از قانون اساسی فرانسه سال ۱۸۳۰ و ۱۸۷۵ ترجمه و اقتباس شده بود. گرچه سعی می شد که برای جلوگیری

* کسروی بر این عقیده است که بر اثر اعتراض و خرجه گیری انجمن برین بد قانون اساسی بود که دارالشوری نوشتن مضمون (دنیاله) را آغاز کرد (ص ۲۶۹).

۳۱. منصوره اندوین، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت (دوره اول و دوم مجلس شورای ملی)، تهران، نشر گسترده، ۱۳۶۱، ص ۸۵ و ۸۶.

از ایجاد موفقی، اصول آن با موازین شرعی آراسته شود اما تقی زاده بر این بود که وکلا باید «می کنند مجلس را مانند مجالس فرانسه و انگلیس بگردانند»^{۳۰}

این افکار و اندیشه ها که تحت عنوان مشروطه خواهی ابراز می شد باعث شد تا تعداد زیادی از علما و روحانیون و در رأس آنها، نوری، این «قلمه ها» را «بولود» و یا «همزاد» مشروطه دانسته (ص ۴۱۹) و در نتیجه صفا خود را از مشروطه خواهانی که اروپا را کعبه آمدن خود می پنداشتند جدا نمایند.

کسروی ضمن شرح چنان شدن هدف مشروطه خواهان لیبرال از صف علماء، فوایدی را برای آن برمی شمرد: «... اکنون که اینکمار رخ می داد یکی از نتیجه های آن این خواستی بود که آزادیخواهان، دیگر یاد شریعت و رواج آن نکنند و هر هرکاری نیاز به پرتک خویشی از سزایان ندارند.» (ص ۲۴۸) وی این جدایی را چبری و سودمند می داند ولی آنها را بدان قیمت که «هر گامی را به بیروی از اروپا برمی داشتند» نکوهش می کند (ص ۲۴۸). در جای دیگر می نویسد: «اگر پاس اسلام را به این اندازه نگه بایستی داشت پس مشروطه اروپایی چه بود؟... قانون اساسی فرانسه را ترجمه کردن چه نتوانی داشته؟» (ص ۲۴۹)

این مورد و موارد متعدد دیگر بین آن است که کسروی سخت طرفدار مشروطه غربی بوده و کلاً به جدایی سیاست و دیانت اعتقاد داشته است. از همین روست که اصل ۲ را که بر نظارت پنج تن از علمای هر عصر بر مصوبات مجلس تاکید داشت و یا اصرار حاج شیخ فضل الله نوری در قانون اساسی وارد گردید «دستبرد» در قانون می نماند (ص ۳۲۲، ۳۱۷).

کسروی که خود پیرونده مکتب مشروطه است در سراسر کتاب، دشمنش را یا تشیع و روحانیت نشان می دهد. او سراسر خاص شیعه را کارهای بی معنی می نامد (ص ۴۲۹، ۴۷۷) و علماً را همگی بی زبان مردم می شمرد (ص ۱۳۹)، هر چند که معترف است مردم بدینعت از آنان فایده کردند (ص ۲۶۱) و نیز اذعان دارد که «اگر این فتواهای علمای نجف ایس از بمباران مجلس نبود، کمتر کسی به یاری مشروطه پرداختی. همان ستارخان بارها این را بر زبان می آورد که من «حکم علمای نجف را اجرا می کنم». همچنین بازرگانان توانگر که پول به نام «اعنامه» به تبریز می فرستادند بیشترشان پیروی از فتوای علمای کردند.» (ص ۲۳۰)

گرچه کسروی به دفاع از سهم علمای مشروطه خواه ایران و عتبات در پیشبرد مشروطه سخن رانده ولی باید دید که تا چه میزان با مداخله آنها موافقت داشته است. پاسخ آن را در موقعی که بعد از ناکامی مشروطیت خواهیم پرداخت می آوریم.

قانون اساسی، و غلبه مجلس را تهیه قوانینی جهت «تشبیه سیاتی دولت و سلطنت و النظام امور مملکت و اسرار وزارتخانه ها» می دانست (اصل شانزدهم) و حال آنکه متمم آن، همه روابط و حقوق فردی و جمعی مردم را در بر می گرفت و طبعاً به قلمرو احکام شرع کشیده می شد.

شیخ فضل الله که حدود اختیارات مجلس را فراتر از آنچه اظهار می شد دیده، زبان به اعتراض گشود و چنین اظهار داشت: «قرار بود مجلس شوری قضا برای کارهای دولتی و دیوانی و درباری که بناخواه اداره می شد قوانینی قرار بدهد که پادشاه و هیأت سلطنت را محدود کند و راه ظلم و تعدی و تجاوز را سدود نماید» (ص ۱۰۷). وی از اینکه «در مجلس شورای کتب قانونی پارلمنت فرنگ را آورده و در دائره احتیاج به قانون توسعه قائل شده اند.» به شدت انتقاد نمود (ص ۱۰۷) و به نشانه اعتراض به اصول غیر اساسی متمم قانون اساسی و بویژه اصل هشتم با جمعی از یاران و همفکرانش در حضرت عبدالعظیم (ع) تحصن جست تا فریاد خود را بدین وسیله به گوش مردم برساند، زیرا که بدخواهان و روزنامه نگاران در تهران مجانی برای اظهار نظر شفاهی و کتبی وی باقی نگذاشته بودند.^{۳۱}

آنها علی رغبه مشکلات فراوان، روزنامه ای به نام «الایده» انتشار دادند که حاوی «شرح مقاصد شیخ فضل الله و سایر مهاجرین» بود. در یکی از این نواخ آمده است که «دو دسته دشمنان دین و دولت (بایبه و طلیعه) در قانون اساسی دخل و تصرف کرده اند، از این رو «برای جلوگیری از دخالت و تصرفات این فرقه های فاسده مقصده در این اساس متمم و نیز برای اینکه قوانین منطبق با احکام شرع شود، چهار فقره پیشنهاد گردیده است: «اول آنکه بعد از لغت مشروطه، نظام مشروعه نوشته شود. دوم آنکه هیاتی از مجتهدین به انتخاب علماء مقلدین هر عصر بر مصوبات مجلس نظارت نمایند. سوم آنکه فصلی راجع به احکام شرعیه دربار فرقه بایبه و سایر فرقه ها و ملاحظه در نظامنامه استنبه منظور و مندرج گردد و چهارم آنکه چون نظامنامه اساسی مجلس را از روی قانونهای خارج مذهب بنا نوشته اند، محض ملاحظه مشروعبت و حفظ اسلامیت آن، بجزه تصرفات در بعضی قصود با حضور همگی حجج اسلامیه شده است باید آن قصود نیز به همان اصلاحات و تصحیحاتی که عمکی فرموده اند مندرج شود.» (ص ۴۲۲).

تحصن شیخ فضل الله و علمای همفکرش در حضرت عبدالعظیم (ع) بازتاب گسترده ای داشت و مجلس را به زیر سؤال برد. مجلس بناچار برای رفع اقیام از خود بلافاصله اصل پیشنهادی شیخ فضل الله را - که به تأیید علمای نجف نیز رسیده بود - برای بار دوم به شعور گذاشت* که پس از تصحیح و تنقیح یا اکثریت آراء تصویب شد و «نظای تقی زاده و یکی دو تن دیگر از آذربایجانیان به نبودن آن خرسندی نمی دادند.» (ص ۳۷۰).

۳۳. برای اطلاع از علل مخالفت شیخ فضل الله با مجلس و مشروطه رجوع کنید به «عمار شوبانی، نواخ آقا شیخ فضل الله نوری، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲. و نیز ر.ک به، محمد قزقمان، رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات... و روزنامه شیخ مهدی فضل الله نوری (چلچلادل)، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲. و نیز ر.ک به، تشیع و مشروطیت، ص ۲۷۷-۳۲۷.

* کسروی می نویسد که این اصل در روز ۶ ربیع الثانی در مجلس خوانده شد اما نمایندگان آذربایجان که می داشتند «اگر خوانده شود بیشتر نمایندگان آن را بر است خواهد داشت و کار از کار خواهد گذشت [!]» با آن مخالفت کردند و با مخالفت آنها قانون خوانده نشد، (ص ۳۱۸) اما معلوم نمی کند در چه زمانی مجلس آن را تصویب کرد. روزنامه مجلس در شماره ۱۱۴ که یکشنبه ۴ جمادی الاول ۱۳۲۵ ه.ق منتشر شده تا رومخ تصویب آن را روز ۳ جمادی الاول می داند. ر.ک به، نواخ... ص ۱۸.

گرچه اصل پیشنهادی نوری به عنوان اصل ۴ بصورتی رسید اما این به معنای اسلامی شدن مشرع قانون اساسی نبود. هنوز اصولی وجود داشت که از نظر نوری و یارانانش در تعارض کامل با اصول اسلامی بود. اصل هشتم که همه افراد ایران را از هر مذعب و مسلک در برابر قانون دولتی برابر می‌شمرد و نیز اصل بیستم که همه مطبوعات را به غیر از کتب ضلال و مواد مضره به‌دین مبین [اسلام] آزاد اعلام می‌کرد از نظر شیخ فضل‌الله، مقابله با اصول اسلامی بود. وی در پاسخ بلندی به پرسش یک نفر که انگیزه موافقت اولیه و مخالفت بعدی او را با مشروطیت برسیده، عتت تخییر سونج و موارد انتقاد خود را به‌ششم قانون اساسی برمی‌شمرد.^{۳۴}

اختلاف عقیدتی شیخ فضل‌الله با مجلس از یکسو و کشمکش مجلس با دولت از سوی دیگر، مجلس را در موضع ضعف قرار می‌داد. شاه و دولت بر سر حدود قدرت و اختیارات خود با مجلس در کشمکش بودند و از کارشکنی و ایجاد مانع در کار آن کوتاهی نمی‌کردند و مردم نیز که تازه از بند استبداد رسته و آزادی بدست آمده را سرعوت و جسوس مجلس - که مورد تأیید علمای نجف بود - می‌دانستند، از آن در مقابل شاه و دولت و مخالفان مشروطه حمایت می‌کردند. مجلس نیز با توجه به حسن نیت علما و حمایت مردم نسبت به خود، برای تحقیر و کتوییدن شیخ و یارانانش، مخالفت او را از سر سودجویی و به تحریک دولت قنمداد می‌کرد.

کسروی گرچه اعلان دارد که شیخ فضل‌الله «چنین می‌خواست که احکام شرع را به رویه قانون در آورد و به مجلس بپذیراند» (ص ۲۸۷) با این وجود عمصدا یا مخالفان، مشروعه‌خواهی او را دسیسه و تفرقه‌افکنی دربار برای تضعیف مجلس می‌داند (ص ۳۴۵). و اما اعلام همدردی بسیاری از علمای شهرهای ایران با نوری و یارانانش، مجلس و روزنامه‌های تندرویی چون ندای وطن، حیل‌النیل و صوراسرافیل را از موضع تهاجمی اولیه باز داشت و آنها را در حالت انفعالی قرار داد. سرانجام پس از گذشت سه ماه وقتی مجلس در دستخطی که صادر کرد معنی مشروطیت و اهداف مجلس را همان برشرد که محصلین انتظار داشتند، آنها نیز آن را وافی به مقصود شمردند و از تحسین خارج شدند.^{۳۵}

* * *

از مطالب قابل توجه کتاب که مؤلف آن را با تبوتاب تمام شرح می‌دهد نقش تبریز و انجمن آذربایجان و مجاهدین آذربایجانی و قفقازی در آن دوران است. خواننده کنجنگاو بخوبی درسی یابد که تا چه اندازه اعمال اثراتی مجاهدین تندرو در بنیان مجلس و نهاد مشروطیت مؤثر بوده است. اما کسروی نه تنها ایرادی بر این تندروها نمی‌گیرد بلکه شدیداً از آن دفاع می‌کند تا جایی که تروزیست آشوب طلبی چون حیدرخانه سمو اوغلی را، جوانی دلیر و کزردان و از پیشروان شورش (انقلاب) ایران می‌نامد (ص ۴۴۸).

۳۴. میندی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۴، ابن‌سینا، ص ۲۰۹-۲۲۰. و نیز رک به، رسائل، اعلامیه‌ها...، ص ۱۰۱-۱۱۵.

۳۵. لوزیج...، ص ۶۸ و رسائل، اعلامیه‌ها...، ص ۳۶۳-۳۶۹.

مجاهدین، گروهی از مشروطه‌خواهان بودند که سرام اشتراکی داشتند. اینان دو دسته بودند: گروهی که پس از آغاز نهضت از طرف کمیته یا کمیته سلاج و مهمات به ایران فرستاده شدند. آنها ایرانیانی بودند که عضو کمیته بوده و سالها در قفقاز به سر می‌بردند. گروه دیگر، تعدادی از مردم تبریز بودند که انجمنی به نام مرکز غیبی تشکیل داده و داوطلبان را فتون رزم می‌آموختند. این دو گروه سرام یکسانی داشتند و سراننده آنها اقتباسی بود از سراننده کمیته سومپیتال دو کرائتهای روسیه.

آنان که منشی چپ‌روی داشتند انقلاب واقعی را تنها از راه مبارزه مسلحانه پیسر می‌دانستند. از همین رو در جریان نهضت و پس از آن به مسلح کردن مردم پرداختند و گروههای مسلح رزنده‌ای به نام مجاهد پدید آوردند. در توجیه کارشان می‌گفتند که چون محمد علی شاه باطناً با مشروطه مخالف است و دیر یا زود با مشروطه به ستیز برخواهد خاست، پس وجود نیروهای نظامی (مجاهدین) برای چندان روزی ضروری بنظر می‌رسد. بعد از صدور فرمان مشروطیت مجاهدین انجمنی تشکیل دادند که با حمایت و همکاری علماء اداره امور شهر تبریز را در دست گرفتند. این همکاری دیری نپایید زیرا مجاهدین و یویره قفقازیان بتایر این شوروی خود «به سلایان و کیش (روحانیت و اسلام) پروا نمی‌داشتند» (ص ۳۹۱) و از سوی دیگر، علماء و در رأس آنها میرزا حسن مجتهد، سخت پای بند ملاحظات شرعی بود. مجاهدین که نمی‌توانستند آشکارا یا تبلیغ سرام خود، میرزا حسن را از سر راه بردارند دست به تهاجم سازی علیه وی زدند و با وارد کردن اتهام انبازداری و دفاع از ماتکین به آبروی وی لطمه وارد ساخته و از شهر اخراجش کردند.

اخراج مجتهد شکاف بزرگی در صف مشروطه‌خواهان ایجاد کرد. کسروی می‌نویسد: «از روزی که حاجی میرزا حسن مجتهد و دیگران با مشروطه (مجاهدین) دشمنی نمودند، آنبوهی نیز از مردم شهر پیروی از آنان کرده از مشروطه روگردانیدند و کم کم کینه آن را در دل گرفتند... اینان عنوانی جز اینکه مشروطه‌خواهان لاسذهبتند نمی‌داشتند و عرفتاری را که از ایشان سر می‌زد راست و دروغ دانیل لاسذهبتی ایشان می‌گرفتند... مشروطه‌خواهان نیز روز بروز از دین دلسرد گردیدند بی پروایی پیشتر می‌نمودند.» (ص ۳۸۹) این بی پروایی سبب شد تا سلایان بزرگ اینجا (تبریز) بیشتر از دیگران از مشروطه روگردانیدند و جز از نقه لاسلام باز نمانده همگی به دشمنی [با مشروطه] برخاستند.» (ص ۳۹۳)

مجاهدین، انجمنهای مشابهی در شهرهای دیگر آذربایجان برپا کردند و این در حاتی بود که «در بیشتر شهرها [مردم] معنی مشروطه را نمی‌دانستند و از کارهایی که انجمن یا هستی کرد آنگاه نمی‌بودند.» (ص ۱۹۰). این انجمنها مانند انجمن تبریز به مسلح کردن مردم پرداخته و با علمای شهرها به ستیز برخاستند تا جایی که مجاهدینی که برای تشکیل انجمن از باکو به خوی آمده بودند مجتهد خوی را شهید و آدم جمعه شهر را ترور کردند (ص ۴۷۱).

پس از تشکیل مجلس، انجمن، نمایندگان خود را به نام نمایندگان مردم آذربایجان به مجلس فرستاد. زمانی نمایندگان به تهران رسیدند که متن قانون اساسی نوشته شده بود. نمایندگان آذربایجان که به تندروان شناخته می‌شدند بیش از دیگر نمایندگان با دست و پز کردن تقاضای قانون، خواستار ششم آن شدند. در کیسیونی که برای این کار در نظر گرفته

شد دو تن از نمایندگان آذربایجان شرکت داشتند.

پس از باین بیان یاقین کار متهم که ترجمه‌ای از قانون اساسی فرانسه بود، سزا شد تا کمیسیون مرکب از علما و از جمله شیخ فضل‌الله آن را با موازین اسلامی مطابقت دهد. در اینجا بود که توطئه همه جانبه‌ای از درون و بیرون مجلس صورت گرفت تا کار این کمیسیون را مختل سازد.

اقلیت تندرو مجلس به رهبری تقی‌زاده، مخالف هرگونه دخل و تصرفی توسط علما در متهم بود. از همین رو بود که وی و دیگر نمایندگان آذربایجان با اصل و پیشنهادی شیخ فضل‌الله شدیداً مخالفت نمودند. گرچه او بارها می‌کوشید تا با دفاع از اسلام و مشروطیت، منظور اصلی خود را پنهان سازد. اما بسیاری از نمایندگان و مردم او را به خاطر مخالفتش با نظارت علما، بدین می‌دانستند (ص ۳۷۴).

تقی‌زاده با ارسال تلگراف و نامه‌های رمزی به تبریز، انجمن را در جریان کار مجلس قرار می‌داد و آنها را به بستن بازار و دکاکین و نجسین در تگرافخانه و... دعوت می‌نمود و از سوی دیگر وانمود می‌کرد که در برابر تقاضای سوگنین خود که خواهان تصویب فوری متمم قانون هستند کاری نمی‌تواند انجام دهد. وی گرچه یکبار غرض آشوب مردم تبریز را محکوم نمود (ص ۳۷۱). اما بعدها خود قراقرز کرد اغتشاشی که یک عهده در تبریز بظول ایجادید و تحریک او بوده است. ۳۸

وی و دیگر نمایندگان آذربایجان، کمیسیون مطابقت را حبله دربار و بدتفع محمدعلی‌شاه می‌دانستند و از این رو ایشان آذربایجان را به مطابقت و یا تصویب فوری متمم تحریک می‌کردند. کسروی در این باره اطلاعات جالبی بدست می‌دهد اما او که خود طرفدار مشروطه غربی است در تحلیلش، حق را به نمایندگان و انجمن آذربایجان می‌دهد که نمی‌گذاشتند قانون اساسی رنگ شریعت بخود گیرد.

کسروی غرض اصلی انجمن را از به راه انداختن امتصاب و تحصن چنین می‌داند: «... ایشان از همان می‌ترسیدند که قانون اساسی بدست علما افتد که با آن را تهاه گردانند، یک قانون اساسی بی‌ارجی بیرون دهند و یا دو تیرگی به میان انداخته بپناه به دست دولت اندازند. این بود که به غروش و ناخشنودی برخاسته چنین می‌گفتند: مگر سنت قانون مذهبی و عبادات از دولت می‌خواهد که محتاج مباحثات علمی باشد. ما قانون اساسی مشروطه‌ای را که در تمام دولتهای مشروطه مجربست می‌خواهیم. قانون شرع را هزارویکمین و اند سال پیش بیغمیر ما آورده و در دست داریم. (ص ۳۷۹) وی ادامه می‌دهد: «راست است که آزادیخواهان تبریز دلیله آن قانون مشروطه اروپایی» را می‌خواستند و آشکاره سخن خود را می‌گفتند: [اما] چیزی که عست این سخن جز از دلخای پیشروان برنی‌خاست و چنانکه گفتیم دیگران آن را نانهییده بر زبان می‌آوردند

۳۶. رسائل، اعلامیه‌ها...، ص ۱۳۷-۱۳۵.

انتخاب این کمیسیون نشان‌دهنده موارد غیر اسلامی و احیاناً ضد اسلامی برخی اصول متمم بود. از همین رو بود که رئیس مجلس، صلیح‌الدوله، نیز خواستار تجدید نظر علمای نجف در آن بود (ص ۳۷۰).

۳۷. پیدایش و تحول احزاب...، ص ۹۳. ۳۸. همان، ص ۱۹۶.

که اگر فهمیدندی بیشترشان دودل ایستادندی و یا آنان بسوی دیگر گردانیدندی.» (ص ۳۷۵).

حسن کار کسروی در این کتاب همین است که گرفتار ذهنیت روشنفکرانه‌ای که سویخین متأخر بدان دچار شدند، نگشته است. وی گویندگان اصلی سخن را نشان می‌دهد و کلام سخوامی را بر زبان عوام جاری نمی‌سازد.

خلاصه آنکه یزودی معلوم گشت که آشوب تبریز جز ایجاد مانع در راه کمیسیون مطابقت و نیز تحریک شاه و دربار به‌مقابله یا مجلس نیست. بدین علت بود که نمایندگان مجلس، اعتصاب و تحصن مردم تبریز را آشوب طلبی می‌دانستند و طینه‌طلبی و بهیمنی نیز از تندروی انجمن آذربایجان و رفتار تاشایست آن یا سچهد گلایه می‌نمودند (ص ۳۰۰).

نظر کسروی پیرامون مجلس و شاه و دربار همان نظر نمایندگان آذربایجان است: داشتن قانون مشروطه‌ای به‌سببک غرب و از موضع قدرت (نظامی) با شاه و دولت برخورد کردن. وی از طینه‌طلبی و بهیمنی از اینکه «خرسندی به آساده‌گیهای جنگجویانه نمی‌داند» انتقاد کرده (ص ۳۹۲) و تنها را به‌خوش‌فانی و محافظه‌کاری و حتی ازلیات داشتن با دربار متهم می‌کند (ص ۳۹۳).

حقیقت آن است که دو سید و اغلب نمایندگان از یکطرف به‌خاطر نرشی که در شاه دیده بودند و از طرف دیگر به‌خاطر ضعف و دو دستگی در مجلس و نیز آشفتگی در امور کشور، راه تقاضی و مدارا با شاه و دولت را پیشنهاد می‌کردند و از هرگونه برخورد خصمانه با شاه احتراز داشتند و از همکاری دولت و مجلس استقبال می‌کردند در حدی که جسارت نمایندگان آذربایجان و فشار انجمن، نه به‌جهت سامان یافتن اوضاع بلکه—همان‌طور که کسروی متذکر می‌شود—به‌خاطر برانداختن محمدعلی‌شاه بوده است (ص ۳۳۰).

پس از چند مساه اختلاف بین شاه و دولت بنا مجلس، مرانجام شاه از در آشتی با مجلس در آمد بویژه آنکه طینه‌طلبی و بهیمنی و اکثریت نمایندگان، خواهان چنان تقاضی بودند. بدین منظور در حضور طینه‌طلبی و بهیمنی و جمعی از نمایندگان، ضمن اظهار گلایه از روزنامه‌ها و آزادیخواهان، سوگند خورد که از مشروطیت دفاع کرده و قانون اساسی را محترم دارد (ص ۳۷۹) که این نیز با استقبال مجلس روبرو گشت. همچنین دولت برای نشان دادن حسن نیت خود، بنا به دستور مجلس قوایی برای سرکوبی شورشیان و واسین فرستاد.

تفاهم و آشتی بین شاه و دولت با مجلس طبعاً به‌منزله درستی نظر اکثریت نمایندگان مجلس بود که خواهان چنان تفاهمی بودند و از طرفی به‌مثابه نادوستی نظرات اقلیت مجلس و بویژه نمایندگان آذربایجان بود که راه دشمنی و ستیزه با شاه را می‌پیمودند. کسروی بدون ارائه دلیلی این تقاضی را نیرنگ دربار می‌داند و به‌جریان‌هایی که منجر به برهم خوردن این تقاضی شد اشاره‌های جالبی می‌کند.

چند صیاحی بیشتر از این آشتی نگنشته بود که با تازنچک پشاه سوء قصد شد اما وی جان سالم بدر برد. مجلس این سوء قصد را محکوم کرد اما شاه از آن خواست تا مسبین را بیاد کند. شعرانی نیز جستجوهای وسیعی آغاز کرد و چند نفر آذربایجانی و از جمله

حیدرعلی اوغلی را در ارتباط با سوء قصد دستگیر کردند. هر چند عاملین اصلی، همانها بودند (۱۳۴۳) اما روزنامه‌ها و شروططه خواهانی که با حیدرخان و کمیته یا کو تماس داشتند با عبا هو، مانع محاکمه گشته و آنها آزاد شدند. مجلس نیز نه تنها عاملین را نجات و ماجرا را دنبال نکرد بلکه به این عنوان که شهربانی برای یافتن آنها به منازل مردم ریخته و قانون شکنی نموده، علی رشم میل شاه، حاکم تهران و رئیس شهربانی را به محاکمه ضمیمه نمود.

این سوءگیری مجلس طبعاً به معنای بی تفاوتی نسبت به سوء قصد و بعضاً جانبداری از مسیبن احتشانی واقعه بود که در نهایت رشته‌های تقاضی و آشتی بین شاه و مجلس را از هم می‌گسست و باز دیگر آندو را در مقابل هم قرار می‌داد.^{۳۹} این سوء قصد که به تحریک کمیته باکو و انجمن آذربایجان صورت گرفت جز این هدفی بدنیال نداشت. در آن صورت استدلال انجمن آذربایجان و نمایندگانشان که شاه را مخالف مجلس می‌دانستند و تقاضای اکثریت نمایندگان را نشانه ساده لوحی می‌پنداشتند به کرسی می‌نشست و شی سبب مجبورانه آنها با شاه و دولت، جانشین سیاست تقاضی و آشتی می‌گشت.

شاه نیز طی نامه‌ای به مجلس با اشاره به حوادث مذکور نوشت: «هر چه می‌تواند شلیسیم و هر چه خواستند کردیم و از هر حرکت زشت و ناپسندی تجاهلی و اغماض نمودیم... آیا نمی‌دانید که می‌خواهند رابطه و اتحاد حقیقی در میان دولت و ملت برقرار بماند؟» (ص ۴۸۴ - ۴۸۵).

روابط شاه و مجلس باز دیگر به سردی گرایید. در این میان روزنامه‌ها نیز همصدا یا تندیروان، از هر زمان بیشتر پرده‌داری می‌کردند و آشکارا از محاکمه و اعدام شاه سخن می‌گفتند و ماجرای اعدام نویی شانزدهم را خاطر نشان می‌ساختند.

کسروی گرچه بر این عقیده است که «محمدعلی میرزا از گام نخست با مشروطه بدخواهی می‌نموده» (ص ۵۷۷) اما بلافاصله می‌افزاید که مدتی شاه «از برتداختن مجلس نویسد گردیده، دیگر نقشه‌ای را دنبال نمی‌کرده. لکن پیشنهادهایی که یکی از آنها داستان بمب‌اندازی و دیگری بدزاینهای [روزنامه] مساوت و دیگر روزنامه‌ها بوده او را به تکان آورده و باز دیگر به اندیشه برانداختن مجلس انداخت.» (ص ۵۷۸). در چنین زمانی که اسکان هرگونه تقاضی از میان رفته بود، «تقاضی به دست کسان آشوب طلبی افتاده بود که در انتظار چنان روزی بودند. کسروی در اینجا به نکتته مهمی اشاره دارد. وی می‌نویسد چون در این زمان سیاست روسیه و انگلستان چنین ایجاب می‌کرد که محمدعلی شاه در مسندش

* کسروی در تمجید از این اقدام حیدر اوغلی می‌نویسد: «این... می‌رساند که او یک شورشخواه (انقلابی) راست و عاقلانی می‌بوده و به کادریای بزرگ می‌گوشیده. پس از کشتن اتابک این دومین شاکو او می‌بود که اگر پیش رفتی هر آینه نتیجه‌های بزرگی را در پی داشتی.» (ص ۵۴۳)

۳۹. تقی زاده در یکی از مقالاتش به نام «تاریخ ادوایل انقلاب مشروطیت ایران» راجع به واقعه بمب‌اندازی، از محمدعلی شاه با ملامت صحبت می‌کند و می‌گوید که نسبت به او بی‌عدالتی شده و پس از اینکه بسوی او بمب انداختند دیگر شانس آشتی از بین رفت. (به نقل از: پیدایش و تحول احزاب... ص ۲۳)

باقی بماند از این رو وقتی که در مجلس گفتگو از قانون شکنیهای شاه می‌رفتند و برخی نمایندگان تندروی می‌نموده‌اند، بر خلاف انتظار تقی زاده به جوگیری برخاسته و چنین گفته: «این مذاکرات که می‌شود فعلاً لازم نیست... نتیجه در مجلس خصوصی گرفته و به همه اطلاع داده می‌شود.» (ص ۵۲۱)

کسروی در جایی می‌نویسد که تقی زاده سختف جنگ و ستیز با شاه بود و از شروططه خواهان می‌خواست «که در برابر شاه تنگ و قرار جنگ بکار نبرند» (ص ۵۶۵) و حتی مردم مسلحی را که برای دفاع از مجلس آمده بودند برآکنده ساخت (ص ۵۸۷). کما در جای دیگر می‌افزاید: «حاجی میرزا ابراهیم آقا و تقی زاده و کسان دیگری جنگ را می‌خواستند، بویژه تقی زاده که چون رئیس انجمن آذربایجان می‌بود و پیشگرمی به دایری آذربایجان می‌داشت با فشاری تشکار درباره جنگ می‌کرد.» (ص ۶۱۳)

معلوم نیست که در این باره آیا کسروی تناقض گویی کرده و یا تقی زاده تعبیر سیاست داده است. آنچه مسلم است اینست که در این دوران بحرانی و حساس موقع تقی زاده کاملاً در راستای سیاست انگلستان فرار داشته است و از همین رو در جریان مبارات مجلس در پناه حمایت سفارت انگلستان از هرگونه گزندگی در شان مانده.

از این زمان تا چند ماه پس از مبارات مجلس که بنظر می‌رسد شاه بر تبریز مسلط خواهد شد، دو کشور انگلستان و روسیه خواهان بقای محمدعلی شاه بودند و چه بسا آن دو کشور که به فروکش کردن شور مشروطه خواهی مردم و ناتوانی سیاسی شروططه خواهان نیکه‌نگاه بودند، خود چنین تضامی را براه انداختند تا شاه را برای همیشه از دغدغه شروصیت برهانند و با استحکام پاینده‌های سلطنت وی، اختلافات خود را بر سر ایران حل نمایند. با توجه به اوضاع سیاسی اروپا در آن زمان بخوبی می‌توان دید که سیاست خارجی انگلستان برکنار آمدن با روسیه و حل اختلافات سیاسی با آن کشور بوده است تا از این طریق جبهه متحدی را در مقابل توسعه طلبی آلمان تشکیل دهند و چون سیاست روسیه در ایران بر طرفداری از محمدعلی شاه و سرکوب شروططه خواهان استوار بود، انگلستان نیز بناچار از حمایت شروططه خواهان چشم پوشید و همان سیاست روسیه را در پیش گرفت.

در این زورآزمایی بین شاه و مجلس، مجلس از وضع بطور بی برخوردار نبود. کسروی وضع کلی نمایندگان و آزادیخواهان را چنین تصویر می‌کند: «در این هنگام نمایندگان مجلس و سران آزادی به چند دسته می‌بودند: یک دسته دل از مجلس و شروططه کنده و ایتان نه تنها کاری انجام نمی‌دادند [بلکه] کارشکنی نیز می‌نمودند. همینانند که پس از برافتادن مجلس، از شاه نه تنها گزندگی ندیدند، نوازش و پاداش نیز یافتند. یکدسته اگر هم یادریز بستگی نمی‌داشتند خود کسان بی‌رنگی می‌بودند و شروططه و خودکامگی را با یک دید می‌دیدند و ناگزیر در این هنگام خود را به کنار می‌گرفتند. یکدسته مشروطه را می‌خواستند و بی جان خود را بیشتر دوست می‌داشتند و در این هنگام تا می‌توانستند کدز به جویی نشان می‌دادند. چندتی نیز هزار دست بیگانه‌گان می‌بودند که در هر پیشاهندی جز بیروی از دستور آنان نمی‌نمودند. یک نیم بیشتر نمایندگان از اینگونه می‌بودند که درخور هیچ امید می‌بودند. تنها یکدسته، از جان و دل مشروطه را می‌خواستند و ایتان نیز سرشته را گم کرده نمی‌دانستند چه کنند، بویژه که با آن دسته‌های دیگر در آمیخته در اندیشه جداسوی

آزاد نمی بودند.» (ص ۶۰۴)

وضع مردم که بزرگترین حامی جنبش بودند از این بدتر بود. آنها که امیدوار بودند با استقرار مشروطیت و تشکیل مجلس همه گرفتاریها و مشکلاتشان حل شود و نان فراوان و گوشت ارزان گردد (ص ۶۰۱) وقتی دیدند مجلس نتوانسته برخلاف تصورشان گرمی از مشکلات آنها را بکشد دل از مشروطه کهنه و بندریج «چلیش دیوچا که بسیار سربری می بود فرو نشست و شورهای کوچک نیز خاموش گردیدند... از شهید و همدان و زنجان و مراغه و میزوار و اینگونه شهرها آوازی شنیده نمی شد.» (ص ۶۰۵)

با چنین ضعف و قوتی بود که مجلس به تحریک بزدلانی چون قتی زاده به جنگ با شاه برخاست. نتیجه آن شد که در عرض چند ساعت مجلس بمباران و نمایندگان و آزاد یخواهان کشته، مجروح و دستگیر شدند و صدایی از مردم تهران برخاست.

کسروی ضمن شرح واقعه بمباران مجلس به افشای چهره های منافق و بزدلی چون قتی زاده می پردازد و می نویسد: «... این نماینده جوان آذربایجان در روزهای بازیسین خواهان جنگ می بود. با این حال در این روز از خانه بیرون نیامد و رخ نمود.» (ص ۶۰۳)

وی همچنین ماجرای فرار وی و سه تن دیگر را در پناه سامور سفارتخانه انگلستان به تفصیل شرح می دهد که بسیار ارزشمند است. درباره نمایندگان آذربایجان که از نمایندگان نذر مجلس بودند می نویسد: «یکی آنست که چند روز پیش از بمباران مجلس به نام مرخصی روانه تبریز گردید... آن دیگری (قتی زاده) خود را افزای بیگانگان گردانیده جز با دستور فلان سفارت کار نمی کرد. آن دیگری نهانی با دربار راه می داشت. یکی دیگر را می گویند که بناچار زنانه خود را به دربار انداخته با محمدعلی میرزا دیدار کرد و با اولهش نیاد. اینهاست نمونه هایی از ناسردیهای نمایندگان.» (ص ۵۷۱) وی سپس در رد این رفتار نمایندگان می نویسد: «بی ارحمان در روز جنگ ناسردی نموده رو پنهان گردانیده بایه شکست مشروطه شدند.» (ص ۶۰۷)

کسروی گرچه در سراسر کتاب پیش از حد به مدح و ثنای انجمن آذربایجان پرداخته و هر اقدام مثبت و چشمگیر مجلس را در نتیجه هوشیاری و فشار انجمن و نمایندگان آذربایجان به دولت می داند، با این وجود به خوبی سران انجمن پس از بمباران مجلس اعتراف می کند: «بسیاری از سردستانان و نمایندگان انجمن سخت ترمیدند و هر یکی به اندیشه جان و داران خود افتاد. انجمن ایالتی که سی بیست در چنین عتگتسی پشتیبان مجاهدان باشد و به آنان دلداری دهد بهم خورد و نمایندگان هر یکی خود را به نجاتگاهی کشید.» (ص ۶۰۸) تا جایی که «سرجینان و نمایندگان انجمن بیشترشان مشروطه را پایان یافته بداندند... خود را به کنار کشیدند و برخی از ایشان به کنسولخانه ها پناهنده.» (ص ۶۰۹)

علی رغم این اعتراف آشکار به نفاق و بزدلی نمایندگان و سران آزادخواه و نیز چند دستگی نمایندگان و از همه مهتر ضعف و ناتوانی مجلس در بروردن خواستها و مشکلات متعدد سرده کسروی سهم عمده شکست مجلس را متوجه مردم می سازد و آنها را به شدت مذمت می کند: «نتیجه این فلک را بدتر می گردانید این بود که چون در تهران این داستان

رخ داد آگاهی از آن به شهرها رسید در بیشتر آنها بی هیچ گونه بستادگی دستگاه مشروطه را برچیدند و آن هائویها بیکباره فرو نشست و این نمونه ای از روبه کاربهای توده ایران می بود و زبان همگی را به یه گویی بازگردانیم.» (ص ۶۰۷)

کسروی به گمان خود یا سردن این دلایل، شکست مشروطه نو را توجیه می کند، اما به این پرسش پاسخ نمی دهد که چرا مردمی که در راه ایجاد عدالتخانه همه گونه فشار و تنگنا را تحمل نمودند پس از گذشت چند ماه که شکست مشروطه را دیدند تب فرو بستند و دم برنیاوردند. آیا بی تفاوتی مردم را باید در نتیجه روحیه نفاق آمیز و روبه کاربشان دانست و با معلول عدم تناسب مجلس با نیازهای اساسی آنها؟ وی علت این بی تفاوتی مردم را متوجه رهبران مشروطه و از جمله دوسید می کند. در اینکه آیا دو سید معنی و هدف مشروطیت را می دانستند یا نه، کسروی متناقض سخن گفته است. او گاهی آن دو را از رده کسانی می شمرد که با آگاهی از معنی و هدف مشروطیت در راه استقرار آن می کوشیدند (ص ۶۰۶ و ۶۰۷) و زمانی نیز آنان را همانند علمای نجف در زمره کسانی می داند که «معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونیای اروپایی را نمی دانستند.» (ص ۶۰۷ و ۶۰۸) مؤلفه ثمره و نهایت تلاش دوسید را همان داده شدن فرمان مشروطه و باز شدن دارالشوری و نوشته شدن قانون اساسی دانسته و از اینکه پیش از این در پیشبرد مشروطیت کوشی نکردند از آنها انتقاد می کند (ص ۶۰۷).

چنانکه گفتیم، حقیقت آن است که گذشته از ضابطی، هیچ یک از رهبران روحانی مشروطه معنی و هدف واقعی مشروطیت را نمی دانستند و از تاساگرایی پندیدن اسلام و مشروطیت اطلاعی نمی داشتند. اما زمانی که تقاضای تکوینی بین آن دو پیش می آمد همانطور که کسروی می نویسد: «خرستندی نمی دادند که قانون با تشییع (برضد) «شریعت» گذارده شود و از آن به جلوگیری می کوشیدند.» (ص ۶۰۶) در این صورت چگونه می توان انتظار داشت که علما از مشروطه ای بسبک غرب که بر اساس جدایی دین از سیاست است حمایت کرده و مردم را به دفاع از آن فراخوانند. وقتی که در مجلس دوم این تعارض، بیشتر آشکار شد پهنایی که خود از مدافعین سرمخت مشروطیت بود، در مقابل مصوبات مجلس ایستاد و بر انجام جان خود را بر سر آن باخت و ذنبلی (سؤلف کتاب تئیه لامه و تئیه لامه) نظریه پرداز روحانی مشروطه، هیچ گاه از مشروطه سخن نگفت.

* * *

سخن نهانی خود را پیرسون علل و اسباب و سبب ناکامی مشروطیت، از قول استاد دکتر رضا داوری می آوریم:

در یک انقلاب که یا آن نظامی نفسی می شود و نظام دیگری به جی آن گذاشته می شود باید اجمالاً معلوم باشد که چه چیز باید برود و چرا باید برود و چه چیز باید بیاید. پس انقلاب قشبا می کند که لاف یک نظام سیاسی و مدنی برود و نظام دیگری بیاید،

۴۰. این مطلب خلاصه ای است از مقاله ای مفصل به نام رهبری در مشروطیت و در انقلاب اسلامی که با اندک جرح و تعدیل آورده شده است. آنگاه به انقلاب اسلامی ایران و وضع کنونی عالم، تألیف دکتر رضا داوری اردکانی، تهران، مرکز فرهنگی علامه طباطبائی، ۱۳۶۱، ص ۸۷-۱۰۱.

بسته بدانکه انقلاب، نظام موجود را در چه جهت نفی کند، طبیعت نظام آینده هم متفاوت می‌شود. بنا بر این هر انقلاب، دو شأن نفی و اثبات دارد. انقلاب مشروطیت هم دو شأن نفی و اثبات داشت: شأن نفی آن، نفی استبداد و ظلم و انحطاط بود. شأن اثبات مشروطیت را باید در افکار حاکم بر رهبران روشنفکر و متجدد و فرنگی ماب و در مقاصد ایشان و در قواعد و قوانینی که آورده‌اند باز شناخت.

قاعدتاً می‌بایست که در انقلاب مشروطیت یا نفی استبداد و حکومت مطلقه، نظام دموکراسی غربی و لوازم آن برقرار شود. ولی این اثبات در واقع تمام و کامل نبود؛ زیرا روشنفکران مشروطه‌خواه آن زمان صرفاً در خپل، دموکراسی غرب را آوردند و چون اثبات شأن خپل بود در نفی هم مداومت ممکن نشد و استبداد بزرودی بازگشت. می‌گویند که مداخله خارجی، استبداد را بازگرداند. مداخله خارجی در صورتی ممکن است که زمینه مساعد باشد. وقتی تمام رهبران مشروطه به استثنای یکی دو روحانی و چند آدم باکینه مثل ستارخان و یقربان به ساز قدرت جهانی حاکم آن زمان رقصیدند، دیگر گله از کسی باید بکنیم؟ اینکه سیاستهای خارجی بعد از مشروطیت همچنان بد جای سانه بدان دلیل بود که انقلاب مشروطیت که می‌بایست به تشکیل حکومت مستقل ملی سؤدی شود از همان ابتدا از درون شکست خورد. البته در نواحی شرقی، سؤال و مقصود را می‌جویند و هر کس دیگری را مقصر می‌دانند. این است که زیاد می‌خوانیم که اگر فلان کس از نهضت جدا نمی‌شد و آن دیگری خیانت نمی‌کرد سر نهضت چیز دیگری بود. اما چرا با جدایی یکی و خیانت دیگری یک انقلاب شکست می‌خورد و چگونه است یک انقلاب بستگی به این و آن پیدا می‌کند؟

یک انقلاب اگر عمق و ریشه داشته باشد از جدایی و خیانت این و آن آسیب نمی‌بیند و اگر آسیب دید حتماً ضعفی در آن انقلاب وجود دارد یعنی در دل و جان مردم نفوذ و ریشه ندارد. انقلاب مشروطیت یک جریان روشنفکری بود که طبقات مختلف مردم هم از کسبه و تجار و علمای و پیش در آن شرکت کردند. مردم عادی و علما از آن جهت با مشروطه هم‌آوازی کردند که حکومت قاجار را ظالم می‌دانستند و دین اجازه ظلم نمی‌دهد و پیشوای دین نمی‌تواند مؤید حکومت قاتم و شاه ظلم او باشد. یعنی آنها در جهت نفی انقلاب مشروطه شرکت کردند و این شرکت، بی‌تردید در پیروزیهای اولیه مشروطه‌طلبان مؤثر بود. اما مردم عادی نه تقاضای دموکراسی غربی را می‌شناختند و نه برای آن قیام کرده بودند. علمای دین هم از مضمون مشروطه درست و چنانکه باید باخبر نبودند و وقتی باخبر شدند قدری دیر شده بود. حاج شیخ فضل‌الله نوری متوجه شأن اثبات مشروطیت شده بود و با آن مخالفت کرد و در این مخالفت در مقابل مشروطه‌خواهان قرار گرفت. او در واقع در مقابل صورت خیالی نظام سیاسی اقتباسی شده از غرب ایستاد و به‌سزای خود رسید و بر سر آخوند خراسانی معبود نشد. که چه آمد، آقای نائینی هم که سی سال بعد از مشروطیت زنده ماند و مجلس درس و بحث بر رونق داشت هرگز دیگر از سیاست و از کتاب تنبیه‌الامه خود چیزی نگفت.

اکنون رسیدگی کنیم که مشروطه را چه کسانی رهبری کردند؟ اگر مشروطه یک انقلاب دینی بود ناگزیر می‌بایست روحانیت رهبری آن را بدست داشته باشد. چنانکه

رهبر انقلاب فعلی ما بی هیچ بحث و چون و چرایی امام خمینی است و عنوان امام است را درست و به‌جا به او داده‌اند. در مشروطیت، روحانیت بی‌اثر نبود. روحانیت جنبش ضد ظلم و استبداد را یاری داد و مشروطه را تأیید کرد اما جهت انقلاب را علمای دین معین نکردند. آنها ظاهراً تأمل نکرده بودند که حقیقت مشروطه چیست. اگر مشروطه می‌بایست به تدوین قانون اساسی یا اقتباس آن از قواعد ممالک غربی منجمد باطلع رهبران آن هم همان تنظیم‌کنندگان قانون اساسی و سیاستمداران ناتوان بودند نه علمایی که فقط برای حمایت از مردم و جلوگیری از ظلم، خواهان محدودیت حکومت بودند.

در مورد مشروطیت و آنچه بر سرش آمده است، ستارخان و یقربان تقصیر داشتند و نه علمایی که با مشروطه موافقت کرده بودند. سؤال می‌شود: اصلاً اینکه مشروطه رهبران مشخص و معینی ندارد بدان جهت است که انقلاب، قدرتی نداشته است. نهالی را از جایی آوردند و با خون مردم آبیاری کردند و این نهال هرگز در خاک این دیار ریشه نگرفت و به همین جهت هر روز پژمرده‌تر شد تا اینکه وجود آن را هم لازم ندانستند و بیخ خشک شد. نهال را در آوردند و دور انداختند. این مشروطه، دیگر درست مشروطه غربی بود و علمای اسلام نمی‌توانستند رهبرش باشند؛ زیرا اقتضای چنین انقلابی، جدایی سیاست از دینت بود و روحانی اگر در سیاست وارد می‌شد نمی‌توانست بگوید که دینت دخالت نداشته باشد. اگر روحانی وارد کار سیاست می‌شود لاجرم دین را راضی قرار می‌دهد. ولی ماهیت انقلاب مشروطیت نه فقط دینی بود بلکه قدرت روحانیت را هم محدود کرد.

مشروطیت در صورتی که جدی بود می‌بایست به استقرار حکومت بورژوازی و پیشرفت علوم و فنون جدید منجر شود که نبود و نشد و اگر می‌شد روحانیت نمی‌توانست قوه را راعبر به استقرار قدرت بورژوازی باشد. مشروطه هم که سیر کرد و به کودتای سخته ۱۳۰۹ رسید ربطی به روحانیت نداشت. سنتها عادت بر این جاری است که انقلاب مشروطه را از سدسات و تناهی آن انتزاع کنند و با تأکید بر صداقت و پاکسازی مجاهدان مشروطه، صورت حماسه به آن بدهند و احکام اساساتی در باب آن صادر کنند.

پس سئواله را درست دریابیم. مشروطیت دو وجه داشته است: یکی وجه غریزگی آن که به‌دین ربطی نداشت و دیدیم که روشنفکران آن زمان هم که خود را مصلحان آزادی‌فکری می‌دانستند، یا آشکارا در مغزین دین ایستادند یا طریق تفاتی پیش گرفتند و کوشیدند که مضامین بازگرفته از غرب را در قالب دین بریزند. از آنجا که این وجه مشروطیت، ریشه و عمق نداشت و ادب و فرهنگ ضعیف مشروطه بر تفکر مبتنی نبود، تاب نیامد و به‌دیکتاتوری رضاخانی انجامید.

انقلاب مشروطیت حتی انقلاب بورژوا - دموکراتیک نبود بلکه صورت ناقص‌انگشته آن بود. زیرا اگر جلاً انقلاب بورژوا - دموکراتیک بود می‌بایست که ضد استعمار هم باشد. اما وجه دیگر مشروطیت، قیام علیه ظلم و فشار و خفقان بود. مردم از ظلم شاه و درباریان و ارباب قدرت و ستم بدجان آمده بودند ولی یری دموکراسی به‌معنی اصطلاحی لغت قیام نکردند بلکه خواستند که عدالت حاکم شود.

خلاصه کلام آنکه مشکل مشروطه در این بود که شأن نفی و اثبات آن در مردمی

که انقلاب کردند با هم ارتباطی نداشت؛ یعنی تمام کسانی که ظلم را نفی می‌کردند، قانون اساسی و نظام و نظامی را که بعداً پدید آمد اثبات نمی‌کردند و هرکس بخواهد در شکست مشروطیت و اسیر ماندن آن تحقیق کند باید به این نکته توجه داشته باشد.

کلمه‌هاییکه باید معنی‌های آنرا روشن گردانیم

آنگ	عیب	گنکار	بنا
آخسج	شد	کابلیدن	شور کردن
انگیزه	علت	شاینده ، شایا	لایق
بایا	واجب	کاجال	اثاث خانه
باینده	وظیفه	سکانش	شور
سها نیدن	مناثر گردانیدن	سپش	تأثیر ، حس
بیموسیدن	انتظار داشتن	سپیدن	مناثر شدن
نابوسان	نا منتظر	مویستر	سلمانیه
بی یکسویی	بیطرفی	روانیدن	اجرا کردن
پرگ	اذن	داراگ	مال
پرگیدن	اذن دادن	عنازیدن	تأثیر کردن
پروا	توجه ، اعتنا	تهس	قرار
پبگره	عکس	هماورد	حریف
خستوبدن	اقرار کردن	هنایش	تأثیر
خورد کامگی	استعداد	همباز	شریک
خورده خورد کامگی	استعداد صغیر	نگاره	نقش ، رسم
خوشنایدن	خسکانیدن	زده	صف
دستینه	امضا	یارستن	جسارت کردن
در رفت	خرج		



بنام پاك آفریدگار

میاس خدارا که ما را فیروز گردانید ، و اینک بچاپ دوم این تاریخ آغاز میکنیم . چاپ نخست بنام و تاریخ هیجده ساله آذربایجان به پایان رسیده . زیرا هنگامیکه آن را آغاز کردیم میخواستیم تنها پیش آمدنای آذربایجان را ، از آغاز جنبش مشروطه خواری تا هیجده سال دیگر بنویسیم ، ولی چون بکار پرداختیم دیدیم جدا کردن رخدادهای تهران و آذربایجان و دیگر جاها لزوم نشدنیست . از آنسوی چون تاریخ را همراه مهنامه پیمان و کم کم بیرون میدادیم ، همیشه چند شماره از آن مهنامه بیرون آمد بسیاری از خواننده گان دستگیری باین تاریخ نمودند ، و آگاهیهایی که میداشتند برای ما نوشتند ، و یادداشتهایی که از خودشان بازر دیگران درست میداشتند برای ما فرستادند ، همچنین با فرستادن روزنامه ها ، و کتابها ، و سندها ، و پیکرها با باری بسیار نمودند . می توان گفت يك تكانی در میان يك رسته پدید آمد . با این همراعیها ما را جز آن نشایستی که به پیش آمدهای همه جا ، از تهران ، و آذربایجان ، و گیلان ، و دیگر کانون های جنبش آزادیخواهی پردازیم ، از این گذشته بگرفته انگیزه هایی در میان بود که مرا بنویشتن تاریخ مشروطه ایران وامیداشت . این بود تاریخ هیجده ساله آذربایجان ، از تومه راه خود ، رویه تاریخ مشروطه ایران ، گرفت ، و اکنون چاپ دوم را به همین نام که درست تر و بیخراست آغاز میکنیم ، و می باید دانست که در این چاپ بسیار داستنها و پیکرها افزوده گردیده (بویژه در بخش یکم) ، و خود کتاب تویقی شده .

اما انگیزه هایی که گفتم مرا بنویشتن تاریخ مشروطه وامیداشت فهرست وار آنها را میشمارم :

۱- سی سال گنتت و یکی از آنانکه در جنبش پادرمیان داشته بود و با خود میتواند آگاهیایی گرد آورد بنویشتن آن برفخاست ، و من دیدم داستنها از میان می رود و در آینده کسی گرد آوردن آنها نخواهد توانست . يك جنبشی که در زمان مارخ داده ، اگر ما داستان آن را ننویسیم دیگران چگونه خواهند نوشت ؟!

۲- جنبش مشروطه خواری با پاکدلیها آغازید ولی با ناپاکدلیها پایان رسید ، و دستفایی ، از درون بیرون ، بعین آمد ، آن را بجم زد و ناانجام گذاشت ، و کار پختگی کشور ، و ناتوانی دولت ، و از هم گسیختن رشته ها انجامید ، و مردم ندانستند آن چگونه



ب ۱
شادروان سید محمد طباطبایی

آمد و چگونه رفتی. وانگیزه تا انجام ماندنش چه بود. دانشمندان این رازها آسان نمی‌بود، و اگر هم کسانی بگرد آوردن داستانها پرداختندی باین رازها کمتر پی بردندی و گنج واز درماتندی.

۳- شیوه مردم سبب اندیشه است که همیشه در چنین داستانی کسان-توانگر و بنام و باشکوه را پدید می‌گردد و کارهای بزرگ را بنام آنان خودتند، و دیگران را که کنندگان آن کارها بوده‌اند از یاد برند. این شیوه در ایران رواج بسیار می‌دارد، و در همین داستان مشروطه نمونه‌های بسیاری از آن پدید آمد. مثلاً جنبش مشروطه را در ایران آقایان طباطبائی و بهبهانی و دیگران پدید آوردند. ولی دیده شد در روزنامه‌ها و کتابها میرزا نصرالله خان مشیرالدوله را بنامگذار آن نمودند. در جاییکه این مشیرالدوله هیچ کوششی در آن راه نکرد و بلکه خواهم دید که بعد از محمد علی‌میرزا برداشتن آن میکوشیده، و تنها کاری که او کرده اینست که پس از برداشته شدن عین‌الدوله بجای او نشسته و مظفرالدین‌شاه فرمان مشروطه را در زمان سرزیری این بیرون داده.

در تاریخ پیداری ایرانیان چاپلوسانه امیر اعظم را که هیچ کاری نکرده از سران آزادی شمرده. علامه الملوک را که از دشمنان بنام آزادی بوده، و در زمان خود خورده خود - کامگی، از سوی محمد سلیم‌میرزا به پسرش بزرگ رفته تا زبان روزنامه‌های آزادیخواه روس را که خرده به پیدادگری‌های لیاخف می‌گرفتند بپندد و امپراطور را بیازگزارون لیاخف در ایران خرسند گرداند، در میان مردان آزادیخواه یاد کرده و تاریخچه زندگی ایشان را نوشته.

تا آگاهی ایرانیان از سود و زیان، و سستی اندیشه‌های ایشان باندازه ایست که کسان بسیاریکه از وزیران و دیگران با مشروطه دورویی نموده، و از باغشاه در آمده و در بهارستان جا گرفته‌اند، از بیوفی اندیشه بعدی آنها را ندانست و بچون و چرایی پوختا شده‌اند، و اما بنویسیم آن کسانرا بی‌بی‌بی نمیشناختند.

در جنبش مشروطه دو دسته یا در میان داشته‌اند: یکی وزیران و درباریان و مردان برجسته و بنام، و دیگری بازاریان و کسان گمنام و پیشکوه. آن دسته کمتر یکی درستی نمودند و این دسته کمتر یکی نادرستی تعان دادند. هر چه هست کارها را این دسته گیتام و پیشکوه پیش بردند و تاریخ باید بنام ایشان نوشته شود.

ولی چون سستی اندیشه و سستی خوی‌ها و آبرونه این را خواستار است، در این چندگاه بی‌کار فنشسته و یوارونه گردانیدن داستانها کوشیده و بروی راستیها پرده‌هایی کشیده، و اگر نوشتن تاریخ با اینان، باین سست اندیشگان، و اگر از غدی بیگمان همه داستانها را وارونه گردانیده و تاریخ را بنام دسته نادرست دیگر پرداختندی.

۴- مردم ایران که گرفتار برانگندگی اندیشه‌اند، و شامه تن را داری يك راه و يك اندیشه نتوانند یافت. پیش آمد مشروطه زمینه دیگری برای پراکنده اندیشی‌ها شده بود.

و بارها در انجمن‌ها گفتگو بمیان آمده و يك رشته سخنان خام و بی‌پایه از کسانی شنیده میشد. هر يك جنبش که هزاران مردان ارجمند و پاك بکوشش برخاستند، و هزاران جوانان جان در راه آن باختند، بی‌خردانی از نا آگاهی این را يك پیش آمد بسیار کوچکی و ناموده و چنین میگفتند: «چیزی بود دیگران پیش آورده بودند و خودشان هم برداشتند»

اینان را چندین درد و بیچارگی هم آمیخته: از یکسو نا آگاهی و نادانی، که از داستان جنبش و از علای آن چیزی نمیدانند، و از یکسو رشک و خود خواهی، که چشم دیدن و شنیدن نیکی‌های دیگران نمیدانند، و از یکسو دشمنی که خودشان یا پدرانشان با جنبش آزادی نموده‌اند، و با آنکه امرور ار سود و نتیجه مشروطه بهره می‌برند هنوز کینه از دل نژوده‌اند. اینها دست بهم داده بچنان گفته‌های پست بیخردانه‌شان و امیداشت، و چون داستان جنبش نوشته شده و کسی آگاهی درستی از آن نموداشت پاسخ گفته نمی‌شد.

۵- چنانکه گفتیم در جنبش مشروطه کار را کمان گمنام و پیشکوه از پیش بردند، ولی چون خواسته میشد جنبش تا انجام یباند آمران غیرتمند را کنار زدند، و تا توانستند بد رفتاری نمودند، و زندگی را با آنان تلخ گردانیدند که خود داستان و لغوز دیگر است. و این بسیار تأسزا بود که چنان مردانی نامهایشان نیز از میان رود و باری در تاریخ ارجحی‌اش از آنان نموده نشود و راستیهای پرده نکرده. این کار نه بخدا خوش افقاری، و نه با راستی‌پرسی و پاکدلی سازگار دانستی، و از آنسوی چه از دیده بپسرفت توده و کشور، و چه از دیده رواج خوبهای نموده زبانهای بسیار از آن پدید آمدی.

۶- بسیاری از پیش آمدهای ایران در زمان جنبش آزادیخواهی، در روزنامه‌ها و کتابهای اروپایی نوشته شده. ولی پیداست که نویسندگان جز در پی سود کشور خود نبوده‌اند و برخ دادها روی دیگری پوشانیده‌اند، و ما اگر این تاریخ را بنویسیم آنهاستند گردیدی و بزبان ایران همیشه پیش رفتی.

۷- یکی از گرفتاریهای ایرانیانست که پیش آمدها را زود فراموش کنند، و ما می‌بینیم دسته‌های انبوهی آن زمانهای تیره گذشته را از یاد بردا، و از آسایشی که امروز میدانند خشنودی نمینمایند، و يك چیزی در بایده که همیشه روزگار در عم و تیره گذشته را در پیش چشم ایشان عویداً گرداند.

از هر باره که ببینیم با سستی این تاریخ نوشته شود و من خود را ناگزیر پدیده و بان برخاستم و پس از رنجهای بسیار اینک باین نتیجه رسیدیم که يك چاپ درستی از آن بیرون دهیم، و چون نیک مردانی شرکتی پدید آورده و در رفت این چاپ را در این هنگام گران کالغد و چاپخانه بگردن گرفته‌اند در اینجا من سپاس می‌کنم و در بخش بازبین کتاب چگونه شرکت و نامهای پدید آورندگان آن را خواهیم آورد.

در اینجا میباید چند چیز را یادآوری کنم :

۱) کسانی چون خود را تاریخ نویس می پندارند مراهم در رده خود می شمارند. با آنان یادآوری میکنم که من تاریخ نویس بیستم و در رده ایشان نیستم. بسیار کسانی ویلنگاری پر خیزند و از رده کنندگان آن کار نباشند.

۲) آنچه را که در این تاریخ آورده ام ، بیشتر آنها از روی آگاهیهاست که خود میداشتم و یا چسبه بدست آوردم ، و چیزهایی را هم از کتابها ، و روزنامهها ، و یادداشتها (که فهرست آنها را در بخش بازبین خواهم آورد) برداشته ام . هر چه هست این کتاب از روی جستجو و فهم و اندیشه نوشته گردیده و درخور آن میباشد که از سندهای تاریخ ایران شمرده شود. دیگران هم اگر خواهند ، از نوشته های این بردارند ، و بنام کتاب (نه بنام من) میان نوشته های خود یاد کنند. این شیوه ای که کسانی در ایران پیش گرفته اند و سخنی با کتابی را برداشته و با دستبردهایی دیگر گردانیده و بدزدی بنام خود پراکنده میکنند شیوه بسیار پستی است و همیشه باید این کسان را به پستی شناخت.

۳) کلمه «آقا» را ناتوانیم بر سر نامها نخواهیم آورد. چه این معنایی در بر نمیدارد و نادانسته ای را دانسته نمیگرداند. مردم در رو برو یکدیگر را «آقا» میخوانند و این یک گونه پنداریست که با هم مینمایند، ولی در تاریخ جایی برای چنین کاری نیست. مگر آنان که همیشه «آقا» با نامهاشان بوده است و ما هم تا گزیریم بیآوریم .

اما (تبهها) ما دوست میداشتیم آنها را هم یاد نکنیم ولی بچند انگیزه ناچاریم : نخست بسیار کسانی با لقب شناخته شده اند و ما نامهای آنان را نمی شناسیم . دوم در تکرافیا و نوشته ها که خواهیم آورد بیشتر لقبها یاد شده و این نیک نبود که تاریخ را دو گونه گردانیم ، و در آنها که لقب آورده شده ، ما تنها نامها را یاد کنیم . سوم باید در تاریخ کوشید و داستانها را بدانسان که روداده نشان داد ، و تا بتوان برآستیها نزدیکتر رفت ، و برداشتن لقب ها یا این نکته نامازگار بودی و داستانها را بدانسان که بوده نشان ندادی .

ما که پدیها و کچیهای آن زمان را باز مینماییم یکی از آن کمیها و بدیها این است که بوده و بهیچ راه نیابستی آنها را نشان ندهیم و دیگر گردانیم .

راست است که لقب از میان رفته ، ولی باید دانست که کلاعی و رختهای گوناگون آن زمان هم از میان رفته. در جاییکه مادر بیکره ها آن کلاهها و رختها را نشان میدهم و آن را کسکی بروشتی تاریخ می شماریم ، انگیزه نمیدانست که از لقبها پرورم و جویم .

درباره خان و میرزا و نامهای شهرهایی که دیگر شده نیز این سخن را می گویم و ایشان را هم بدانسان که آن روز بوده خواهیم آورد تا برسیم بآن زمانی که اینها برداشته شده و با دیگر گردیده .

تهران بهمن ماه ۱۳۱۹

احمد کبروی

گفتار یکم

ایران پستی نه پزدان مشروطیست

در این گفتار سخن رانده میشود از پیش آمدن
جای ایران از زمان حاجی میرزا حسینخان
سپهسالار تا آغاز جنبش مشروطه خواهی.

میدانیم که چون نادر شاه کشته گردید آن بزرگی که با کوششهای خود برای ایران پدید آورده بود از میان رفت . ولی ایران با یکی از کشورهای بنام آسیا شمرده میشد ، و کریمخان و جانشینان او ، اگر چیزی بکشور تیغزودند چیزی هم از آن نکاستند. لیکن در زمان قاجاریان ایران بسیار ناتوان گردید ، و از بزرگی ، و جایگاه ، و آوازه آن بسیار کاست ، و انگیزه این ، بیش از همه یک چیز بود ، و آن اینکه جهان دیگر شده و کشورها بنکان آمده ، ولی ایران بهمان حال پیشین باز میماند .

از سال ۱۱۵۲ (۱۱۹۳) که کریمخان زند در گذشت تا سال ۱۲۱۲ (۱۲۴۹) که فتحعلیشاه بدرود زندگی گشت پنجاه و اندسال بود ، و در این زمان کم در اروپا تکانهای سختی پیدا شده ، و داستانهای تاریخی بیساتندی ، از شورش فرانسه ، و پیدایش ناپلئون و جنگهای پیایی آن ، و جنبش توده ها ، و پیشرفت فن جنگ ، و پدید آمدن افزارهای نوین ، و مانند اینها رو داده ، و در نتیجه آنها دولتهای بزرگ و نیرومندی پیدا شده بود . کشور ایران از آن تکانها و دیگر گونیهای بهره و نا آگاه مانده ، و راستی آنست که نه پادشاهان قاجاری ، و نه سرحبانیان توده ، از آن تکان و دیگر گونیها سر در نمی آوردند ، و نا آگاهانه یا شیوه کهن خود بسر میبردند .

نتیجه آن بود که دودولت نیرومند و بزرگ و بیداری ، یکی در شمال ایران ، و دیگری در جنوب آن پیداشده ، و ایران ناتوان و نا آگاه در میان آنان ماند ، و راستی آنکه برای چنان زمانی پادشاهان کم جریزه قاجاری شایسته سررشته داری نبودند .

اینان از پیش آمدها چیزی یاد نگرفتند . شکستهای پیایی فتحعلیشاه در برابر روس و شکستهای محمدشاه و ناصرالدینشاه در برابر انگلیس بایران زمان بسیار رسانید ، و از بزرگی آن بسیار کاست ، ولی پادشاهان قاجاری و توده ایرانیان را بیدار نگردانید .

فتحعلیشاه و محمد شاه و ناصرالدینشاه ، بی آنکه رفتار خود را دیگر رکنند بی عم آمدند و رفتند ، و مردم نیز چشم بسته و ناآگاه ، در زیر دست آنان روز گزاردند ، و تنها در سالهای سیزدهمین پادشاهی ناصرالدین بود که اندک تکان و بیداری در توده پدیدار گردید .

ایمان خودکاری نمیکردند و دیگران را هم نمی گزاردند . در زمان محمد شاه میرزا ابوالقاسم قائم مقام وزیر کردانی بود و بشایندگی کارها را پیش میبرد . ولی محمدشاه او را کشت و جایش را بجای میرزا آقاسی داد .

در زمان ناصرالدین شاه میرزا قلیخان امیر کوریه پیراستن و آرامتن ایران میکوشید ، چه در سیاست ، و چه در کنورداری کردانی از خود نشان میداد . ناصرالدینشاه او را کشت و بجایش میرزا آقاخان نوری را نشانید . سپس عم حاجی میرزا حسین خان سپهسالار بخارخانی برخاست و آگاهی و کردانی از خود مینمود . ولی ناصرالدینشاه او را نگه نداشت ، و مردم نیز ارج او و کارهایش را نداشتند .

در سال ۱۲۵۰ (۱۲۸۸) ناصرالدینشاه او را از استانبول خوانسته ، حاجی میرزا حسین و نخست وزیر عدلیه و سپس صدراعظم گردانید . سپهسالار چون مرد خان سپهسالار کاربان و تکی بود و دیرزمانی در استانبول و دیگر جاهها مانده و از چگونگی کشورهای اروپایی آگاهی میداشت ، خواست در ایران نیز تکانی پدید آورد و سامانی بکارهای دولت دهد . از هنگام گسیختگی حکمرانان شهرها جهلو گرفت و رشوه را از میان برداشت . یکی از کارهای نیک او این بود که وزارتخانه ها و درباری با این اروپا پدید آورد . پیش از آن برخی وزارتخانهها میبود ولی مرز و سامانی در میان نبوده ، و شاه با صدراعظم همه کارها در آمدنی و فرمان دادی . سپهسالار چنین نهاد که يك صدراعظم و نه وزارتخانه برپا شود بدینسان : وزارت داخله ، وزارت خارجه ، وزارت جنگ ، وزارت مالیات ، وزارت عدلیه ، وزارت علوم ، وزارت فواید ، وزارت تجارت و زراعت ، وزارت دربار ، و کارها در میان اینها بخشیده شود ، که مرز و تختهای بکارهای خود پردازد و در آن کارها جدا سر و آزاد ، ولی در نزد صدراعظم پاسخده باشد . این وزارتخانه ها با اداره صدر اعظمی در دربار اعظم نامیده شود ، کارهای بزرگی کشوری با بودن صدراعظم در مجلس وزراء بگفتگو آید ، و هفتای دوروز این مجلس برپا گردد .

د لایحه ای که بتاريخ ۱۲ شعبان ۱۲۸۹ برای اینکار نوشته و بدست شاه رسانیده در دست است ، و از خواندن آن اندازه فهم و کردانی سپهسالار نیک دانسته میشود (۱) . در زمان او گفتگوی کشیده شدن راه آهن میان آمد و امتیاز آن با انگلیسیان داده شد ، ولی ما از چگونگی آن آگاهی نیافته ایم .

این مرد نیک چون میخواست شاه را از چگونگی دولت های اروپا ، و از عمدستی

(۱) رویه آن در مقدمه (تاریخ بیداری ایرانیان) آورده شد .

پادشاهان پانزده ، و اندازه پیشرفت آنها آگاه ، و او را با اندیشه های خود در باره ایران محمدتاجان گرداند بیشتر دانست او را بزفتن اروپا و دیدن آنجا و ادارت ، و در سایه انگیزتی او بود که در سال ۱۲۵۲ (۱۲۹۰) شاه با سپهسالار آهنگ اروپا کرد .

لیکن این سفر زاندر در بر داشت ، و آن اینکه در نبودن سپهسالار کسانیکه از



ب ۲

معین الملک (ستیر کبیر ایران) حاجی میرزا حسینخان سپهسالار میرزا علیخان امین الملک

این بیکر در سال ۱۲۵۲ (۱۲۹۰) که ناصرالدینشاه برای نخستین بار بار اروپا میروست در استانبول برداشته شد ، امین الملک همان امین الدوله است .

کارهای او تا ختم نمودن فرست یافتند و بعد از آن چنین گفتند : سپهسالار میخواهد ایران را بحال فرنگستان اندازه و امتیاز راه آهن را با انگلیسیان داده ، و ملاپان که

سید صالح عرب و حاجی ملاعلی و دیگران بودند از این سخن بنکان آمدند ، ویدشمنی سپهسالار برخاسته او را ببین خواندند ، و نامه ای بناصرالدینشاه نوشتند که سپهسالار را با خود بتهران نیاورد . این نامه پشاه در شرف رسید ، و چون ملایان در آن زمان بسیار نیرومند میبودند ، شاه ناگزیر شد حکمرانی گیلان را به سپهسالار داده او را در آنجا گذاشت و خود بی او بتهران آمد .

لیکن سال دیگر دوباره او را بتهران خواست و وزیر خارجه و سپهسالار گردانید ، و حاجی میرزا حبیبخان از برخی ملایان دلجووی کرد و باز در کار های بزرگی بود ، و در سال ۱۲۵۷ (۱۲۹۵) دوباره شاه را بر قتل اروپا برانگیخت ، و خود در پی اندیشه هایش می بود ، ولی چون شاه از درون همدستان نبود ، و برخی ملایان همچنان دشمنی می نمودند ، و یکی از همسایگان نیز از کار شکنی باز نمی ایستاد اندیشه های سپهسالار به نتیجه نرسید ، و شاه او را از کار کناره گردانیده بحکمرانی خراسان فرستاد و در سال ۱۲۶۰ (۱۲۹۸) در آنجا در گذشت .

در سال ۱۲۶۸ (۱۳۰۶) ناصرالدینشاه یار سوم باز در راه رفت ، و

میرزا ملکم خان وسید جمال الدین

در این سفر میرزا علی اصغر خان امین السلطان را که بجای سپهسالار صدراعظم بود همراه برد . ولی این سفرها هیچ سودی نداشت . اگر چه پس از بازگشت از این سفر شاه دستگی بقانون

مینمود و به میرزا علیخان امین الدوله دستور داد که قانونی برای ایران بنویسد ، و روزنامه اشرا این را مژده ببشرف کارهای ایران دانسته گفتاری نوشت . ولی چنانکه نوشته اند همه اینها بپیوده بود و شاه بجای آنکه شکوه و نیروی اروپا را نتیجه عمدستی دولت ها و توده ها دانسته او نیز توده را بنکان آورد و بکارهای سودمندی و ادارد از دیدن آن شکوه و نیرو خیره گردیده و بنومبیدی گرایید ، و در برابر همسایگان ناتوانی و زیونی بیشتر نمود .

بویژه که همسخن و همدم او امین السلطان گردیده ، و این مرد بگانه آرزو و خواهش این بود که پسر کار باشد ، و بپدرم سروری فرود ، و دستش بگرفتن و دادن باز باشد ، و همه عوش و زیرکی خود را در این راه بکار میبرد و برای نگهداری خود در سرکار ، گردن بخواعدهای بیگانگان می گذاشت .

نتیجه این خیرگی و ناتوانی شاه و نادارستی و بدخواهی امین السلطان آن بود که در سالهای بازسین پادشاهی ناصرالدینشاه دامنه های بی بیگانگان ، بویژه انگلیسیان داده شد که شناخته ترین آنها دامنه های آذربایجان و قزوین بود ، و اینها مردم را بشورانید ، چنانکه داستان آنرا خواهیم نوشت .

از کسانیکه در زمان ناصرالدینشاه دلسوزی بنموده و کشور نموده و به پیداری مردم کوشیدند یکی میرزا ملکم خان اسپهانی و دیگری سید جمال الدین است . آبیادی شمرده میشود ملکم از جلفای اسپهان ، و از ارمینان آنجا بوده ، و در کارهای دولتی پاگزارد

و جایگاه بالایی یافته ، و اروپا رفته ، و چنانکه گفته میشود اسلام پذیرفته ، و چون مرد با فهم و پیداری بوده و از سیاست دولتهای اروپایی درباره آسیا آگاهی درستی یافته ، دلش بحال ایران میسوخته ، و این بوده که به پیداری مردم میکوشیده ، در زمان صدر اعظمی حاجی میرزا حسینخان این صراز و همدم او بوده .

میرزا ملکم خان نوشته های میدارد که حکمی آگاهی و دانش او را میرساند و این بیگمانست که با خود کامگی ناصرالدینشاه ، و خود خواعی و نادارستی امین السلطان دشمنی مینموده ، و با متبازهای که به بیگانگان داده عیسه خرده میگرفته و زبان آنها را باز مینموده ، چیزی که هست ملکم از دسته فریمانسون ، بوده و نوشته های آن رنگه را داشته است ، و ما چون از اندیشه و خواست آن دسته آگاه نیستیم در باره ملکم نیز داوری نخواهیم توانست .

میرزا ملکم خان روزنامه ای بنامی نیز نوشته که در لندن چاپ می رسانیده و نسخه های آن در دست است . ملکم خان تا دو سال از آغاز جنبش مشروطه زنده بود و در اروپا میزیست .

امام سید جمال الدین دوبار بایران آمده ، و در بار دوم در سال ۱۲۶۸ (۱۳۰۷) یا دستور شاه او را از ایران بیرون کرده اند . سید مرد دلیری می بوده ، و از خود کامگی شاه و از سودجویی امین السلطان نکوهشها میکرد و مردم را می میانیده و می شورانیده و کسانی بر سر او گرد آمده بوده اند . چیزی بکنه هست از کارهای سید جمال الدین در ایران و مصر و عثمانی نتیجه درستی بدست نیامده ، و شاگردانش در گفتگو از و راه گزافه پیموده اند . (۱)

سید بکار بزرگی بر خاسته بوده ، ولی راه آنرا نمی شناخته و آنگاه هیچگاه خود را فراموش نمیکرده ، در چنین کوششهایی نختمین گام خود را فراموش کردنت . سید اگر بجای رفتن باین دربار و آن دربار همه به پیدار ساختن مردم و پیرایشن اندیشه ها کوشیدی بنتیجه بهتری رسیدی .

در بار دوم ، سید را ناصرالدینشاه در مونیخ دید و با بران خواند ، ولی ما نمیدانیم بچه کاری خواند و چه نوییدی باو داد . شاگردانش می گویند : « نوید صدراعظمی بیاد داد ، ولی نه باور کردنت . در کشوری همچو ایران آن روز کار صدراعظمی با سرورزی بآن سادگی و آزادی نبوده .

از این گذشته ، خواندن جمال الدین بایران یا آگاهی از آنجا بک بوده و پیداست که برای نشستن در جای خود او خواننده نشده ، آری میتوان گفت که خود سید چنین

(۱) ملا محمد و شای مخزومی که کتابی بنام (خاطرات جمال الدین الافغانی) نوشته در باره بیرون کردن سید از ایران مینویسد : « این آگاهی چون پراکنده شد دوستان جمالتدین بدولت شوریدند و نزدیک بود جوینها از خون روان گردد و در جاییکه پاک دروغ است .

نامه سید جمال الدین به ناصرالدینشاه

نامه‌های از سید بقاوس در دست است که می‌گویند هنگام بست نقیبنی در عبدالعظیم به ناصرالدینشاه نوشته، و چون آن نامه انگیزه آمدن سید را بایران اندکی روشن می‌گرداند بسا اهدا در آنجا می‌آوریم: (۱)

د عریضه داشت بسده سنیة عالییه و عقبه رفیقه سامیه اعلی حضرت شاهنشاه اسلام پناه،
د در (مونیک) وقتی که از شرف وعد احترامات و اجازت عساحبت موکب چمایونی در زمره،
د طرب (۶) بودم در همان محضر سنی جناب امین السلطان وزیر اعظم چنان پسندیدند که
د این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولاً به (پترزبورغ) رفته پس از انجام آنها،
د بایران بیام اعلی حضرت شاهنشاه اقام الله به دعاة المدن استحضار فرمودند در شب همان،
د یوم الشرف پنج ساعت جناب وزیر اعظم باین عاجز مکالمه نمودند خلاصه اش این شد آنکه،
د اولاد دولت روسیه و رجال و ارباب جرید آنرا حق نیست که ایشان را بر جلس (۶) و تشانه
د سهام نمایند و از در معادلات و معانعت بر آید چون که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم
د مالک و صاحب ملک نیستند و رتق و قیق امور بقدرت ایشان نیست دیگر آنکه مسئله کارون و
د دیوانک و معادن قبل از ارتقاء ایشان بر تبه وزارت عظمی انجام پذیرفته است نهایتاً نیست
د که اجراء آن از سوی بخت در زمان وزارت ایشان شده است پس چون ورود پترزبورغ،
د باید در نزد وزارت روسیه ابراه ذمه و تیراغه ساخت ایشان را بنمایم و تبدیل افکار فاسده
د وزراء روس را در حق ایشان داده و حسن مقاصد و نیات ایشان را در باره دولت روس مسجل
د کنیم تا نیا از این عاجز خواهی نمودند که به (مسکو کپرس) رئیس السوزراه و وزیر دول
د خارج و مستشار عالی ایشان (ویلتکالی) و (زیتویس) شناها بگویم که ایشان یعنی جناب
د وزیر اعظم از برای اثبات حسن مقاصد خود در عر حال حاضرند که اگر از طرف روس طریق
د واسطی ارائه شود در طرف چند روز مسئله کارون و یانگک و معادن را حل نموده بحالت
د سابقه اعاده نمایند این عاجز چون نجاح مقاصد جناب وزیر اعظم را عین رضایت پادشاه
د و خیر ملت اسلام دیدانستم به پترزبورغ عود نمودم و چند نفری که در سیاسیات مشرق
د زمین با خود هم مشرب می‌دانستم چون ژنرال (ابروجنف) در حر بیه و ژنرال (دیختر) ،
د در وزارت دربار و ژنرال (انگنایف) سفیر سابق روس در اسلامبول و مادام (نودیکف) ،
د که از خوانین نافذ الکلمه و غالباً در مسائل سیاسی که مابین روس و انگلیس است
د میکوشید با خود متفق کردم و در طرف دومه بیست بار با مسکو (کیرس) و با مستشار -
د های ایشان ملاقات کردم و پیش از آنکه در مقاصد جناب وزیر اعظم شروع نمایم اولاً
د در این سعی نمودم که یادله و براهین سیاسی و باعانات هم مشربهای خودم ثابت کنم که
د (۱) این نامه را در مقدمه تاریخ بیداری ایران آورده که مانیز بداند آنکه صحت و یا

غلطهاییکه می‌دارد از آنها آوریم.

و صلاح دولت روس در مشرق زمین آنست که علی‌الذوام با دولت ایران از در مسالمت و
د مواد و مصالحه بر آید و سخت گیری و مخالفت ننماید و در ضمن همه وقت منبع رسانج
د اعلی حضرت شاهنشاه اسلام پناه را در امری و ارادی ترکمانیه و جایبای دیگر خاطر نشان
د ایشان می‌نمودم چون دانستم که این مطلب اصلی معجز شد و مقبول گردید و از برای ایشان
د انحراف رأی روی داد و آتش غضبشان فرو نشست در آنوقت مقاصد جناب وزیر اعظم را
د پیش نهاد گفتم وزیر اعظم بنفس خود در مونیک بمن گفتند بشما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند
د اگر شما شرفی نشان دهید که موجب حرج و سبب غرامت نگردد مسئله کارون و بانک و
د معادنرا حل نمایند و موازته سابقه که در میان دولت روس و ایران و انگلیس بود دوباره
د برقرار کنند و در تلوا این مطلب ایتم که ممکن بود در تیراغه ذمه جناب وزیر اعظم و
د حسن مقاصد ایشان در حق دولت روسیه گوشیدم چنانچه دوباره هم این مطالب را از
د پترزبورغ ایشان توفیق مسکو کپرس و معشار های ایشان پس از آنکه بمکرم از حسن
د مقاصد و نیات عزیمت جناب وزیر اعظم برسیدند گفتند که ما باید در این مسئله با وزیر جنگ
د و وزیر مالیه اولاً مشورت کنیم و به امیر امور حاصل مشورت خود را عرضه نمایم و بعد
د از آن اگر طریق سیاسی یافت شد که بدان توان حل مسئله را نمود بشما شفاهاً خواهیم
د گفت که بنهج جواب جناب وزیر اعظم بر ساید البته اگر این مسئله بنهجهی حل شود که
د موجب مخاصمه در میان دولت ما و دولت ایران نگردد بهتر است پس از چندین بار مشورت
د دومسک پتیک یکی از برای خود و یکی از برای جناب وزیر اعظم آمین نموده و بمن
د و گفتند که اگر جناب وزیر اعظم میخواهند ابواب خطر حائی آینه را ببندند در جواب
د رسالت این دومسک را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هر یک از ما خطر کت پتیک
د خود را بر آندو مسک همین قرار دعیم مسئله بخودی خود بیلا غرامت و بیلا جدال حل
د شده سبب رضایت همه خواهد بود این عاجز شادان و خرمند شدم که بقوت الهیه بشنایی
د توانستم پس از اطلاع تام از مسالک سیاسی ختیه روس در مشرق زمین خدمتی به دولت
د اسلام نمایم و وزیر اعظم را از خود خشنود کرده باشم چون بطهران رسیدم خارخ شهر
د توقف نموده بجناب وزیر اعظم اخلاص دادم جناب ایشان خانه حاجی محمد حسن امین الخراب
د را معین نمودند که در آنجا فرود آیم و اجل ایشانرا مهیا ندار مقرر نمودند و این عاجز
د مدت سه ماه تمام از جای خود حرکت نکردم بعیر از یکبار و آنهم بعد از یکماه که عز
د شرف حضور حاصل شد و بدان نویدهای ملوکانه منتخر گردیدم و در ایتمت جناب وزیر
د اعظم بصیچگونه از این عاجز سوال نکردند که در پترزبورغ چه واقع شد و جواب آن مسئله
د که ترا برای آن بدانجا فرستادم چه شد بلی در این مدت چندبار بعضی از حاشیه خود را
د برای احوال پرسی فرستادم و عده ملاقات متصل میدادند چون مدت ملول کشید از کیفیت
د مسئله سوال شد در جواب گفتم که تا هنوز از وزیر اعظم استفسار نشده است و سبب اطمینان
د نمیدانم در وقتی که احوال جناب وزیر اعظم بوزارت روس معلوم گردید با آن همه حاجات

و مجادلات و تبلیغات ملحقاً به این عاجز در پطرزبورخ ایشان این امر را بمجرد ملاحظه و یاری
 و اعانت و تحقیر و یا خود حبله سیاسیة مقصود کشف افکار طرف مقابلست (کاش سئوال
 و میشد و کشف افکار طرف مقابل میگردد) شمرده بسفارت خود در دارالخلافه شیران
 و تلگراف نمودند که سید جمال‌الدین از طرف وزیر اعظم شاهاناً بعضی تبلیغات نمود اگر
 و وزیر اعظم میخواهد که در آنسائل داخل شوند رأساً بتبیح رسمی رسا سفارت روس در
 و شیران یا با سفارت ایران در پطرزبورخ مکالمه نمایند و سید جمال‌الدین که بهیچ غیر
 و رسمی بعضی تبلیغات نمود اگر پس از این سخن ازینطرف بگوید مقبول نیست (لا
 و حول ولا قوة الا بالله) را مرفته رنج کشیده بر جوع قهقری بنقطه اولی برگشت (شگفت)
 و عتده حل کرد در او باره محکم کردن (شگفت) اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه نتایج اینگونه
 و حرکت و بخرد خداداد دیپلوماسی از هر کسی بهتر میداند جناب وزیر اعظم چون از مضمون
 و آن تلگراف مطلع شدند بخلاف عادت سپاسین جهان بجای آنکه نأسف نمایند که چرا
 و افکار وزیر روس را در اینسائل استکشاف نمودند و جوابی برای ایشانرا استماع نکردند
 و (بهر صاحب گفته بودند که من چیزی بنسید جمال‌الدین نگفته بودم که بوزارت روس
 و تبلیغ نمایند) و من ایشانرا بطرزبورخ نفرستادم (آنها و انالیه را جمون) اینک (بمکوم
 و اینک فکر عقیم اینک نتیجه فاسد با اینمسائل چگونه توان راه اختصار را بست و از
 و مهاکت دوری جست (بلاسیب شبهه در آنها افکندن و قلوب را متفر کردن خداوند تعالی
 و مکر بقدرت کلمه خود ما را از آثار و خیمه اینحرکات حفظ کند . . .) و اعجاب از اینواقعه
 و اینست پس از آنکه و بعد احترامات و ستایش خود را از زبان مبارک اعلیحضرت شاعرشاهی
 و شنیدم حاجی محمد حسن امین القرب تبلیغ نمودند که رضایت اعلیحضرت شاعرشاهی اینست
 و که اینداجز شیران را ترک نموده مجاور مقایر شهر قم بشوم هر چه در خیابای ذهن
 و خود تفتیش نمودم سبب را ندانستم - آیا بجهت آن بود که دولت روس را بسراغین
 و وسائط دعوت بمسک و موارد دولت ایران نمودم یا برای آنست که بخواهش وزیر
 و اعظم بطرزبورخ رفته در تبرئه ذمه و حسن مذاکره ایشان با دولت روس کوشیدم یا
 و بدینجهت که طرق حل مسائل را چنانچه خواهش وزیر اعظم بود بقوه کسوج بدست
 و آوردم - اگر چه بر مجرب ندامت رواست آنچه بیادش میمانی اول بمن گذشت مشرا
 و کافی بود که دیگر خیال ایرانرا نکتم اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمرده خواستم بخلاف
 و آنچه گفته بودند معلوم گردد که هم خیر خواهم هم مطیع دیگر این چه تشی است که باز
 و از خیابان گوازه پشندیده علیهکم اگر خدا بخواسته ظهورات مرا از مسلک خیرخواهی
 و منحرف و متصرف کند بر من چه ملامت خواهد بود سبحان الله توهم مزاحمت در مناسب
 و هر وقت این صاحبان عقول صغیره و نفوس حقیره را بر این میدارد که ذهن و قواد نقاد
 و اعلیحضرت شاهنشاه را در یاره این عاجز مشوب گردانند اینک در حضرت عبادت عقیم
 و نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادر شود استلله تعالی ان بعد کم بالعدل والحق

و بنصرکم بالحکمة و بشید دولتکم بقدرتہ و بحرسہ عن کید الخائنین آمین . الماجز
 جمال‌الدین الحسینی .

آغاز بیداری در توده ایران

گفتیم در سالهای یازمین پادشاهی ناصرالدینشاه امتیازهایی
 بیگانگان داده شد . نخست در زمان سیهسالار امتیاز کشفیدن
 راه آهن از یوشهر تا گیلان بانگلیسیان داده شده بود ، که می باید
 آنرا از غزتهای سیهسالار شمرد . این امتیاز بکار بسته نشد و پس

از ده و اند سالی پس گرفتند و از میان رفت . ولی در سال ۱۲۶۸ ناصرالدینشاه امتیاز
 های دیگری داد که شناخته ترین آنها « امتیاز توتون و تنباکو » بود . مردم زبان اینها
 را نمیدانستند ، و تا آن زمان توده را پروای سود و زیان کشور کردن ، و در کارهای دولتی
 بچون و چرا برخاستن در میان نبوده . ولی چون اینها پای بیگانگان را بکشور باز کرد
 اروپاییان در ایران فراوان شدند ، مردم بویژه علایان دیدن آنان نتوانستند و برنجشی و
 گله پرداختند ، همین دیده آنان را باز کرد و در سایه جنبش و ایستادگی دامیاز توتون
 و تنباکو ، از میان رفت .

این امتیاز ایران را بسیار زیانمند بود . زیرا اقروش همگی توتون و تنباکوی کشور
 چه در درون و چه در بیرون . بیکتن انگلیسی سپرده میشد ، در برابر آنکه سالانه پانزده
 هزار لیبه بدولت پردازد و از سود ویژه یک چهارم دولت را باشد ، درحائیکه در عثمانی که
 توتون و تنباکوش کمتر از ایران باشد تنها فروش در درون کشور بیک کمپانی وا گزارده
 شده بود در برابر آنکه سالانه هفتصد هزار لیبه بدولت عثمانی پردازد و از سود نیز پنجیک
 دولت را باشد ، بیستید جدایی تا یکجاست ؟

مردم این حساب را نمیدانستند ، ولی از آنکه بیگانگان با بیرون کشور میگذازند
 بیمنگ میبودند ، سپس هم برایشان سنگین می افتاد که توتون و تنباکویی را که میکارند
 بیشبیکانه با بهای کمی بفروشند و سپس با بهای بسیاری بازخرند .

.. گیرنده امتیاز بیکتن بود ولی در لندن شرکتی برای آن با ۶۵۰۰۰۰۰ لیبه بر پا
 گردید ، و در بهار سال ۱۲۷۰ (۱۳۰۸) کارکنان آن در ایران بکار برداخت
 از گام نخست مردم ناخشنودی نمودند ، و بازار گدازان میانجیگری امین الدوله بشاه
 نامه نوشته و دادخواهی کردند . ولی چون شاه و امینالسلطان خودشان امتیاز را داده و
 هوادار آن بودند شجده از دادخواهی دیده نمد ، و از آنسوی چون کارکنان کمپانی بیمنه
 شهرها رفته و بکار پرداخته بودند ، ناخشنودی فروتر گردیده و کم کم رویه تکان و جنبش
 بخود گرفت .

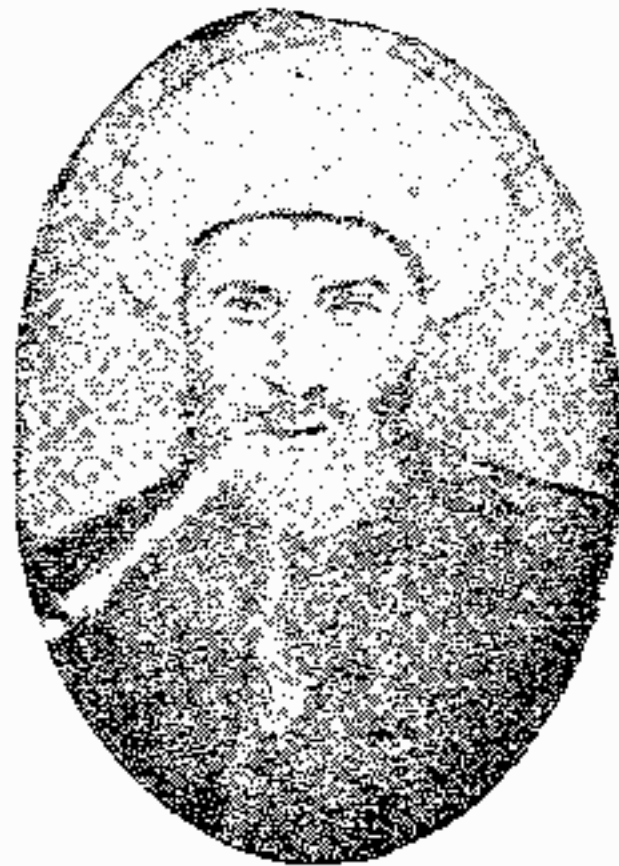
پیش از همه تبریز بکار برخاست ، و مردم آگهی های کمپانی را که بدروارها
 چسبانیده بود پاره کردند و بجای آن نوشته های شور آمیزی چسبانیدند . امور نظام
 گردمی پیشکار مظفرالدین میرزا و والی شهر بود ولیهمه ازو خواست که با مردم سخت

گردد و بشورندگان کیمیا دهد ، امیر نظام پذیرفته و از کار کناره جویی نمود .
کمپانی ناگزیر شده خواست دلجویی نماید و چنین پیش نهاد که کار کنانش در
آذربایجان جز از آذربایجان نباشد ، ولی مردم این را پذیرفتند و در شور و تکان
ایستادگی نمودند .

پس از تبریز اسپهان بنگان آمد ، و پس از آن در تهران شور و جنبش پیدا گردید .
در همدجا علما پیشگام بودند . در تبریز حاجی میرزا جواد ، و در اسپهان آقا نجفی ، و در
تهران میرزا محمد حسن آشتیانی و دیگران پا در میان داشتند . از سامرا مجتهد بزرگ
میرزا محمد حسن شیرازی تلگراف بشاه فرستاد و زیادهای امتیاز را یاز نمود و درخواست
بیم زدن آنرا کرد . (۱)

گرفتاری بزرگی شده و شاه نیدانست چکار کند . نخست خواست فروش در درون

کشور را از کمپانی باز
گرفته و تنها فروشنده
کشورهای بیگانه را
نماند . لیکن مردم
و علما باین خرسندی
ندادند و از کوشش باز
نایستادند . علما پیکار
دیگری اندیشیدند ،
و آن اینکه کمپانی
کاری ندارند و مردم
را از کشیدن چوپوق و
غلبان باز دارند و این
بود میرزای شیرازی
فتوای بحرام بودن غلبان
و چوپوق را و عمیقانه
این فتوی پتلیگراف
بشهر خار سپرد مردم در
همه جا از خرد و بزرگ
و از زن و مرد ، و از
توانگر و بیچاره آنرا



ب ۳

میرزا محمد حسن آشتیانی

پذیرفتند و بدیگاران همه دکانهای توتون و تنباکو فروش را بسته و غلبان و چوپوق را
(۱) آن تلگراف و دیگر تلگرافها که در این باره میباید دولت و علما آموخته کرده در
تاریخ پیدای ایران آورده شده .

کنار گزارده اند .

این کار چندان انجام گرفت که مایه شکست همگی بیگانگان گردید کمپانی ناگزیر
شد شاه گله کند و چاره خواهد ، و شاه خواست زور آزمایی کند و بمیرزای آشتیانی پیام
فرستاد که با در آشکر و میان مردم غلبان کفد و آن فتوی را بشکند و از تهران بیرون
رود . او بیرون رفتن را پذیرفته و بآمدگی پرداخت ولی مردم شوریده و ننگزاردند
و چون دسته ای از آنان در پیرامون اربک ایوه شده و میخواستند بیرون روند با فرمان
آقا یا الاخان (که سپس سردار دقخم گردید) سر یازان شلیک کردند که عفت تن کشته
گردیدند و بیست تن و بیشتر زخمی شدند . چون شورش رفته رفته سخت تر میگردد و
بیگانگان که در تهران و دیگر جاها می بودند بیم می نمودند شاه ناگزیر گردید با کمپانی
گفتگو کند و با پذیرفتن یا قصد هزار لیره قانون امتیاز را بیم زدند . این کار در دی ماه
۱۲۷۰ (جمادی الاول ۱۳۰۹) بود . آن پانصد هزار لیره را از بانک شاهنشاهی که تازه
بسیار یافته بود گرفته و به کمپانی دادند ، و این ضمیمه وام دولت ایران بود .

پس از ششماه کمابیش شور و تکان ، داستان پایان رسید . این را می توان
تحتسین تکانی در توده ایران شمرد ، و این اگرچه با دست علما بود ، و همچنین در
مسایه بی عنایت نبود ، خود پیش آمد از جداری بشمار است و باید در تاریخ یاد آن
بماند ، و برای آنکه دانسته شود درس مردم از چه بوده ، و نمونه ای از اندیشه و سبب
آنروزی در دست باشد بخشی از یک نوشته ای را که بیگمان از خامه یکن از علما بوده
و در همان روزها بدیوارها چسبانیده شده در اینجا می آوریم :

مقالة علمی

بسم الله الرحمن الرحيم

در مسئله توتون و تنباکو و شخص مستأجر انگلیسی و حکایت متع از اسماعال آتیه
و که منتسب بر و شاه ملت گردیده است من باب المقدمة عرض میدارم که از اصول موضوعه
موسلمات تمام اروپا عبارتست که باید شخصی که مالک نقطه از نقاط سه احتمالات ورود
داخلی را بر آن نقطه بشاید حتی عرگاه عاقل احتمال بدعه فلان که اقرب مردمست باوه
و اگر چندی در خانه او بشینند اظهار مالکیت خواهد نمود و اخراج توان کرد مگر بمشقت
دفرمود (۴) از اول ممنوع از دخول خواهد بود چه رمد باینکه اگر کسی دشمن قوی
بپنجه داشته باشد و احتمال بدهد شاید شیخون بخانه او برسد با درصدد قتل او بر آید و پیرا
دراحت نشاید و تقهات و تمور آفات کمال محافظت و مراقبت باید بنماید دیگر آنکه آنکه
دعیم از بیم نفوس و مسلمات ملوکست چه بسیار عتود و عهد بود بسته شد و مصالح حفظه
دعسلکت و سلطنت در انتقام آن منتقض گردیده و دشمنان را بایمان منازله معلطن ساخته
و پس از استیلا از پایش در آوردند و دیگر قطع حاصل از تجربه که عبارت از تکرر مشاهده

داست از اصول برهان و امور قوی بنیانست و بتکرر شفاعت از حالت اعلالی انگلیس و مکرر و خیالی آنها نسبت بانها این عهد و سنان و مصر و سایر جاه و اوضاع و هدیة کالشمس فی وسط السماء و گریخته که قرارداد آنها پایه اصلی ندارد چنانچه در بدو ضبط خند باسم تجارت رعایای و آنجا را تهیه ساخته و از خود هم جماعتی منضم نموده بالاخره بدون زحمت متازنه بر تمام مملکت استیلا یافتند و به قرارهای اولیه وفا نمودند مصر را هم بدین نهج مقهور ساختند و الان آنان در صدد ضبط و بردن مملکت ایران برآمده اند اعادنا لله تعالی من ذلك ارضه و طرف فارس که اول ثغور اسلامت راه را مفتوح ساخته و در سرحد خراسان که از موقوفه قدیم آستان ثامن الائمه است بنای شهر باین تفصیل گذاردند و اسباب و آلات جنگ در آن و نطفه بنحواتم و اکمل فراهم آوردند مستأجر تنها کورا چه واداشته که همچو بنای عثمینی باسم محل تنباکو در انقطاع باغ یلغانی که مشرف بر تمام شیر و لارک و سایر نقاط این شهر است بقمایق قریب چهار فرسخ عرض دیوار از گچ و آجر ساخته اند مانند کشتی زره پوشه و توبه بر او گردش میکنند با اینکه برای او ممکن بود سرمای امین را خالی از اغیار اجاره و نماید از کجا یا اشاره دولت آنها نباشد بلکه مخزنون اینست که تمام این مختارچ گزاف از همان مملکت آنها است و الا تاجر را چکار بهفت کروز یا دوازده کروز مختارچ اجاره داری و بنماید کی عیتواند اصل مایه خود را از این اعلالی فقیر ایران دریافت دارد از کجا میتواند داطمینان تحصیل نمود که در بارهای قعاش و تنباکو و غیره توب و تنگک باین محل حمل نماید و که در مقام حاجت بکار برند و تمام شهر را در آن واحد خراب و منهدم سازند باسم منشی تاسی تومان بسر کرده اند و غلامها در اشراف حیا ساختن دلیل واضحیست بر طول آمانه و دولتی خیال و دفع ضرر مظنون بلکه محتمل عقلا لازم... (۱)

روزنامه و دبستان
ناصرالدین شاه پنجاه سال پادشاهی کرد و در زمان او خواه و ناخواه پیوستگی میان ایران و اروپا فزونتر گردید، و چیزهای بسیاری از تلگراف، و تلفون، و پستخانه و ضرابخانه، و چراغ گاز، و اداره پولیس، و مانند اینها از اروپاییان گرفته شد. وزارتخانه ها بشیوه اروپا برپا گردید، و دارالفنون برای آموختن زبان فرانسه و یاره دانشها، یکی در تهران و دیگری در تبریز بنیاد یافت. نیز روزنامه و دبستان برپا گردید که چون با داستان جنبش توده پیوستگی می دارد در اینجا از آنها سخن می رانیم:

روزنامه را در ایران نخست دولت برپا کرد و روزنامه های نخستین رسمی بودند. از زمان ناصرالدین شاه روزنامه ای بزبان فارسی که دولتی نبوده کم میشناسیم، و در اینجا آنها را اختره را که در اسناد قبول چاپ میشد نام می بریم.

این روزنامه از جدار، و نویسندگانش کسان یاغیوت و تیکی میبودند، و چنانکه

(۱) این فخر تاریخ بیداری آورده و غلبه ای که داشه بجز خود مجزوده شده، بازمانده آن

چون بگریخت آورده نهد.

گفتیم در پیش آمد دامتاز توتون و تنباکو و گفتارهای مغزدار و سودمندی نوشتند که یکی از انگیزه های آگاهی مردم آن گفتارها بود.

اما دبستان، می باید بنیاد گزار آن حاجی میرزا حسن رشیدی را شماریم، و برای آنکه داستان نیک دانسته شود می باید نخست چگونگی دمکثبها را بدویسیم:

باید دانست پیش از مشروطه در ایران، درس خواندن دو گونه بودی: یکی از آن مدرسه ها که کما نیکه ملا شدن خواستندی در آنها درس خواندندی، و دیگری از آن مکتبها، که بچگان در آنها خواندن و نوشتن یاد گرفتندی.

مدرسه ها در ایران فراوان میبود، و در هر شهری چند مدرسه شمرده میشد و طلبه ها (۱) که در آن نشیمن گزیدندی از صرف و نحو عربی، و منطق، و اصول، و فقه، و حکمت، و مانند اینها درس خواندندی. هنگامیکه در ایران جنبش مشروطه آغازید این مدرسه ها رواج و رونق خود را میداشت و چنانکه خواهیم دید طلبه ها در پیش آمد پادرمیان داشتند.

اما مکتب ها، نخست باید دانست که جز از «امعیان» (۲) ها و توانگران و بازرگانان فرزندان خود را بدرس خواندن نفرستادندی، و اینان جز خواندن و نوشتن که در دیار و بازار بکارشان آید نخواستندی؛ دانشهاییکه امروز هست نبود، و توده انبوه بدرس نیاز ندیدی. (۳) از آنسوی در مکتب ها برای یاد دادن الفبا يك شیوه دارا و تدریسی در میان می بود، و یکسال کمابیش میخواست تا شاگرد الفبا را نیک شناسد و کلمه های را خواندن و نوشتن تواند. بچه چون بمکتب رسیدی نخست درس الفبا خواندی، و پس از آن «جزویم» (جزو یاز پسین قرآن) را از سوره «قل اعوذ» آغاز کردی، و پس از آن یاز ماند؛ قرآن را (آن نیز باورده، و از آغاز بانجام) خواندی و پس از آن کتابهای گلستان، و جامع عباسی، و نماب، و ترسل، و ابواب جنان، و تاریخ نادر، و تاریخ معجم را، یکی پس از دیگری درس خواندی، و بدینسان زبان یاد گرفتندی. و پس از چندسال باین نتیجه رسیدی که فارسی را خواندن و نوشتن تواند.

از آنسوی درنگ شاگردان در مکتب، و رفتار ایشان با یکدیگر، و رفتار آخوند مکتب دار با آنان ستوده نبود. شاگردان دوشکجه گسترده بد روی زمین، پهلوی هم نشسته اند، و آخوند دم پنجره جای بلندتری گرفته نشیمن ساختی، و به تنهایی بهمگی

(۱) «طلبه» در عربی یعنی «خواننده» است و یکتن نمیده نبود، ولی چون در ایران هر یکتن را طلبه خواندندی مابیز پیروی نموده ایم.

(۲) این کلمه نیز در عربی بیک تن نمیده نبود. ولی در ایران و عثمانی بیک تن نمیده شدی و در باران و کمان قوتت و توانا را باین نام خواندندی.

(۳) دیر زمانی در ایران خواندن و نوشتن جز باینده میرزایان (شاگردان) نبود؛ و این بوده میرزاهو معنی پیدا کرده؛ یکی شاخه، و دیگری نویسنده و خواننده. هنوز تا زمان خاکان توپا و خوانا را «میرزاه» خواندندی.

حاجی میرزا حسن، او یکی از ملازادگان تبریز می‌بود و در جوانی به بیروت رفت و در آنجا دبستانها را دید و شیوه آموزگاری آنها را یاد گرفت و چون به تبریز بازگشت بر آن شد که دبستانی (۱) بشبوه آنها بنیاد گزارد، و در سال ۱۲۶۷ (۱۳۰۵) بود که باین کار پرداخت، بدینسان که بشبوه مکتب داران مسجدی را در ششکلان گرفت، و عم بشبوه آنان شاگردان را بروی زمین نشاند، چیزیکه بود بجلو ایشان پیش تخته نهاد، و آنها را بشبوه آسان و توفی (شبهه‌ایکه امروز هست) آموخت، و از کتابهای آسان درس فارسی گفت، و شاگردان را پاکیزه نگه داشت، و در آمدن و رفتن برده گزارشت، و پس از همه يك تابلویی که نام مدرسه رشديه بروی آن نوشته بود بالای در زد. (۲) با آنکه چیزی از دانشهای نوین نمی‌آموخت، و پروای بسیار می‌نمود، باملایان بدستاوین آنکه آنها دیگر شده و بگراه نویسی پیش آمده ناخشنودی نمودند و سرانجام او را از مسجد بیرون کردند، چند سال بدینسان از جایی بجایی میرفت و بهر کجا ترشروینیا از مردم می‌دید تا حیاط مسجد شیخ الاسلام را که خود مدرسه کهن بوده گرفت و با پول خود اطاقهای پاکیزه‌ای ساخت، و آنجا را دبستان گردانیده نیمکت و تخته سیاه و دیگر افزارها فراهم گردانید، و شاگردان هم گسرد آمدند، دیگرگاهی در اینجا بود ولی چون ملایان ناخشنودی می‌نمودند روزی طلبه‌ها با آنجا ریختند، و همه نیمکتها و تخته‌ها را درهم شکستند و دبستان را بهم زدند.

پس از این، حاجی میرزا حسن در تبریز اقامت و بقافاز و عمر رفت، و بود تا امین‌الدوله بوالبگری آذربایجان آمد و چون دامغان دبستان و پیشرفته‌ی که در کار آموزگاری از آن پدیدار بوده شنید با تلگراف رشديه را به تبریز خواست، و با دست او دوباره دبستان باشکوهی در ششکلان بنیاد نهاد که بنا گردان رخت و نیاز داده میشد و همه در رفت آن را امین‌الدوله می‌پرداخت، و بود تا در سال ۱۲۷۸ (آخرهای ۱۳۱۴) که امین‌الدوله پهران خواسته شد و او را حاجی میرزا حسن را با خود آورد تا در اینجا هم دبستانی بنیاد نهاد، آن دبستان تبریز ببرا در بزرگتر رشديه سپرده گردید.

پس از ناصرالدینشاه در سال ۱۲۷۵ (۱۳۱۳) نوبت داعی به سرش مظفرالدین رسید این شاه جر بزه پدر خود را هم نمیداشت، و امیدی به نیکی حال ایران با دست وی نمی‌رفت، ولی او خود همدردی و نیکخواهی می‌نمود، و از ذاتوانی کشور و آشفتهگی

امین‌الدوله و کارهای او

کارها سخن رانده نموده‌ها می‌داد، و مردم که پس از پیش آمد تنیاکو تکانی خورده، و بسود وزیران کشور دلیستگی پیدا کرده بودند از اینسخنان خوشدل میگرددند. امین‌السلطان

(۱) اینجا را نیز مدرسه نامیدند ولی چون نام فارسیی دبستان به همه جا نماند اینی آوریم.

(۲) یکی از آنکه در آن دبستان نخستین درس خوانده آقای میری است که اکنون در تهرانست و این آگاهی‌ها پیشتر از اینجمله شده.



ب
ناصرالدینشاه

شاگردان يك‌يك درس گفتی، و درس پس گرفتی، و نوشتن آموختی، و کسانی از آنان بنامه نویسی برای دیگران نیز (بآمزد) پرداختی. شاگردان با هم بیازیا و شوخیها پرداختندی، و هر کدام که درس را روان پس ندادی یا خط را نیک نتوانستی خوب بدستیا یا یا عایش زده شدی.

این بود معنی مکتب و شبوه درس آموزی آنها، و چون بیشتر مکتب داران مسجدها را برگزیدندی و مکتب گردانیدندی، این بود آنها را مسجدی نیز خواندندی. اما

همچنان رشته کار را در دست میداشت ، ولی پس از یکسال شاه او را بر داشت و میرزا علیخان امینالدوله را از تبریز بتهران خواست و رشته کارها را بدست وی سپرد ، و چنین گفت که از کسی بلك فکرمه به پیشرفت کشور بکوشد .

امینالدوله باینکی شناخته بود ، و چون بتهران رسید و شاه نیز نیکی کارها را میخواست بکوشش پرداخت . چنانکه گفتیم با دست رشیده در اینجا هم بنیاد دیستان نیاد و خود به پشتیبانی از آن برخاست ، از آنسوی چون آشنگی کارها را از نبودن قانون میدانست بر آن شد قانونی برای کشور بگزارد و آن را بشاه پذیراند . نیز بجلوگیری از رشوه و ستمگری حکمرانان و درباریان کوشید ، و برای درآمد و دررفت کشور سامانی اندیشید . کار دیستان نیک پیش رفت . امینالدوله شاه را با تاجا برد ، و از خود و از شاه و از دیگران سی و شش هزار تومان (۳۶۰۰۰۰ ریال) پول گرد آورد که سود آن بدیستان داده شود ، و برای سرکشی بکارهای دیستان و رواج دادن بدانشها ، انجمن معارف ، بر پا کرد . مردم چون پروای شاه و امینالدوله را بدیستان دیدند ، و جدایی را که میان آن با مکتب میبود دریافته رویان آوردند ، و با دلخواه فرزندان خود را فرستادند .

ولی از دیگر اندیشه های امینالدوله نتیجه دیده نشد . در روزنامه حیلالمسئین گفتگویی را میان مظفردالدینشاه و امینالدوله مینویسد که میباید در اینجا بیاوریم .
شاه باو میگوید :

«سلطنت ایران بر حسب شأن و مقام بمقتضای وقت و زمان بسیار عقب افتاده ، و خیلی باید جد و جهد و کوشش کرد تا به مساویگان و دول همجواری خود برسیم . لذا تعویق و در اجرای اصلاحات و تأمل در کارها اهدأ روانیست . هر قدر زودتر با اصلاحات پردازیم و دیر است ، باید دواسبه تاخت تأیمنزل رسید .»
«جناب امینالدوله ما خود بسبب تغلل و تأمل شمارا در اجرای اصلاحات میدانیم که»
«بملاحظات اختیارات مطلقه ما است . این نکته را خودمان کاملاً دانسته ایم و هر گاه رعنا»
«بمحدودیت خود نبودیم چنین تکلیفی بشما نمی نمودیم .»
«شما را با کمال اطمینان امر می نمایم که با قوت قلب و استقامت رأی با اصلاحات ، و لازمه ولو آنکه منافی یا اختیارات مطلقه ما باشد سریعاً و آجلا بپردازید از این رو بند»
«هیچ عذری پذیرفته نخواهد شد . ترتیب اصلاحات را بدعیده بحضور آورده امضای نماییم .»
امینالدوله پاسخ میدهد :

« قربان ما خیالات اقدس و مقام مقدس همایون اعلی باالصالحه حاوی وسائق جمیع»
«ترقیات ملت و دولت تصور و هادی ما است . ولی بلك مانع دیگر در پیش هست که تا تدارك»
«و آن نشود ، کاملاً کارها را بر اساس صحیح نتوانیم قائم داشت . و آن اصلاح مالیه دولت»
«است ، و مالیه دولت بدون مصارف لازمه اصلاح نمی پذیرد ، و از برای آن بمصارف فوق العاده»
«محتاج بقرض هستیم ، و امروز غرض ما از داخله ممکن نیست در صد هتم که از دولت»

« بطرفی مانند بلژیک با امثال آن ، استقرامض مختصری کرده ، یا اساس صحیحی و شالوده»
«درستی بتدارك کلیه اصلاحات پردازیم ، حسب الامر همایون ، از امروز بمقدمات عمل»
«پرداخته بر حسب حکم مبارک هر امری را بمجرای حقیقی خود قرار میدهیم .»

پیداست که این گفتگو در آغاز تخت نشینی شاه (چنانکه نوشته حیلالمسئین است) نبوده ، و در چیز در اینجا بسیار گفت است ؛ یکی آنکه با این نشنگی شاه بروان گردانیدن قانون و درست گردانیدن کارها سستی امینالدوله از چه رو بوده ؟ ... دیگری اینکه شاه با این دلخواه و آرزو چگونه امینالدوله را برداشته و امینالسلطان را دوباره آورده ؟ . پیداست که دستهای نیرومند توانی در کار بوده ، و راستی آنست که در این هنگام عساکره شمالی بکوششهایی برخاست ، و برای دست داشتن در کارهای ایران تلاش بسیار میکرد . هر چه هست امینالدوله هم ، یا همه نیکی مرد دلیر و توانایی نبوده ، و گرنه با این همدانانی شاه بخشنی ما چیره در آمدی .

در تاریخ بیداری می نویسد : بدخواهان از هر سو بکار شکنی برخاستند ، و دروغها ساخته همه را بدشمنی برانگیختند ، و مقتربان حضرت و اجزای خلوت همایونی جمعی بواسطه برنیابردن مقاصد و مقویات فاسده از قبیل اضافه مواجب و انعام و تیول و غیره گفته در دل داشتند و پاره دیگر قریب وعده و وعید خاپن دولت و ملت و برهمزن حوزه جمعیت (امینالسلطان) را خوردند و در نزد مظفردالدینشاه آنچه توانستند بهرام و هر عنوانی بی شرمانه عرضه داشتند .

می نویسد : حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله (۶) که با امینالدوله دشمنی می داشت بشاه گفت اگر امینالدوله یکماه دیگر بر سر کار باشد دولت قاجاری را براندازد ، و این گفته او بهنگامی افتاد که امینالدوله « لایحه های » بشاه داده و در آن گفته بود : تخت باید ماهانه شاه باندازه باشد تا بتوان بدیگران ماهانه باندازه داد . در این هنگام اجزای خلوت بشاه عرض کردند که پادشاه ایران همه وقت مواجب میداده است و رعایا از سفره و عطای او منتهم بودند حال باید ملت مواجب بشاه دهد و پادشاه مواجب خور ملت گردد . این نیست جز اینکه امینالدوله در خیال است استقلال سلطنت را مضحک نماید . می نویسد : « آن اخبار حاجی شیخ محسن خان و این سخاوت مفارن شدیاضدیت و کدورت بعضی علماء و اقلهار عداوت از شرقین» .

نیز می گویند : کسانی از درباریان و درویشان فرآن بدست جلو شاه را گرفتند و گله و تاله از امینالدوله نمودند و بگریه و زاری برداشتن او را از روی کارخواستار گردیدند . اینها همه راست است ، ولی چنانکه گفتیم جز از اینها و جز از کوششها و کار شکنی های امینالسلطان و کارکنان او ، انگیزه بزرگی دیگری در کار بوده ، و خود امینالدوله هم چاره ساز و توانا نبوده .

(۱) عنان عین الملک . پی ۲

یکی از کارهای این زمان خواستن سه تن بلژیکی (که نوز، و دو تن دیگر باشند).

و سپردن کارهای گمرکی بدست ایشانست. گمرک تا این زمان سامان درستی نپیداقت، و دولت آن را یکسانی با جارمیداد، ولی چون ایشان آمدند اداره‌ای برای آن بشوید اروپا بنیاد نهادند. این کار نیک بوده، ولی خواهیم دید که این بلژیکیان چه دستپنسا به ایران کردند و چه زبانها رسانیدند. یکی از نامهای شوم در تاریخ ایران و نوز را باید شمرد.



پ ۵

شادروان امین‌الدوله

و اشیای ایران در چهار سال ۱۲۷۸ (۱۳۱۷) امین‌الدوله از کار برخاست. و در تهران نمائنده روانه گیلان گردید. و از آنسوی امین‌السلطان از قم بهران آمده و همچون پیش صدر اعظم گردید (و گویا لقب اتابک را این زمان یافت) در ایشیان گفتگوی گرفتن وامی در میان بود. شاه سخت بی‌پول گردید. و از آنسوی چون بیمار بود پزشکان رفتن پاروین و شست و شو در آبجای کانی آنجا را پیشنهاد می‌کردند، و برای رفتن باین سفر هم نیاز پول میداشت. چنانکه دیدیم این آهنگ از زمان امین‌الدوله پیدا شده و او میخواست از بلژیک یا یک دولت بی‌حکوم دیگری وام خواهد. ولی گویا نتوانسته و سرانجام گفتگو با دولت انگلیس می‌رفته که یکمیلیون و دریست هزار لیره وام دهند و گمرکهای جنوبی ایران در گرو آفان باشد. لیکن آنان دیر پاسخ دادند، و در این میان اتابک بروی کار آمده بود و او روسوی روسیان بر گردانید، و بمیانگیری میرزا رشادخان ارفع‌الدوله که سفیر پترسبورگ بود کار را انجام داد. روسیان گمرکهای شمالی ایران را بگرو گرفتند و بیست و دو میلیون و نیم‌مئات با

سودی صدی پنج، برای مدت هفتاد و پنج سال بایران دادند. با این شرط که از آن وام بانك شاهنشاهی (پانصد هزار لیره تاوان امتیاز توتون و تنباکو) پرداخته شده، و ایران تا این وام روسی را بپردازد. از هیچ دولت دیگری وام نگیرد.

این در سال ۱۹۰۰ میلادی (۱۲۷۸ و ۱۳۱۷) بوده، و در روزنامه رسمی که آگاهی آن را دادند چنین نوشتند که از آن پول وام بانك شاهنشاهی را پرداخته، و بند اهواز را (که بستن آن از زمان ناصرالدینشاه گفتگو میشد) بسته، و برای شهر بی‌آب قزوین آب خواهی آورد، و با یادریبای دیگری نیز خواهند برخاست.

لیکن تنها وام بانك شاهنشاهی را پرداخته و باز مانده را برداشته، و در افغانستان عباس‌شاه و اتابک و دیگران روانه اروپا گردیدند، و دیگر گاهی در روسستان و فرانسه، عثمانی و دیگر جاها بگردش و تعاضاً پرداخته و پولها را بیابان رسانید، و با کسبه‌هایی بایران باز گشتند.

این رفتار ایشان بمردم بسیار گران افتاد و ناخشنودی پدیدار شد. مردم همه بدیها را از اتابک میشنودند و او را افزای سیاست همایه شمالی میپانستند، و او را که گرچی نژاد میبود از معنی نژاد پنداشته، و همین را گواهی دیگری بد خواعی او یا ایران میگرفتند.

آنچه این ناخشنودیا را بیشتر میگردانید رفتاری بود که اتابک بادبستانها می نمود. پس از برافشادن امین‌الدوله انجمن معارف از سرپرستی دبستان رشديه و پرداختن پول بانجا بازایستاد، و خود دبستانهای دیگری بنیاد نهاد، و چنین گفته میشد دست نادرستی بیپول دراز میشود. مردم همه اینها را از اتابک دانسته، و او را جلوگیر بیداری توده و پیشرفت کشور میشناختند، و دسته بزرگی از درباریان و دیگران بدگوییهای بسیار ازو میکردند، و دسته‌ای بدشمنی او برخاسته بودند.

در تاریخ بیداری مینوسد: شیخ یحیی کلخانی گفتاری درباره فادرستیهای انجمن معارف و بدخواهیهای اتابک نوشته برای چاپ شدن بروننامه جبه‌المتمین فرستاد، و چون آن گفتار چاپ شد و با ایران آمد، يك انجمن نیانی که برای دشمنی با اتابک و کوشش در راه برافشادن او برپا شده بود نویسنده آن شیخ یحیی را بانجمن خواندند، و او باز گفتارهایی نوشت و بجه‌المتمین فرستاد، و کم‌کم روزنامه تریا نیز بزبان آمد و او هم سخنانی نوشت. در نتیجه اینها اتابک از آمدن روزنامه‌های فارسی با ایران جلو گرفت.

ولی کوشندگان از پانشتستند، و این باره شبنامه‌ها نوشته و در دیون پاکت بانجا و آنجا می‌فراختند. و چون چندتنی از ایشان از نزدیکان شاه نبودند، با دست ایشان شبنامه‌ها بروی میر شاه گذارده میشد، و او برداشته میخواند بی آنکه نویسنده و آرنده را بشناسد. از اینسو دبستان رشديه که باز زیر نگهداری امین‌الدوله بود، و در بودن او شیخ هادی نجم‌آبادی سرکشی مینمود، در سایه رنجیدگی که کارکنان اینجا

را از اتابك ميپويد ، ديستان ناگزير كائوني براي بدگويي از اتابك و تكوئي از كارهاي او گرديده ، و چون براي شاگردان و آموزگاران داعار از ديستان داده ميشد ، گذشته از شيخ يحيي كه از آموزگاران بود ، سيد حسن برادر دارنده جبل المئين ، و مشورالملك از پانصدگان انچون تهاني ، نيز باينجا ميآمدند ، و هميشه تكوئي از اتابك مينمودند ، و آموزگاران را بدگويي ازو درميان درسي واميداشتند .

اين كارها با اتابك گران ميفتاد ، و با دست آقا بالاخان سرپوليس كوشندگان را ميخت ، و چون بدديستان رسيده گمان بيشتر ميرفت و ظالم ديستان محمدامين ، آگاهيهاي بكارگزاران اتابك داده بود ، بيا نچيگري او ميرزا حسن برادر كوچك رشديه را پيام گردش و ميه ماني بقلواك خوانده و نزديك اتابك بردند ، و ازو چگونگي كارهاي ديستان را پست آوردند ، از آنسوي در همان روزها پيش آمدي بيكباره پرده از روي كارها يزداشت .

چگونگي آنكه باز شبنامه اي نوشتند ، و در آن نكوهش بسيار از دامستان و اميرگريش از روس نمودند ، و قسيده اي را كه فخر الواعظين كاشاني درباره اتابك سروده بود ، و چند بيتش در يابن آورده ميشود ، در آن گنجاييند :

اومني زاده ميازار سلطان را	بكنب كثر مده سلطنت ايمان را
عاقبت خانة قلم نو كند شاه خراب	بس چه حاجت كه با فلانك كشي ايوان را
داس خيبرت چو شود در كف ملت ظاهر	بالك از ثوث وجود تو كند بستان را
كلمه نبي اواز روس ندارد ثمری	كزين سبه كاسه در آخر بكشد عهدان را

شاه در نياوران بود ، و چون رخ داد كه بهنگاميكه موقر السلطنه پاك شهنامه را روي ميز اوس نهاد ، شاه كه در برابر آينه ايستاده بود هم در آينه كار نور آيد ، و بهرديستان آورنده شبنامه ها و گذارنده آنها بروي ميز شاه كه موقر السلطنه بود شناخته گرديد ، و چون او را بفشار گزارنده و چوپ بپاهانش زدند ناچار شده نامهاي باشندگان انجمن را بكايك شمرد ، و اين بود با دستور شاه آقا بالاخان عهد را دستگير ساخت :

شيخ يحيي كاشاني نويسنده گذارها .

سيد حسن برادر دارنده جبل المئين .

ميرزا مهديخان وزير عبايون كه وزير پست ، و در سفر اروپا از همراهان شاه بود .

ميرزا محمد عليخان قوام الدوله كه از درباريان و خود مرد توانگري مي بود ، و با اتابك دشمني سخت مينمود .

ناصر خاقان كه پيشخدمت شاه ، و در سفر اروپا از همراهان او بود .

موقر السلطنه داماد شاه .

مشورالملك كه از مردم فتنار بوده و پتيران آمده ، و چون از عبوه ها : كواسر و هاه

ميساخت از شاه اين لقب را يافته و ماعانه ازو ميگرفته .

ميرزا سيد محمد مؤتمن لشكر نوري .

ميرزا محمد عليخان نوري .

ميرزا محمد عليخان بهنگام دستگيري ، چون شب بود و در پشت بام خوابيده بودند

از سراسيمگي از يام افتاد ، و پس از چند ساعتی در اداره شهرباني در گذشت . شيخ - يحيي را دست بسته با سبي نشانند و باردييل فرستادند . سيد حسن را پواس برادرش و بيا نچيگري عين الدوله كه حكمران تهران ميپويد بديه او مبارك آباد روانه گردانيدند ، ديگران عم هر يكي را بجايي فرستادند ، حاج ميرزا حسن رشديه بخانه شيخ هادي - نجم آبادي پناهيده و از گزند آسوده ماند ، اگر نرم دلي مظفرالدين شاه نبودي كمتر يكي از ايشان زنده ماندي .

در روزنامه هاي روسستان اين پيش آمد را بزرگتر گردانيدند ، و بنام يك بدخواهي

شاه ، باز نموده و نوشتند ، اين پيش آمد در مه ماه ۱۲۸۰ (جمادي الاخرى ۱۳۱۹) بود .

اين پيش آمدها در شاه و اتابك نهاييد ، و اتدكي پس از آن بود كه بار ديگر يازدوي وام گرفتن و بگردش اروپا رفتن افتادند ، و بار ديگر ده ميليون منات از دولت روس وام گرفتند ، و اين بار گذشته از چيزهاي ديگر امتياز كشيدن يك راه شومه از چلقا و تيرين تا قزوين و تهران را بآن دولت دادند و در تاپستان ۱۲۸۱ (۱۳۲۰) پادشاه و وزير و همراهان روانة اروپا شدند ، و اين بار بلندن تيز رفتند ، و پس از چند ماه باز با كيسه آبي بايران باز گرديدند .

آنچه زشتي اين سفرها را بيشتر و رنجش مردم را قزوقتر ميگردانيد

داستانيايي بود كه از گزافه دهيايي شاه ، و نادانيتهايي برخي

همراهان او ، بزبانها افتاده و يا فزونيتيايي گفته ميشد . مثلا گفته

ميشد شاه خاك براي گلخانه خود سپارش داده كه از اروپا بفرستند ، ميرزا عليمحمد خان

كاشاني نويسنده تريا و پرورش در مصر ، كه در سفر نخست روانة اروپا گرديده ، و با شاه

و پيرامونيان او همراهي نموده بود ، و آگاهيها براي روزنامه خود عيغريستاد گلته

بسيار از ناآگاهي و بي پروايي پيرامونيان شاه گرفته ، و از زبان يكي از ايرانيان (۱)

چنين مياورد :

داشتيم در پطرزبورخ دولت روس محض خود نمايي بيست هزار قشون از نسوه اول

قشون روس در جنو اعليحضرت عمايوني سان داده بود و اعليحضرت همايوني تعجيد کرده

بودند يكي از ملتزمين كه نزديك بوده يتركي گشته بود من با پانصد سوار ايواجمعي خودم

خمة اين بيست هزار نفر را شكست ميدهم . اين گوينده امير بهادر جنگ بوده ، و داستانهاي

خنگ ديگري نيز از او گفته ميشد .

شاه ، و صدراعظم ، و وزيران ، و بزرگان ميرفتند ، و چند جاهي در اروپا ميگردانيدند

(۱) ميرزا حسينخان پيرميرزا خراجه خان مشير الدوله كه سپس خود داري اين قصه كرده .

د پولیایی را که با گروگزاردن کموز بدست آمده بود با دست گذاجه بکار میبردند ، و پس از همه آنها يك چیزی که بسود کشور باشد همراه نمی آوردند ، و با بکرفته سرافکنده گیها باز میگرددند . از همه بدتر آن بود که در کشورهای بیگانه دوستگی بهمان خود انداخته و یکدسته به پیشوایی میرزا محمودخان حکیم الملک انگلیس خواهی ، و یکدسته به پشروی اتابک روس خواهی مینمودند ، و بدینسان خامی و بی ارچی خود را به بیگانگان نشان میدادند که خامه بر میداشتند و در روزنامهها گفتار دینوشتند و ریشخند مینمودند .

اینها نتیجه آنرا داد که از ارج و جایگاه دولت در نزد نوده بسیار کاست ، و مردم از شاه و دربار نومید گردیدند ، در اینمیان دانستان گمرک و بکار گماردن بلژیکیان هم يك رشته رنجشایی پدید آورده بود و بنوعیدی مردم می افزود .

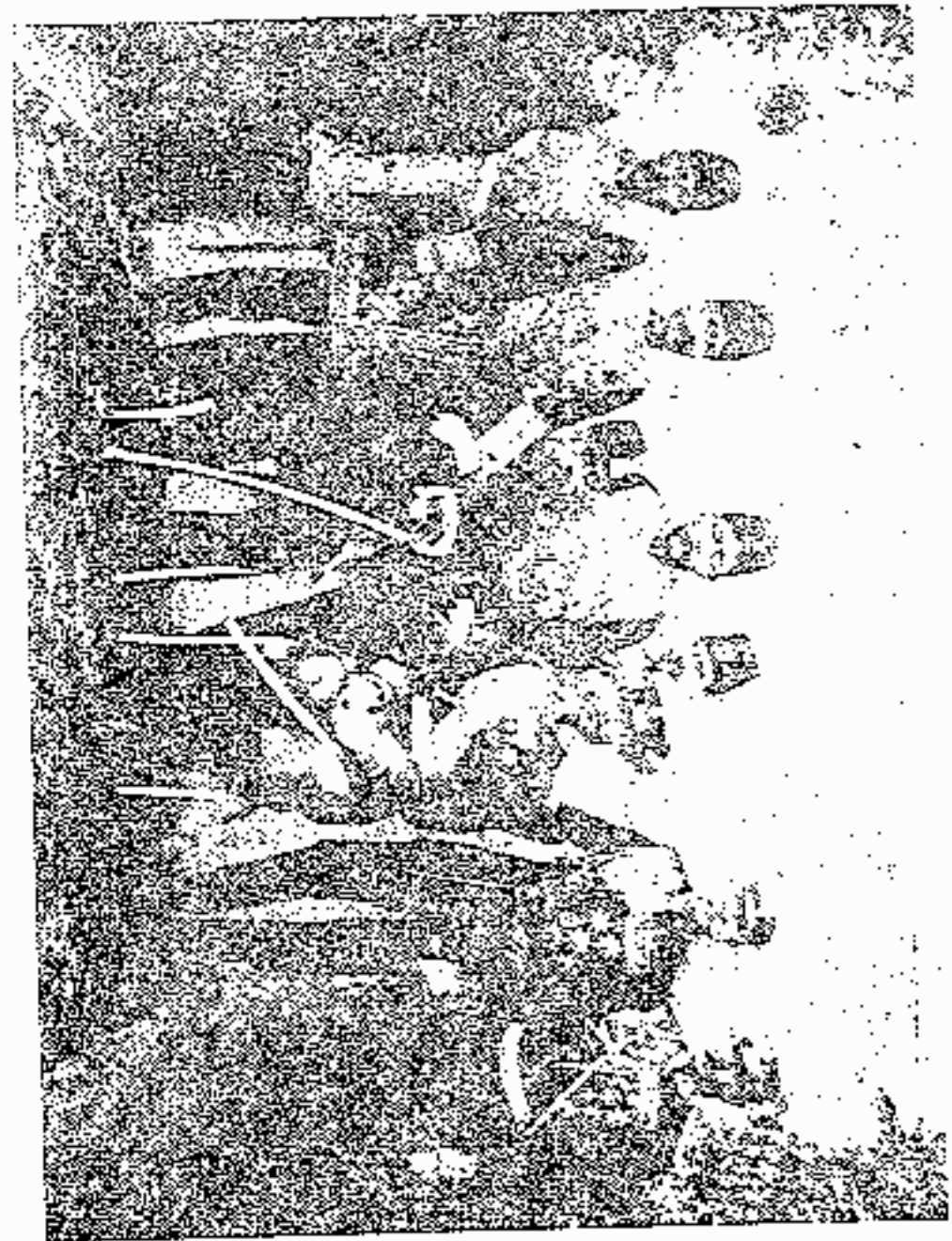
چنانکه گفتیم در سال ۱۲۸۷ ، در زمان امین آندونه صد تن بلژیکی را آورده و کار گمرک ایران را با ایشان سپردند . سر آتان توز بود که نخست عنوان ، مدیر کل گمرکات ، پادادند ، و میبایست در زیر دست صدر اعظم کارهای گمرکی را راه ببرد ، ولی سال دیگر ، بننگامیکه شاه آتنگه اروپا داشت ، بدستاور اینک صدر اعظم همراه او خواهد رفت ، توز را دوزیر کل گمرکات گردانیده و بیکباره در کارهایش خودسر ساختند .

اینان بکار پرداخته و اداره گمرکی بشیوه کشورهای اروپایی پدید آوردند ، و تعرفه را نیز دیگر کردند ، شاه فرغانی بیرون داد که باجیهای گوناگونی که بنامهای راهداری ، و قیاداری ، و حقوق خانوات ، و مانند اینها از کاروانیان و بازرگانان ایرانی گرفته میشد از میان بر خیزد ، و همچون بازرگانان بیگانه تنها يك حقوق گمرکی ، در هرگز گرفته شود پس (۱) .

از این کار زبانی دیده نمیشد ، و مردم از میان بلژیکیان و از بدخواهی آنان که هنوز بیرون نیتاده بود آگاهی نمیداشتند ، و با اینهمه در پوشهر و شیراز و یزد و اسپهان و تهران ، بازرگانان و ملایان ناخشنودی نمودند ، و دستاور ایشان دو چیز بود : یکی آنکه بودن يك بیگانهای را بر سر کارهای کشوری بر نمیتافتند ، و ملایان نیز که از هر چیز تازه ای برمیدند ، با آنان همراهی مینمودند . دوم تعرفه گمرکی را که بلژیکیان نوشته بودند بزبان خود می شمردند . در سال ۱۲۸۹ که مظفرالدینشاه در سفر اروپا میبود ، در همه آن شهرها بازرگانان شوریده و با دولت در گله و گفتگو می بودند ، ولی به نتیجه ای نرسیدند و دامنه گفتگو تا به پس از بازگشت شاه کشید .

دولت با این داوخواهیها گوش نمیداد ، و از آنسوی بلژیکیان بدترقاری می افزودند ، و آشکاره میانه بازرگانان ایرانی و بیگانگان ، بلکه میانه مسیحیان ایرانی با مسلمانان جدایی میگزاردند ، و با مسلمانان بسیار سخت میگرفتند . این رنجشها چون ناخشنودیهایی که از رهگذر وام گرفته شدن و بگردش اروپا وقتن در میان میبود ، توأم می گردید يك

(۱) در این باره کتاب «احتفال گمرکی ایران» دیده شود .



بیکره ۶

بیکره ۶ اتان میدخند مظفرالدینشاه را با ولیعهد دولت روس (یازدر امپراتور نیکولا) ، و آنکه در دست سراننده اند : یکم و دوم از دربارین روس بوده اند که با نیشناسی . سوم رقع الدوله ، چهارم اتابک ، پنجم حکیم الملک ، ششم حقوق الملک است

هیأ عمومی می‌شد. مردم مظفرالدین‌شاه را ساده دل و ناتوان شناخته همه بدبها را از میرزا علی‌اسفرخان اتابک میدانستند.

در این زمان در ایران، رشته کار بدست دو گروه میبود: یکی درباریان و نزدیکان شاه که منحنی یا توانستندی رسانید، و دیگری علماء که مردم را توانستندی شورانید. اتابک در میان هر دو گروه دشمنانی مهرباشت.

در تاریخ بیداری می‌نویسند: هنگامیکه شاه در اروپا بود (در سفر دوم)، در تهران سیدعلی‌اکبر مجتهد تهرانی رسید محمد طباطبایی و امام‌جمعه و دیگران، با چند تنی از درباریان انجمنی ساختند و با هم پیمان نهادند که بیرون رفتن اتابک بکوشند، و پیمان نوشتند و سوگند یاد کردند، ولی چون اتابک از سفر بازگشت اقبال الدوله کاشانی که پیکره‌ای از پیمان نامه برداشته بود آن را با اتابک نشان داد و چگونگی را باو بازگفت، و پیش دیگران پیمان آورده که کیفیت گم شده و دیگری آن را پیدا کرده و با اتابک رسانیده. اتابک چون از داستان آگاه شد در زمان پانصد تومان به سیدعلی‌اکبر فرستاد و دل او را جست و پیمان دیگران هم پراکنده انداخت، و از درباریان هر کس را دشمن خود میدانست بجای دوری فرستاد.

چنانکه به حکیم‌الملک که هم‌چشم و دشمن او شده میشد حکمرانی گیلان داد و از تهران دورش گردانید، و او چون بگیلان رسید دیری نگذشت که ناگهان بمرد - مردم چنین بداشتند که اتابک زهر بارخورانیده، و این را گناه دیگری از او شمرده.

بدینسان پاخشودی روز افزون بود، و در بهار سال ۱۲۸۲ (۱۳۲۱)، بنوشته برآون در تهران ویزد شورش نمودار گردید، و درین کار بدتر شده و بکشتار، بها بیان انجامید، این در خردادماه (چون) بود، سپس در مرداد و شهریور دوباره بهایی کسی دریزد و اسپهان هر دو در گرفت.

این شگفت خواهد نمود که مردم که از مرفه گمرکی، و از بکار گماردن بلژیکیان گله مینمودند، و از اتابک و گرایش او به مسایه بیگانه رنجیده میبودند، کینه از بهاییان جویند. مگر چه پیوستگی میان آن کارها با بهاییان بوده... و از دست که بگفته‌جوی درازی نیاز عبادت، و در اینجا میباید بکناریم و بگذریم.

در این هنگام در تبریز هم داستان شگفتی رو داد، و آن اینکه میرزا علی‌اکبر نامی از ملایان (که از همان زمان نام ه مجاهد، گرفت و اکنون هم در تبریز زنده و بومین نام شناخته است)، بهنگامیکه از آرمستان، از جلو یک میخانه میگذشت، یکی از مسلمان از میخانه بیرون آمد و جام باده جلو میرزا گرفت، (بگفتند عامیان تعارف کرد) - میرزا که مردی تند و زودخشمی میباشد سخت برآشت، و چون خشمناک بمدرسه بازگشت و چگونگی را بازگفت، طلبه‌ها بشوریدند، و بعنوان آنکه به علماء توهین شده، و میخانه حاجی میرزا حسن مجتهد رفته و او را کشیده و مسجد (مسجد شاهزاده) آوردند،

و در این میان بازارگانان چون از داستان گمرک و بلژیکیان رنجیده و همچون بازارگانان دیگر جاها در ناخشنودی میبودند، از پیش آمدت بهانه جست و بازار را بستند و آنان نیز بمسجد آمدند، و از آنسوی ملایان هنوز دقتگی از دستاها را فراموش نکرده بودند، و همه این رنجیدگیها را رویهم ریخته و چنین گفتند: حبیبا پد مسیوریم پرورد، و میخانه‌ها و مهمانخانه‌ها و مدرسه‌ها بسته شود.

مسو پریم یکی از بلژیکیان و سرگمرک آذربایجان میبود، و مهمانخانه‌ها چون چیز نویی میبود و آرمینیان و قفقازیان باز کرده و در آنها باده نیز میفرودختندی ملایان دشمنی مبداشتند. مدرسه‌ها نیز همان دستاهاست که این زمان چندتا جز تبریز بریا میبود. در روز باین عنوان بازارها بسته و شور و غوغا مرفت. محمد علمیرزا که ولیعهد دولت و سر رشته کارهای آذربایجان بدست او میبود ناگزیر شده دستخطی، فرستاد بدینسان: «مجمعین مسجد شاهزاده، الساعه مسیوریم پرورد را روانه گردانیدم و دستور دادم میخانه‌ها، و مهمانخانه‌ها، و مدرسه‌ها را ببندند، شما مشرف شوید».

همینکه این نوشته خوانده شد طلبه‌ها بیرون ریختند، و میخانه‌ها، و مهمانخانه‌ها، و دستاها را تاراج کردند، و آشوب و غوغای بزرگی بر پا گردید. یکی از دستاها که در این پیش آمد تاراج یافت دبستان دکمال بود که راجعش میرزا حسینخان میبود و روزنامه‌ای نیز بهمان نام می‌نوشتی، پس از این پیش آمد در تبریز مانده و بقتان و مصرفت. مسیو پریم را که محمد علمیرزا بیرون فرستاده بود در باسنج مینشست، و پس از ده بیست روز که آشوب قرو نشست، و طلبه‌ها و دیگران آن تاراج را کردند ذی کارهای خود رفتند، محمد علمیرزا کانسکه فرستاد و او را بشهر بازگردانید، و بجای او حاجی میرزا حسن مجتهد را ناگزیر کرد که در شهر نماز و آن روانه تهران گردید.

این پیش آمدها در تیرماه ۱۲۸۲ (ربیع‌الثانی ۱۳۲۱) بود. (۱)

این ناخشنودی‌ها مانند اتابک را بیروی کار دشوار عیگر دانید. این مردان کارش خوشرویی با مردم و دلجویی از عواداران خود، و پول دادن بسلاطین و دیگران میبود، و همیشه با اینها کار خود را پیش بر می: ولی این زمان آن انزال کند گردیده، و کسانی به دشمنیش برخاسته بودند که پول نمیگرفتند و فریب نمیخوردند.

این زمان در میان ملایان کلماتی پیدا شده بودند که از چگونگی جهان آگاه عیب بودند، و زبانهای کارهای اتابک را بکشورتیک میدانستند، و از دلسوزی و غیرتمندی: زنی استادند در تهران طباطبایی همچنان با اتابک دشمنی مینمود، و چنین رخ داد که حاجی شیخ فضل الله نوری که از مجتهدان بنام و دانشکوه تهران شمرده میشد و تازه از مکه بازگشته بود، در دشمنی با اتابک با وی همراهی کرد. از آنسوی در نجف آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و

(۱) این داستان را برآون بکوه‌ای نوشته، ولی ما باین مفاد می از زبان آقای جواد انطلق

وحاجی میرزا حسین تهرانی (نجل خلیل) این زمان بنام شده بودند ، و ایندهم دلپسنگی بکارهای ایران نموده ، و رنجیدگی از کارهای اتابک نشان میدادند ، و بکسانی در ایران نامه مینوشتند . پس ازهمه ، روزنامهٔ حبل المتین که از اتابک زبان دیده و دشمنی سخت پیدا کرده بود ، با دست کارکنان خود ، چه در نجف و چه در دیگر جاها ، بزبان اتابک میکوشید . سرانجام ناخشنودی علمای نجف کار خود را کرد و درهمه جا پراکنده شد که علمای نجف میرزا علی اصغر خان را وتکفیر کرده اند ، و این بدگیری مردم افزود . از آنسوی کسانی در دربار پادشاه بگفتگو در آمدند و چگونگی را باورسازیدند و درپندخواهی با اتابک پافشاری نمودند .

در تاریخ پیداری مینویسد : مظفر الدینشاه با مردان دریاری بسکانش نشست و با آنان چنین گفت : من از برداشتن امین السلطان پاک نییدارم ، جز آنکه میترسم از این پیش آمد ریشه کارها ازهم گسلد . عین الدوله و برادرش سپهسالار زبان دادند که کارها را نیک راه برند و نگزارند رشته ازهم گسلد .

کوتاه سخن : در آخرهای شهریور ۱۲۸۲ (دهه سوم جمادی الثانیه ۱۳۲۱) بود که اتابک از کار افتاد ، و عین الدوله بنام د وزیر اعظم ، بجای وی نشست . اتابک در ایران نماند و روانه اروپا گردید . در همان روزها نوشته‌ای نامیر و دستبستهٔ علمای نجف پراکنده گردید که اتابک را د کافر د مبخوانند . گفته اند : این نوشته را سید محمد علی برادر دژندهٔ حبل المتین که در نجف میبود ساخت ، و از خود نوشته هم ساختگی آن پیداست ، و ما اینک آنرا در اینجا میآوریم :

باسمه تبارک و تعالی

د بر قاطبهٔ اهل اسلام سپاسا کترین ایران مخفی نمائند که تسلط کفر و استیلاء د آجانب بر نفوس محترمه اسلامیة و بخریدن حریت بقرقه خاله باید بذلیم الله و اقلعه د منکرات و ایاحت بیع مسکرات در ایران بعدی رسیده که جای توقف و مجال تأمل باقی د نمائنده و بوما در تزیاید و آنچه در مقام تدبیر و دفع این عوامل عاقله شده اثری ندیدیم ، و این نیز بر ما ثابت و محقق گردید که تمام این دفاضا مستند بشخص اول دولت علیه د ایران میرزا علی اصغر خان صدراعظم است و پادشاه اسلام اعلی حضرت مظفر الدینشاه د ایران خلد الله بلکه در نهایت دین داری و رعیت پروری و غایت اهتمام را در حفظ حدود د مسلمین داشته و دارد و تمام این مفاصد را این شخص خاین دولت و ملت اسلام بر آن د ذات اقدس اغفال نموده چاره جز اظهار مافی الضمیر ندیدیم - لئذا بر حسب تکلیف د شرعی و حفظ نوامیس اسلامی که بر افراد مسلمین فرض عین است به حیثیت ذاتی دکنزه دیاغنی و ارتداد علی او حکم نمودیم تا قاطبه مسلمین و عامه مؤمنین بدانند که از این د د بد مسی یا رضویت میرزا علی اصغر خان جایز نیست و اوامر و توامی او مثل اوامر د د نواهی جبت و طاغوت است و در زمرهٔ افعال بزیدین معاویه محشور خواهد بود قوله د

د تعالی لن یجمل الله للكافرين على المسلمين سبيلا اللهم اننا نشكو اليك قد نبينا ونبينا ،
 د بتاريخ ۲۱ جمادی الثانی سنه ۱۳۲۱ الاحقر محمد الخربانی (میر) الاحقر الجانی د
 د محمد کاظم الخراسانی (مهر) محمد حسن المامقانی (مهر) الجانی نجل المرحوم د
 د میرزا خلیل (میر) (۱)

عین الدوله بکار آغاز کرد ، و چون در زمان اتابک یکی از دستگیری طلبه‌ها نکوختندگان کارهای او این میبود مردم امیدها به نیکوکاریش بستند ، و از آنسوی ازین بدنجویبهایی کوشید : چنانکه بشیخ رحیم که تا این هنگام در اردبیل میبود و در سایهٔ نگهداری شاعرانه امامقلی میرزا حکمران آنجا زندمانده بود بزرگ بازگشت بتهران داد . نیز آمدن حبل المتین و دیگر روزنامه های فارسی را با ایران که از چهار سال باز جلوگیری میشد آزاد گردانید ، و بلکه چنانکه میگویند خواست اداره حبل المتین را بتهران آورد ، و لای دارنمداش خریدنی نمود . از این پرواها و پشتیبانها بود که حبل المتین بیکبار هوادار عین الدوله گردید ، و بلکه میباید گفت خود را به او فروخت . (چنانکه بازهم خواهیم نمود) .

در همان روزها يك داستان شگفتی در تهران رو داد . گفته‌ایم در شهرهای ایران مدرسه های بزرگی برای طلبه ها بودی . این طلبه ها که بیشترشان از روستا ها یا از شهرهای دیگر آمدندی و خانه هاشان همان مدرسه بودی از ماهانه ای که از در آمد د موقوفات د مدرسه بهر یکی داده شدی زیستنیدی ، و راه درس خواندنتان آن بودی که هر چند تنی ، یا گروهی بخانه یکی از مجتهدان رفتندی ، و ازو درس فقه و اصول و منطق و مانند اینها خواندندی ، و گاهی نیز تنها برای بستگی پیدا کردن و پول گرفتن از مجتهدی یا امامجمعه ای برس او گرد آمدندی . رویهمرفته افزار کار مجتهدان ، یا بیشتر گوییم : سیاه شریعت اینان بودندی .

تهران هم مدرسه های بزرگی با موقوفات بسیار میداشتی . و در این زمان چنین رو داد که میانهٔ طلبه های مدرسهٔ محمدیه (در بازار) ، با طلبه های مدرسهٔ صدر (در جلوخان مسجد شاه) کدکتن و زد و خوردی رخ داد ، چون مدرسهٔ محمدیه د موقوفات د بیشتر دیداشت طلبه های مدرسهٔ صدریه میکوشیدند با آنها دست یابند ، و خود بنشینند ، و کسانی

(۱) از این نوشته پیکره های (مویا در اسانبول) برداشته و بینه جا فرستاده اند ، و نسخه ای از آن بود آقای ضیاء الدین نورست که ما از روی آن بدانانکه بود آورده ایم . در تاریخ پیداری نوشته یکی از انجمنه های اراکانه این نوشته بود . ولی تاریخ نوشته چند روز پیش از پراغدن اتابک است . و من افسوسم که يك نوشته در چند روز در نجف نوشته شود ، و در اسانبول یا در شیردیزی پیکره از آن برداشته نموده ، و بتهران بیاورد . بدست مردم بیفتد و بسجده دهد . بنگران این پس از رفتن اتابک د تهران رسیده . ولی گفتگو از آن تکثیر اقاانکه دشمنانی پراکنده کرده بودند از پیشی از آن در میان بود ، و عساکر نجف نیز بهزاری تری مینمودند ، و ایستد فرج را بر این نوشتهٔ ساده هم خادوشی نموده اند .

از ملایان بزرگ عم پشتگرمی به ایشان میدادند - بهر حال پیش آمد چون کوچک بود عین الدوله پروا ننمود ، ولی عواداران اتابک که خواهان آشوب میبودند ، و برخی ملایان هوسباز که آرزوی نام درآوردن و سروری فروختن میداشتند فرصت بنست آوردند و با آتش دامن زدند .

در تاریخ بیداری نامهای سید علی اکبر تقی‌زنی ، پسر او ، و حاجی میرزا ابوالقاسم امامجمعه ، و امیرخان سردار ، و سائرالدوله ، و شماع السلطنه ، و دیگران را میبرد که از اینسو یا فزانسو عواداری میموده اند . کوتاه سخن آنکه دوباره زود خوردی میان طلبه ها در گرفت که بازگتکه و قبه بجان همدیگر افتادند و کسانی کوفته گردیده ، و یا خسته شدند ، و جروی زمین ماندند .

حکمران تهران دستگیری سردستانان پرداخت ، ولی یکی از آنان که معتقد اسلام رشتی بود ، یحیی سید عبدالله بهبهانی که از شمار مجتهدان بنام میبود پناهنده ، و شادردان بهبهانی او را نگهداشت .

از این رفتار ، طلبه‌های مدرسه صدر از بهبهانی رنجیدند ، و چون امامجمعه نیز پشتگرمی با آنان میداد ، بیایمانه برآن شدند که از بهبهانی کشته جویند ، و رشتی بهنگامیکه بهبهانی از جلو مسجد شاه میگذشت ، دسته ای از طلبه ها با دگتکه و قداره بیرون ریخت و پسر او و همراهانش را کشتند . در تاریخ بیداری می نویسد : اشرف آقا دم خورده او را ، بی آنکه آسیبی ببیند بخافته رسانید ، ولی دیگران گفته اند او را عم زدند .

عین الدوله چون بهبهانی را عوادار اتابک میشناخت و از او رنجیده میبود ، و باشد که خود در نهایت دست در پیش آمد میداشت ، باین عم پروا ننمود ، ولی چون یکدسته از ملایان به پشتیبانی بهبهانی برخاستند و با فشاری نمودند ، عین الدوله ناگزیر شد بکاری برخیزد ، و از ملایان زبان گرفت که میاتجیرگری ننمایند ، و آنکه دستور دستگیری طلبه‌ها را داد ، و برای آنکه سختی خود را در کارها ب مردم نشان دهد و چشمها را بترساند سختگیری بسیار نمود ، چهارده تن از طلبه‌ها را دستگیر ساختند ، بدینسان :

شیخ احمد خراسانی ، شیخ علی اکبر اشتهاردی ، شیخ بابا اشتهاردی ، شیخ اسماعیل رشتی ، حاجی میرزا آقا همدانی ، شیخ جعفر تنکابنی ، سید حسین قمی ، سید تقی قمی ، شیخ علی حمای ، سید عزیزالله قمی ، سید علی قمی ، شیخ ابوالطالب قمی ، یدالله قمی ، شیخ عبدالعسین همدانی .

اینان را که گرفتند ، همه را در گاری نشانند ، و پانصد سوار عمر آهشان گردانیدند ، و از خیابانهای تهران گذرانیدند ، بلسگر گانه که در بیرون شهر میبود برده ، و در آنجا به مکی چوب زدند ، و پس از یکی در روز ، همه را با ستمها نشانده ، و هر هفت تن را بیست زنجیری بستند ، و روانه آودبیل گردانیدند .

این رفتار عین الدوله ب همه گران افتاد ، تا آنروز چنین رفتاری با طلبه‌ها دیده نشده بود .

آنروز مردم بیلا و طلبه ارج بسیار نهادند ، بویژه اگر کسی بود ، و بیگمان بسیاری از ایشان اگر کسی بکنش آخوند کفشکده گفتی دکافر گردیدی .

در تهران و دیگر جاها رنجیدگی بسیار نمودند ، و در زنجان مردم بازارها را بسته برآن شدند که بریزند و دستگیران را از دست سواران دولتی بگیرند . سواران ناگزیر شدند از بیرون شهر در گرفتند . (۱)

در تهران بهبهانی بنام عین الدوله فرستاد که من از شما سپاسمدم ، و طلبه‌ها را هم تبریزم ، آنانرا آزاد گردانید ، عین الدوله با بهبهانی پاسخ داد : من آنان را بیاس دلخواه آقا نگره‌تم که او سپاسمند باشد ، و چون خوانست آزادشان گردانم . این پاسخ را بهبهانی را از عین الدوله بیشتر گردانید .

این پیش آمد در مهرماه ۱۲۸۲ (رجب ۱۲۲۱) ، و نخستین داستانی بود که چگونگی رفتار عین الدوله و اندازه خودکامگی او را نشان داد .

امین السلطان رفته ولی نتیجه‌های بدخواهی او باز میماند ، و در زمستان عین سال پیمان گمرکی که با روسیان بسته شده ، و روسیان و تعرفه نوین تعرفه نوین گمرکی که از روی آن درست گردیده بود ، بیرون آمد ، این پیمان ، با دست نوز آماده گردیده و در سال ۱۲۸۰

(۱۳۱۹) ، پس از بازگشت شاه از سفر دوم اروپا ، دستبند بآن نهاده شده ، و در ۱۲۸۱ (۱۲۲۰) ، پیمان نامها بصدیگر داده گردیده ، ولی بکار بستن آن باز مانده بود که از بهمن ماه اینسال ۱۲۸۲ بآن برخاستند .

این پیمان و تعرفه یکسره بزیان ایران ، و نتیجه آن این بایستی بود که اندکی افزای سازی و پارچه بافی و مانند اینها که ایرانیان می‌داشتند از میان روده و کار داد و ستد و بازار گانی از رونق افتد ، و کشاورزی و گسنداری نیز آسیب بیند ، و در پنداران ، آن باشد که مردم ایران دست بسته و بیگار مانده ، و بشورهای قفاز و دیگر جاها کوچند ، و با در کشور خود بسخنی افتاده و از ناچاری بهمسایه بیگانه گرایند .

اگر کسانی بخواهند از چگونگی این پیمان و تعرفه ، و از خواسته‌هاییکه همسایه شمالی را از بستن آن برده ، و از زیانهاییکه بایران میرسانید آگاه گردند ، کتاب استقلال گمرکی ایران (۲) را بخوانند .

در این کتاب يك راز را آشکار گردانیده ، و آن اینکه پیمان و تعرفه از چند سال پیشتر آماده گردیده بوده است ، و ما از اینجا بی برازغای دیگری برده ، میفهمیم که گتنگوی این از زمان شادروان امین الدوله آغاز شده ، و میتوانیم گفت که یکی از انگیزه‌های افتادن امین الدوله تا عهداستان آن با این پیمان و تعرفه بوده ، نیز میفهمیم

(۱) مراجعه ب س از دوره نیز در سابق با فشاری زنجانیان بود که عین الدوله ۳۰ سال را از آن مرده بود .

(۲) نوشته آقای رضای شرفی - در سال ۱۳۰۲ در تهران بچاپ رسیده .

که آن پیشرفت تند نوز، و رسیدن اولیه دوزیری گمرکات، و زمینہ سازی برای چنین پیمانی بوده، و رویچمرفته میباید گذشت؛ عمسایه شمالی از دست نهادی شاه، و از ناپاکی امین السلطان، و ناآگاهی توده فرصت یافته، خواست خود را با دست بلژیکیان و دیگران پیش میبرد.

پیمانگیزه نیست که شوستر، نوز را افزار دست روس و و تکه دلتنه بنام، و از بشماره، و باز پیمانگیزه نیست که صتی نیا مینویسد: «امضای این قرار داد ضربت سختی بود که پس از عهده داده ترکمان چای با استقلال ایران وارد شده.

اؤن خود تنگبست که يك پادشاه یا يك صدر اعظم، چنین کار از جداری را، که آبادی کشور یا ویرانی آن را نتیجه دادی، يك بیگانگی تا آزمودهای بنبارد. نوز اگر هم پیمانی بسوزد ایران بسته بودی، بار گناه مظفرالدینشاه و اتابک، در واگزاردن چنین کاری باو، درخور آموزش نبودی.

این تفرقه برای کالاهاییکه از روستانان ایران آمدی بدی کم، و برای کالاهاییکه از ایران بیروستان رفتی، یا از هندوستان و فرانسه و دیگر جاها با ایران آمدی بدی بسیار، بسته بود، و از اینرو نه تنها بزبان ایران بلکه بزبان همه کشورهای دیگر نیز مینبود، و از اینرو انگلیسیان سخت آزرده گی نمودند، و دولت ناگزیر چندماه نگذشته با آنان نیز پیمان و تفرقه توفی بنده، و از زبان بازرگانان ایشان جلو گیرد.

ولی زبان ایرانیان همچنان بارمانده، و میبایست بسوزند و بسازند، و این تفرقه عیایه دیگری برای رنجید گیها و ناخشنودیهای مردم گردید. پوزیه یا دژ رفتارهاییکه نوز و دیگر بلژیکیان می نمودند و مردم را سخت می آزرده.

سال ۱۲۸۳ (۱۳۲۲)، در سایه چیرگی عین الدوله با سودگی گذشت؛ ولی در پایان آن در تهران یکدانشانی روداد، و آن اینکه پیکره ای از نوز و دیگر بلژیکیان بدست افتاد که زنان و مردان بزعی (بال) ساخته اند، و هر یکی از مردان رخت دیگری (از رختهای گوناگون ایران) بتن کرده اند، و خود نوز «عمامه» پسر گزارده و همچون ملایان دعاء بدوش انداخته.

این بزم در دو سال پیش بوده، ولی این زمان که از یکسو مردم از گمراه و کارکنان بلژیکی آن سخت آزرده میبودند، و از یکسو بیبمانی از عین الدوله رنجیدگی عیدانت و از یکسو کارکنان اتابک بیکار نایستاده از عین الدوله بکار شکنی میکوشیدند، این پیکره را پیدا کرده، و چون محرم فرا رسیده و بازار ملایان گرم خواستی بود، بدست آنان دادند، و آنان بدست او نیز اینکه نوز باسلام استیزاء و بعلماء توهین کرده و بناله و فکوهش برخاستند، نخست خودشان دروان بیبمانی در خانه خود بالای منبر یاد پندرفزارهای هائی نوز را کرده و در پایان سخن این داستان را میان آورد، و چنین گفت که میباید از مظفرالدینشاه برداشتن نوز را خواست. سپس ملایان دیگری از صدر انعماء، و حاجی



۸۰ پ

این پیکره همانست که نوز را با رخت ملایان نشان میدهند و باره شایهو بوده. کسان دیگری از زن و مرد که دیده نمیتوانند همه از بلژیکیان و زیر دستان نوز دیداشند.

شیخ مرقضی (پسر میرزای آشتیانی)، و شیخ محمد رضای قسبی، و سید احمد طباطبایی (برادر شادروان طباطبایی)، پیروی نمودند، و عریضی در بالای منبر بدگویها از توز کردند. تا تشنه‌های محرمی پایان رسید این عیاهو بر پا بود، و در این میان سال ۱۲۸۴ (۱۲۲۳) که جنبش آزادیخواهی از آن می‌آغازد، فرارسید.

عین‌الدوله، با آن‌هی پروایی در برتری‌فروشی که می‌داشت، با این عیاهو ارجی ننهاد، و شاه نیز پروا نتمرد، و نتیجه‌ای در بیرون از آن ناخشنودپیا و بدگویها دیده نشد، و چون محرم پایان رسید عیاهو نیز فرونشست، ولی خواهیم دید که دنباله آن بریده نشد، و از همین زمان بود که پیمان همدستی میان شادروان بهبهانی و طباطبایی بسته گردید، و جنبش آزادیخواهی سرچشمه گرفت که ما از آن در گذار دوم سخن خواهیم راند. در اینجا، در پایان گذار برای روشنی تاریخ بچند سخن دیگری می‌پردازیم.

چنانکه دیدیم اندیشه‌ای که باید در کشور قانونی باشد و زندگی پیشرفت دستانها از روی آن پیش رود، از زمان حاج میرزا حسینخان سبهاالار آغازید. از پیش از آن، ما از چنین اندیشه‌ای در میان ایرانیان،

آگاهی نمی‌داریم. سپس هم نخستین تکان در توده و آغاز بیداری در میان مردم از پیش آمد دامتیاز توتون و تنباکو، پیدا شد. باید گفت این تکان در مردم ایران فروتنشست، و از همان زمان، بیداری مردم، دلپسنگی آنان بکارهای نموده و کشور، در يك راه پیشرفت افتاد، و باید گفت که کمتر گمان رفتی رو به رو بیدن و پالیدن گراشت.

نشان این، نخست رواج روزافزون دستانهاست. زیرا چنانکه گفتیم دستان در ایران از سال ۱۲۷۵ (۱۳۱۴) آغازید، که امین‌الدوله با دست رشده، نخست در تبریز و سپس در تهران، آنرا باز کرد. در تهران تادیری تنها يك دستان (رشده) میبود، ولی پس از زمانی، در سایر رو آوردن مردم دستانهای دیگری بنیاد یافت. نخست برخی از ملایان، در اینجا دشمنی می نمودند، و کسانی از آنان میخواستند بیواداری از الفبای کون کتاب نویسند، ولی در این میان دو تن از ملایان نیکنام، خود پشتیبان دستان گردیدند: یکی از آن دو، شادروان شیخ هادی نجم‌آبادی بود که خود مرد دانشمند و آزاد اندیشه

و نیکی میبود، پس از برافتادن امین‌الدوله سرکشی و پشتیبانی بدستان رشده و نگهداری آن را بگردن گرفت. و دیگری شادروان سید محمد طباطبایی بود که خود بنیاد دستانی بنام «اسلام» نهاد و تا توانست از عواداری و واداشتن مردم بیواداری باز نایستاد. پروای این دو تن بکار دستان زبان دیگران را بست، و با همه روگردانی که اتفاق از این کار می‌داشت و ناخشنودی خود را پوشیده نمیداشت، دستانها سال بسال بیشتر میگردید، و ما میبینیم در سال ۱۲۷۹ که چهارپانچ سال از آغاز پیدایش دستان میگذشت، بیست و يك دستان بر پا میبوده (هفده در پاریخت، و چهار در تبریز و بوشهر ورشت و مشهد)، و اینجا همه پدید آورده خود مردم بوده، و در رفتن رهبر آنان می‌دادند، و دولت را پای در میان نبود.

انبوهی از مردم زبان بيسوادی را در بافته، و از آنسوی چندی را که عیاناً دستان و مکتب میبود با دیده می‌دیدند، و این بود بادلخواه و آرزو روپان می‌آوردند. یکی از کارهای نیک این میبود که در پایان سال، بنگام آزمایش شاگردان، در حیاط دستان جشنی بر پا نموده، و پدران و شاگردان و کسان دیگری را میخواندند، و اربابان از دیدن آنکه يك بچه کوچک، در دو سه ماه که الفبا خوانده، نوشتن یاد گرفته و هر کلمه که گفته میشود بیغلط بروی تخته سیاه می‌نویسد، و شاگردان بزرگتری، کشورهای آره پا و امریکا را بنام می‌شمارند، و از هر کجا آگاهی‌هایی می‌دهند، سخت شادمان میگردیدند، و بدلخواه دست دهش باز می‌کردند و بسیار رخ میداد که در رفت یکساکه یکدستانرا مردم در همان نشست جشنی میدادند. (۱)

سال ۱۲۸۵ که مظفرالدینشاه مشروطه را داد دستان را رواج بسیار یافته، کمتر شهری بود که يك یا دودستان یا بیشتر در آن نباشد. دلپسنگی مردم باینها بجایی رسید که کار بگزافه اندیشی کشید، و بسیاری از ایشان چنین پنداشتند که تنها چاره دردهای کشور همان دستانست، و چون جوانانی از آن بیرون آیند همه در مانه گبها از میان خواهد برخاست. هر زمان که جشنی می‌گرفتند آگاهی از آن در روزنامه‌ها می‌نوشتند و شادمانیهای بی‌اندازه می نمودند، و نردها بخود میدادند. بجایی رسید که احمد بيك آقا یوف نویسنده روزنامه حیات، قفتاز، که خود مردی دانشمند میبود و بکارهای ایران دلپسنگی نشان میداد، بزبان آمد و خامی این اندیشه ایرانیان را باز نمود. (۲)

در گذشته‌گو از دستانها میباید یادی هم از حاجی زین‌العابدین تقیوف کنیم. این مرد یکی از توانگران بنام حیان و خود مرد رادی میبود و دهشهای بجا می نمود، و در سال ۱۲۷۹، با دسته انجمن معارف ارمغان شایانی بدستانهای نو پدید ایران فرستاد بدستان که يك رشته نقشه های بزرگی دیواری، و دفترها برای نوشتن شاگردان، و برخی کتابها در بیست و يك بسته، برای بیست و يك دستان ایران ارفغان کرده، و چهار هزار منات برای دستان رشده، و پانصد منات برای دستان سادات پول فرستاد.

نشان دوم آن پیشرفت فزونی روزنامه‌ها، و رو آوردن مردم فزونی روزنامه‌ها بخواندن آقیاست. چنانکه گفتیم پیش از آن زمان روزنامه‌ها بیشتر دولتی بودی، و ما جز از آنها تنها دختره اسنادیول، و حکمت، مصر، و وقانون، لندن را می‌شناخیم. اما پس از آغاز آن تکان و پیشرفت، چند روزنامه دیگری پدید آمد، که بنامش این آنها دجل‌المتین، کلکته، و در بیست تهران، و در آره

(۱) اینگونه جشن‌های با شکوه گرفتن، و پول از مردم دریافتن، چند سال پس از آقا یوف در همه رواج می‌داشت.

(۲) آنستار حیات را آقای جعفر خاوندی از قزقی ترجمه کرده و در یکی از شماره‌های حیل‌المتین کلکته بجا آورده.

و پرورش مصر، و الحدیدیه یا عدالت تیریز بود.

اینها اگر از نویسنده گان نشان گفتگو کنیم، برخی نیک و برخی بد میبودند. نیکی نویسنده گان اختر را یاد کرده ایم. گفتارهای این روزنامه مایه بیداری کسان بسیاری گردیده. حاجی میرزا حسن رشیدی که بنیاد گزار دبستانهاست، میگوید مرا بر قفس بیروت و یاد گرفتن شیوه نوین آموزگاری یک گفتاری از اختر برانگیخت. روزی با پدرم آنرا



این پیکره نشان عهدنامه است آزمایشی یکی از دبستانها را (دبستان بصیرت امریه) که همبیا در تهران بوده.

میخواندیم دیدیم نوشته: در اروپا از هزار تن ده تن بیسوادند، ولی در ایران از هزار تن تنها ده تن پاسواد میباشند، و انگیزه این، بدی شیوه آموزش، و دشواری درس الفباست. باید در ایران دبستانهایی بشیوه اروپا بنیاد یابد. این نوشته در من و پدرم سخت عنایید، و منتهکه ملازاده بودم و میبایست بنجف رفته درس ملایی بخوانم، با عبدالمطلبی از پدرم روانه استانبول و مصر و بیروت گردیدم، و در این شهر بازمسین چگونگی آموزگاری نوین را یاد گرفتم. این نمونه ایست که چگونه یکسخن با کدلانه راست کار خود را کند.

نویسنده حکمت: میرزا مهدیخان تیریزی از نیکانست. روزنامه اوراکم دیده ام، ولی از نیکیش آگاه میباشم. اینمرد دانشمند میبود و کتابها نیز نوشته، و شعرهای موعظیه نیز عیسروده. در سال ۱۲۷۹ گویا، پنهان آمده، و اقبالیک با او پذیرایی و مصرا باقی دروغ نگفته، و لقب زخمی الدوله، و سالانه سیصد تومان برایش از شاه گرفته، ولی تا آنجا که ما میدانیم، اینها او را از راه نبرده است.

از قافله و نویسنده آن میرزا ملکم خان در پیش گفتگو داشته ایم. نویسنده تربیت یکشاعر درباری بوده، و روزنامه اش نیز همچون دیوان یکشاعر درباری پرازنایبهاست. مثلا نزد شجاع السلطنه رفته، و گفتار درازی در ستایش او نوشته و چنین میگوید:

د پس ار استیناس، با حضرت گردون اسام، یکوقت مقدر شدیم و دیدم عن بسا خرد خورده بین رو برو شده ام، و با هوش سروش گفت و شنود میتمامیم. گمان نمیکنم سن حضرت شاهنشاه زاره زیاده از شانزده و هفده باشد، لیکن با فریبندگی سنین و شهر، و روشنی بخشش ماء و عور، بخاطر ندانم در مدت شصت سال عمر خود از خورد سال و سالخورده شخصی باین عظمت و ذکا دیده باشم. بنام ایزد، نقاد سخن، کشف سر، جوهر درایت، گوهر فراست، مخمصر با ضمیری بنایش آفتاب، و خاطری ریخته تر اوسحاب، از ذائق و حقایق مهام ملکی و امور دولتی نالطایف و لطایف ادبیات از شعر و انشاء و غیرها ندیدم تکلفی نداشت و نوشته که بخواند...

ترا: نخست نوشتن آن با میرزا علیمحمد خان کشانی بود و آوازه گفتارهای تند آن همه جا میرسید، ولی سپس او جدا گردید، و خود نامه پرورش را بنیاد نهاد و نوبت از اراج افتاد. سال ششم آن را که در سال ۱۲۸۳ (۱۳۲۲) در تهران چاپ شده و نویسنده اش سید فرج الله کشانی بوده، من دیده ام روزنامه بسیار پستی است.

یکی از زشتیهای این روزنامه کشاکشی است که با حیل المثنین پیدا کرده، و سخنان سبک و زشت بسیار، که خود دشنامست. بداند که حیل المثنین میسازد. حیل المثنین گاهی سخن از قانون و حکومت مشروطه، بمیان میآورد، این در پاسخ آن می نویسد:

د در پادشاهی که سخن از تمام سلاطین سلف، و اعدل از منوک داد گستر جهانست، خرافات و ترهات سلطنت مشروطه و غیر مشروطه چرا میبانی، و در آهنگر و غمخوار و باقرا

محقق در تدقیقات امور دولت میسمازی ... اینستخوان مشایه بکلام جن زدگانست چه سود بخشند ... این هوالنضولیهای مردود ، از سید جمال مبهود است ، توسید جلال بی جمال چه میگویی ۱۹

اتابک که رفته بود جبل‌المتین تکویش ازو میتوشت. این دربرده هواداری از اتابک میکند ، (و بیگمان از عواداران اتابک پول می گرفته) و چنین پاسخ میدهد :

تخطئه اعمال مریک از خدام آسان شاحتشاهی بان ساحت قدس راجع میشود . چه رسد به تخطئه کسیکه یکتقرن در دولت صاحب حکم و قلم بوده ، و برگزیده و امین دو پادشاه ذیجاء برگزیده عالم ... پس باید گفت الحیاذ بالله در یکتقرن دو پادشاه بقدر جبل‌المتین ندانسته اند ، و نه چنین است. یک پادشاه عقل چهل وزیر ، و یک وزیر عقل چهل مرد خردمند را دارد . ما مردم بازاری اسرار دولت ، و حکمت علییه سلطنت را چه دانیم؟! و پرورش ، سال نخست آن را که من دیدم از بهترین روزنامه هاست . نویسنده آن میرزا علی محمد خان ، مرد با غیرت و دانشوری مینوید ، و گفتارهای تکان دهنده و تند می نوشت . در سال ۱۲۸۹ که مظفرالدین شاه بار دوم بستر اروپا رفت ، این مرد هم از مصر روانه گردید ، و در اروپا وزیران و همراهان دیگر شاه را دید ، و گفتارهای پرمعنی نیکی برای نامه خود نوشت .

الحمدید ، نویسنده آن سید حمیدخان از یکانست و در روزنامه اش نیز که سپس آنرا بنام عدالت نوشت ، از چاپلوسی خودداری کرده و گفتارهای سوهمند می نوشت .

اما جبل‌المتین ، میباید از آن جداگانه سخن رانیم . این نامه هفتگی از همه روزنامه های آن زمان بزرگتر ، و بنامش میبود ، و در هندوستان چاپ شده و آزادی برای سخن راندن میداشت .

یکی از چیزهایی که مایه رواج آن گردید ، این بود که حاجی زین‌العابدین تقیوف پول بسیاری فرستاد که روزنامه بعلمای نجف و دیگر جای بی پول فرستاده شود. از اینجاییوستگی میان روزنامه و علماء پدید آمد ، و شادروان شیخ حسن مغانی ، که این زمان با فاضل شربیانی ، دو تن ، مرجع تقلید ، میبودند ، بستایش جبل‌المتین برخاست و مردی را بخواندن آن برانگیخت .

این روزنامه گفتارها در باره گرفتاریهای سیاسی ایران می نوشت ، و دلسوزها و راهنمایهای بسیار میکرد ، و در پیش آمد وام از روس گفتارهای تند چاپ رسانید ، (بهمین انگیزه چهار سال از آمدن آن یا ایران جلوگیری شد) ، و بارها پیشنهاد قانون و حکومت مشروطه (یا مشروطه) نمود ، و مردم دلبرستی بسیار با این روزنامه پیدا کردند ، و نویسنده آن سید جلال‌الدین کاشانی (مؤید الاسلام) نیکی شناخته میبود ، ولی راستی را از سود جویمان بود ، و بهر کجا که سودی برای خود امید میداشت که کوشش نیکی توده و کشور را فراموش نمیکرد .

ما در روزنامه اش چاپلوسیهای فراوان می یابیم ، هر کسی که بسر کاری آمده ، هنوز بکاری برنخاسته و آزموده نگردیده ، بشیوه شاعران ، ستایش آرزو میکرد ، هنگامیکه نوز و وزیر گمرکات ، گردید او چنین می نویسد : « جناب سیر نوز اصلاً از نجبای بلزیک ، و شخصاً مرد در ستکار و با کفایت ، و مدت یکسالست از جناب دولت مدبر و مستخدم اداره گمرکات ممالک محروسه ایران میباشد . مستقلاً بیده وزارت کل گمرکات ایران میاهی و متفخر گشت ، این نمونه ستایشگریها و گزافه نویسیهای اوست . یکمرد بیگانه ناشناسی را بدینسان بالا میبرد .

از محمد علم میرزای ولیعهد ، و ارفع الدوله ، و عین الدوله و دیگران ستایشهای گزافه آمیز بسیار می کرده ، و چنانکه گفتیم چون عین الدوله وزیر اعظم گردید ، این خود را بان فروخت ، و از آن زمان جبل‌المتین را جز « عین الدوله نامه » نتوان خواند و ما رفتار زشت او را ، یا کوششهای شادروان خطابایی و بهبهانی خواهیم نوشت .

در ایران روزنامه ها ، چه پیش از مشروطه و چه پس از آن ، راهی برای خود نمیداشت و اینست همیشه و آروغ نویسیها میکردند . جبل‌المتین با این آنگاه گرفتار بود ، و

شما می بینید در این شماره از داد گسری مظفرالدین شاه ، یا از کوششها و بیداریهای ولیعهدش محمد علی میرزا ستایشهای بسیار نوشته ، و در شماره دیگر بنامه و قریباً از گرفتاریهای مردم ایران ، و ستغیری حکمرانان ، و ویرانی و نابسامانی کشور پرداخته است .

راستی آنست که اینان میخواستند کوشش در راه ایران بنمایند ، ولی در این میان خود هم نان خوردند و پول اندوزند . این شیوه ایوبه کوشندگان میبود .

من در يك شماره از جبل‌المتین دیدم دو گفتاری از یکن (یوسف زاده عمداتی) بچاپ رسانیده ، یکی در ستایش « اتحاد اسلام » و واداشتن مردم بان ، و دیگری در ستایش « سوسیالیسم » و شمردن سودهای آنچنان زندگانی ، که نه نویسنده ناماز گساری آن دو راه را با هم دریافته ، و نه چاپ کننده بان پی برده .



ب ۱۰

عبدالرحیم طایبوف

جز از امین‌السلطان که زبان بحیل‌المتین زده بود، از دیگران هر کسی وزیر شده، چه پیش از مشروطه، و چه در زمان خورده خودکامگی، و چه در زمان التیما توپروس و بست بودن دارالشوری، این روزنامه او را ستوده و چاپلوسیها گفته.

این بوده چگونگی روزنامه‌ها در آن زمان. نیک و بد را با هم میداشته‌اند، و اگر رویصرفته را بگیریم سودمند میبوده‌اند، و میتوان یکی از انگیزه‌های تکان توده همین‌ها را شمرد. زیرا گذشته از آنکه برخی از آنها نیک بوده و راهنماییهای سودمند میکردند. بدعا نیز این سود را میداشته‌اند که از کشورهای اروپا، و از پیشرفت و نیرومندی آنها، و از دانشها و اختراعات، و مانند اینها سخن میرانده‌اند، و مردم را آگاه میگردانیدند، و عمینها مایه تکان و بیداری میشدند.

چنین رخ داد که در آن زمان نخست جنگ ترانسوال و انگلیس برخاست، و سپر جنگه ژاپون و روس پیش آمد. تا چند سال این جنگها در میان بود، و روزنامه‌ها داستانیهای آنها را مینوشتند، و بیدار شدگان باخشنودی و دلخوشی آنها را میخواندند و سخت میسپیدند. این داستانها در ایران، کار بسیار کرده، دلپریهای یکمشت ترانسوالی، و ایستادگیهای مردان آقان در برابر دولت بزرگی همچون انگلیس، و شکستهاییکه چند بار سپاه این دولت دادند، و همچنین لشکرهای آماده ژاپون، و کاروانهای سرداران ایشان، و فیروزیهای بیایی که می‌یافتند، ایرانیان را تکان سختی میداد، ژاپون که تا چندین پیش گمنام بوده و در سایه مشروطه و تکان تسوده باین جایگاه رسیده بود، درس بزرگی بایرانیان می‌آموخت، و همه را میسپانید. داستانهای این جنگ چندین پراکنده گردیده و شناخته شده‌اند، نامهای و پورت‌آتور، و د مارشال، اوپاما، و جنرال گروپانگین، و مانند اینها زبانزد مردم گردید، و مثلاً اگر کسی برتری فروختی یا بخسود بالیدی چنین گفتندی: «مگر پورت‌آتور را گشاده‌ای که چنین عیبایی؟»، و بسیاری از نویسندگان گزافه‌نویسیهای از عین دوستی ژاپونیان، و از نیکخویی، و از خردمندی آنان مینوشتند. یکی از سودهای روزنامه‌ها، چنانکه گفتیم، این بود که مردم را از این پیش آمدهای بزرگی جهان آگاه میگردانید، و از آنسوی رو آوردن مردم باینها نشان پیشرفت تکان و بیداری شمرده میشد.

يك چیز دیگری که میباید از انگیزه‌های بیداری ایرانیان شمرد کتابهای طالبوف و سیاحتنامه ابراهیم بیگ میباشد. اینها نیز سیاحتنامه ابراهیم بیگ کار بسیاری کرده.

عبدالحکیم طالبوف، از مردم تبریز، و چنانکه خود نوشته پسر يك درودگری بوده که در جوانی بقتضای وقت در آنجا با کوشش و رنج دارایی اندوخته، و پس از آن در ولادیفوقاز بگونه نشینی پرداخته، این مرد از دانشمندان سیبوی و از فیزیک، و شیمی، و ستاره‌شناسی، و مانند این آگاهی

بسیار میداشت، و کتابهایش بسیار است، ولی خوانست ما در اینجا دو کتاب اوست: یکی کتاب احمد، و دیگری مسائلک المحسنین.

در کتاب احمد که دو بخش است و پاکیزه بچاپ رسیده، طالبوف با پسر پنداری خود احمد، گفتگو میکند، و دانشهایی بازبان ساده باو میآموزد، و از پیشرفت اروپاییان و پس ماندن ایرانیان، سخن میمان میآورد، و کتاب بسیار سودمند و شیرینی است.

در مسائلک المحسنین چند تنی از تهران، بیک گردش دانشی برخاسته، و با اقزاق و دریاست آهنگ قله دعاوتند میکنند، کتابی برای داستان این گردش است، ولی نویسنده در آن میان، از چگونگی مردم و گرفتاریهای کشور، سخن‌ها میآورد و کتاب بسیار شیرین و سودمند است.

يك ناآگاهی که در آن کتاب دیده میشود آنست که طالبوف این روی کوههای البرز را، همچون آنروی دیگوش، جنگل و پر درخت دانسته، و نه چنین است. برخی از ملایان، چنانکه شیوه ایشان بود، طالبوف را «تکفیر» کرده و مردم را از خواندن کتابهای او باز میداشتند، ولی این جز نفعان نادانی آنان نتواند بود.

اما سیاحتنامه ابراهیم بیگ، ارج آنرا کسانی میدانند که آنروزها خوانده‌اند و تکانی را که در خواننده پدید میآورد بیاد میدارند. این کتاب داستان جوانی را از بازارگان زادگان ایرانی در مصر میسراید، که با روزی دیدن میمون خود، همراه لاله اثر یوسف سمو، با ایران آمده، و در پایتخت دیگر شهرها هر چه دیده، از ناآگاهی مردم، و سرگرمی آنان بکارهای بیصده، و فریبکاریهای ملایان، و شمشکریهای حکمرانان، و بی‌پروایی دولت، و مانند اینها، با زبان ساده و شیرینی، و با آهنگ دلسوزی، برشته نوشتن کشیده. انبوه ایرانیان که در آنروز، خو با این آلودگیها و بدبیا گرفته بودند، و جز از زندگانی بد خود بزندگانی دیگری گمان نمیدادند، از خواندن این کتاب، تسو گفتنی از خواب بیدار میشدند، و تکان سخت میخورند. بسیار کسان را خوان پیدا کرد که از خواندن این کتاب بیدار شده و برای کوشیدن به نیکی کشور آماده گردیده، و بکوشندگان دیگر پیوسته‌اند.

در نتیجه این عیایش او در خوانندگان، بود که به پراکنده شدنش در میان ایرانیان خرسندی نمیدادند و نا دیگری مردم آنرا در میان خواندندی.

این کتاب در سه بخش است، و این گفتگوها در باره بخش یکم میباشد. دو بخش دیگر، این جایگاه را نداشت، و خود نیز دیرتر نوشته شده و چندان نتیجه از آنها بر نخواست.

اما نویسنده اش، در آن هنگام دانسته نبود، ولی سپس که مشروطه داده شده و آزادی رو داد، در بخش سوم آن نام حامی زمین السابین مراغه‌ای، از بازارگان استانبول، پدید آمد، که نامی باور نکردند که چنان کتاب پرمغزی از خامه یک بازارگان

ساده بیرون آمده باشد، و برخی از دشمنان چنین گفتند که بخش یکم را میرزا مهدیخان (یکی از نویسندگان روزنامه اختر) نوشته و بچاپ رسانیده بود، و پس از مرگ او حاجی زین العابدین بخشهای دوم و سوم را نوشته، و همه را بنام خود خوانده، و دلیلی که بان گفته خود یاد میکردند این بود که شیوه نوشتن بخش یکم بشیوه گذارهای اختر بسیار میماند، و از آنسوی بخشهای دوم و سوم، از هر باره با بخش یکم جداست. ولی این گفتهها درخور پذیرفتن نیست، و بخشهای دوم و سوم که بیگمان از حاجی زین العابدین است خود آگاهی و پرمایگی نویسنده آنها را نشان میدهد، و اگر کسی جدایی یا بخش یکم در میانست، این در بسیار کتابها رخ دهد که همه بخشها بیگمان در نیاید.

آنچه توان پنداشت اینست که میرزا مهدیخان یا نویسنده آگاه دیگری بحاجی زین العابدین یاوری کرده، و این از ارج گوشهشای حاجی نامبرده نخواهد گشت. ما اگر تنها چاپ کردن و پراکنده ساختن آن کتاب را از حاجی زین العابدین بدانیم باید ارجشناسی ازو نماییم و بنامش در تاریخ جایی باز کنیم. تنها بچاپ رسانیدن چنین کتابی در آن زمان انگیزه نابودی چاپ کننده توانستی بود. این نه نیست که بر شک، نیکبختی کسانی را تهدیدیم.

تنها خرده ای که بکتاب ابراهیم بیک توان گرفت، آن شعرها و گفته های بیهوده پراکنده است که باخر بخش سوم افزوده شده. از این گذشته ما را گله ای هم از حاجی مرادخای هست که در جای خود خواهم آورد.

چون میخواهیم هر آنچه با بیداری ایرانیان پیوستگی میدارد یاد **شعرهای وطنی** کنیم میباید از چکامه های وطنی که برخی شاعران در آن زمانها سروده اند هم نامی ببریم. ایرانیان از سالیان دراز گرفتار شعر بوده اند، و از این کار زبان های بسیار برده اند. ولی گاهی نیز شعرهای بی زبانی سروده اند که ما از آنها این چکامه های وطنی را می شماریم.

چون در میان آنکه با اندیشه های اروپایی و چگونگی زندگی زندگانی اروپاییان آشنا میگردند بتوانند مین و مین و مین دوسنی، نیز آشنا میشوند، کسانی چنین خواستند که چکامه های در آن زمینه بسرایند و در روزنامه ها پراکنده کنند. یکی از نیکبختی روزنامه ها بچاپ رسانیدن اینگونه چکامه ها و رواج دادن بانها بود.

اگرچه چاهه سرایان در ایران پیروی از قافیه نمایند، و در بیشتر شعرها تنها برای گنجاندن یک کلمه ای (قافیه) جمله پردازند، و روشن تر گوئیم همیشه معنی را فدای سخن گردانند، و در این چکامه ها نیز همین رفتار را کرده اند، و ایست شما می بینید در یک چکامه سی بیتی که سروده شده بیش از چهار یا پنج معنای درستی نیست، یا اینحال خودکار نیکبخت و بسیار بهتر از پرداختن بنزلیای بی منز بوده، و ایست ما نمونه هایی را از آنها در اینجا یاد میکنیم.

یکی از آن شاعران، حاجی محمد اسمعیل منیر مازندرانی بوده. (گویا در تین و آن پرامونها میزیسته)، و او را چکامه های بیست و درونگی میگوید:

عشقیوت از لانه دارد آدمی دلدرد وطن،
بهر حفظ لانه خود می زند تار عشقیوت
عقل گل مهر وطن را معنی ایسان شمرد
شیخ اگر معنی وطن نشناخت معذورتر بداد
در دیگری میگوید:

دشمن گرفتار دور پیروز دیارتان
پاد آورید همت آن خفتگان خالک
تا باران شراب شد و کارتان قمار
بیدرد و عار گفته سزار و کبارتان
در ملکشان بیبرند داخل شرق و غرب
در عک غیر سیرکتان شهر یارتان
دیگری از آن شاعران،
میرزا حسن خان بدیع (۱) بوده که
در بصره و خوزستان میزیسته، و او را
هم چکامه های بیست و درونگی میگوید:
چرا نمینگری حالت فکر وطن؟
چرا نمیشنوی ناله های زار وطن؟
میرزا مهدیخان حکمت و
طالبوفه را نیز از این چکامه ها است.
ولی چون خواست ما آوردن همه آنها
نیست به این چند نمونه بس میکنیم.



پ ۱۱

سید جلال الدین دارفند حبل ائمتین